

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاطرات و حکایتها

جلد دوازدهم



مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

خاطرات و حکایت‌ها

جلد ۱۲

گردآوری و تنظیم: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

ناشر: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸ شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

حروفچینی: ظریفیان لیتوگرافی: نیما چاپ: صاحب کوثر صحافی: سبحان

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

شابک ۹۶۴-۴۹۵-???-? ISBN 964-495-???-?

قیمت ۱۸۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	آن موقع من تعجب کردم!
۱۱	چرا بیشترین ناامنی و بی‌عدالتی در آمریکا است؟
۱۳	جدایی اخلاق از مدیریت جامعه، سرآغاز عقب‌ماندگی
۱۵	دانشجو باید سابقه و افتخارات علمی خودش را بشناسد
۱۶	مطالعه‌ی سیاسی ممنوع، قدرت تحلیل سیاسی آری
۱۷	جشنواره‌ی کن، نیت سیاسی دارد نه خدایی
۱۹	حاضر نشدند اعلامیه‌ی امام را با هشتاد هزار دلار هم چاپ کنند!!
۱۹	ناشران آمریکایی حاضر به چاپ این کتاب نشدند!!
۲۰	دو عنصر مهم و تأثیرگذار در پیشرفت کشورها
۲۲	چقدر می‌گویید: حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ؟! ..
۲۳	جهاد همه‌جانبه‌ی پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>
۲۶	اوستا عبدالحسین برونسی!
۲۷	سینمای معناگرا، اینها را استخراج کند
۲۸	ماجرای شاعر جوان و مسؤولیت دست‌اندرکاران فرهنگ و هنر کشور
۲۹	درسی که امروز باید از امیرالمؤمنین آموخت
۳۱	فجایع صهیونیسم و تفرقه دولتهای اسلامی، دو پدیده‌ی تلخ
۳۴	شاخصه‌های اصولگرایی
۳۸	قدرت انفجاری ما، ایمان ماست نه بمب اتم!
۳۹	منفورت‌ترین و محبوب‌ترین دولتها؟! ..
۴۱	خودی کیست، غیرخودی کیست؟
۴۲	بخاطر این دو سه اصل، انقلاب اسلامی شکست خوردنی نیست
۴۳	جای قرآن در مدارس ما، خالی است!
۴۴	نگاه به فلسطین در دو مقطع
۴۶	جابر بن عبدالله در کنار قبر حضرت سیدالشهداء <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۴۸	هزاران نقطه‌ی درخشانده!
۵۰	برای یک بشکه نفت، باید سجده می‌کردیم!!

- ۵۲ دعوا سر این است!
- ۵۴ آمار و ارقام؛ آمریکا ناقص‌ترین دولت در حقوق بشر.
- ۵۶ شهادت یک هدیه‌ی الهی است.
- ۵۷ شهادت، مرگ آدمهای زرنگ است.
- ۵۸ خاطراتی از عملیات والفجر ۸.
- ۵۹ در زمان اشغال، نزدیک پُل خرمشهر رفتیم!
- ۶۰ التماس می‌کرد مرا هم شبها به شکار تانک ببرید!!
- ۶۱ اجر و پاداش جانبازان.
- ۶۲ بیست و هفت سال قبل در یک روز گرم تابستانی.
- ۶۴ چند روزی در بیم ماندم.
- ۶۴ سه روز در مدرسه‌ی معصومیه‌ی کرمان ماندم.
- ۶۵ رابطه‌ی دین و دنیا در مکتب امام.
- ۶۸ ابعاد شخصیت حضرت زینب علیها السلام.
- ۷۰ جرم بزرگ دنیای غرب در مورد نقش زن.
- ۷۳ ارزش حضرت زهرا علیها السلام در بندگی خداست.
- ۷۴ ارزش شهدای کربلا به دفاع از حق در سخت‌ترین شرایط است.
- ۷۶ مجبور شدم نوکری شوروی را بکنم!!
- ۷۸ مردم به دین ملوکشان هستند.
- ۷۹ بنیانگذار حفظ حوادث با ادبیات و هنر.
- ۸۰ برجستگی کتاب «جنگ و صلح» تولستوی.
- ۸۲ از «نمی‌توانیم» تا «می‌توانیم».
- ۸۳ محتویات سفره‌ی ماه مبارک رمضان چیست؟
- ۸۵ نقش عامل خارجی در عقب‌ماندگی علمی کشورها.
- ۸۶ اعتراف غرب به استعداد ایرانیان.
- ۸۶ این قدر تحت نفوذ صهیونیست‌ها هستند!
- ۸۸ غذای امیرالمؤمنین در روز عید فطر.
- ۸۹ ما نه حرف عبدالناصر را قبول داریم نه حرف صدام حسین را.
- ۹۰ واقعاً احساس افتخار کردم.
- ۹۳ قابلیت‌های جسم انسان.
- ۹۵ نام مقدس فاطمه‌ی زهرا علیها السلام.
- ۹۵ من از خلوتی کوهستان، غصه می‌خورم.

- ایستادگی ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر انحراف عجیب! ۹۶
- معنا و مظهر بسیجی کامل ۹۹
- ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد!!! ۱۰۱
- من پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد! ۱۰۳
- سه عنصر اصلی در حرکت سیدالشهداء علیه‌السلام ۱۰۴
- کارِ عاشورایی نیروی هوایی ۱۰۷
- رسوایی لیبرال دموکراسی غرب ۱۰۹
- کشور ما در کجای تاریخ و جغرافیا قرار گرفته است؟ ۱۱۲
- اشاعه‌ی بی‌هویتی، فحشا، پوچی و خشونت، در هالیوود ۱۱۲
- استفاده قدرتهای اقتصادی از دین ۱۱۳
- هنر حرکت عظیم انقلاب اسلامی ۱۱۴
- قدرت علمی، راه فائق آمدن به چالشها ۱۱۶
- تصمیم منطقی، جمعی و همه‌جانبه‌ی ایران ۱۱۸
- در مسأله‌ی انرژی هسته‌ای ۱۱۸
- طوفان کاترین و زندانهای ابوغریب و گوانتانامو ۱۲۰
- آمریکا دنبال یک امپراطوری است ۱۲۱
- کم‌کاری در معرفی ۱۲۲
- شخصیت‌های اثرگذار روحانیت در کشور ۱۲۲
- شخصیت حاج آقا نورالله اصفهانی ۱۲۴

پیشگفتار

^

آن موقع من تعجب کردم!



مسأله‌ی بحران‌آفرینی مذهبی در دنیا، قرار دادن اصحاب ادیان مختلف و مذاهب مختلف در مقابل هم، جلوگیری از همکاری ملت‌هایی که دارای عقاید مختلفند، ایجاد جنگ، ایجاد درگیری و ایجاد بحران، که این خواست قدرتهایی است که ادامه‌ی حیاتشان منوط به بحران‌آفرینی است؛ باید بحران‌آفرینی کنند تا بتوانند مقاصد خبیث خودشان را در میان جامعه‌ی بین‌المللی دنبال بکنند. من از این نگرانم که پشت سر این بیانات، بدبینی مسلمانان و مسیحیان نسبت به یکدیگر، کینه‌ورزی ملت‌های مسیحی و مسلمانان با یکدیگر، زشت کردن چهره‌ی مسلمین - بخصوص در کشورهای مسیحی که در آنجا در اقلیتند؛ مثل کشورهای اروپایی و امریکا - ایجاد بهانه‌هایی برای سرکوب جوامع مسلمان در این کشورها با اتهام واهی تروریست و امثال اینها فراهم شود. آنچه که پشت سر این قضیه هست، این جور سیاست‌هاست؛ این را باید توجه داشت. و گمان می‌کنم خود پاپ هم در این زمینه فریب خورده و توجه نکرده که پشت سر این حرف چیست و آن کسانی که وادار می‌کنند؛ زمینه‌سازی می‌کنند برای بیان این حرفها، چه مقاصدی دارند.

چند سال قبل یکی از رؤسای اروپایی آمده بود تهران و در ملاقات با من، با یک تعبیری، اشاره‌ای کرده به جنگ مسیحی و مسلمان. من در مخاطبه‌ی با او اظهار تعجب کردم و گفتم مگر بناست جنگی بین مسلمانان و مسیحی‌ها بشود! گفتم مسلمانها انگیزه‌ی جنگیدن با مسیحیان را ندارند. در این صد سال اخیر هم - شاید هم بیشتر - هرچه جنگ در دنیا - جنگ‌های بزرگ - اتفاق افتاده است، جنگ بین خود مسیحی‌ها

بوده است؛ جنگ اول جهانی، جنگ دوم جهانی، جنگهای فرانسه و آلمان؛ اسم آوردم و به او گفتم که این جنگها بین دولتهای مسیحی بوده و بین مسیحیان و مسلمانان نبوده است. آن وقت، تعجب کردم از این که چرا این حرف را مطرح کرد. بعد از چندی این ماجرای برجهای نیویورک اتفاق افتاد و اظهار نظر رئیس جمهور امریکا که: جنگ صلیبی شروع شده است! این شخصی که مورد بحث ماست - که با من صحبت می کرد - یکی از کسان اصلی ای بود که پس از بیانات جورج بوش در پروژه‌ی امریکایی - صهیونیستی حمله‌ی به عراق، دخالت مستقیم داشت. من آنجا توجه کردم که این حرفی که با من در اینجا مطرح شده بود، مسبوق به یک مذاکره، به یک گفتگو، به یک قرار در بین سران استکبار جهانی بوده است. آن کسانی که حلقه‌ی توطئه‌ی امریکایی - صهیونیستی را در مورد خاورمیانه تشکیل داده بودند، که قدم اولشان هم حمله‌ی به عراق بود. آنجا معنای آن حرف برای من آشکار شد؛ جنگ صلیبی! جنگ مسلمانان و مسیحیان! البته موفق نشدند.

از آن روز تا امروز تلاشهای زیادی کردند. ماجرای کاریکاتورهای اهانت آمیز در همین سلسله است. ماجرای اظهارات اهانت آمیز بعضی از سیاستمداران و مطبوعات آنها نسبت به اسلام و مسلمین در امریکا و اروپا از همین مقوله است. این هم آخرین حلقه‌ی این سلسله است تا امروز، که متأسفانه این دفعه از زبان پاپ، از زبان یک روحانی مسیحی، صادر می شود. از بوش ما خلاف توقعمان نمی شود؛ چون بوش همین است. رئیس جمهور امریکا یعنی عنصری که برای قدرتها، کارتلها و تراستهای غارتگر جهانی کار می کند و به وسیله‌ی آنها انتخاب شده است و دستش در کارهای آنهاست. انسان از او تعجب نمی کند؛ اما از یک مقام روحانی خیلی تعجب آور است؛ خیلی مایه‌ی تأسف است که یک مقام روحانی ارشد در عالم مسیحیت و وسیله‌ای بشود برای آن چیزی که سیاست عمده‌ی مستکبران و قدرتمندان و تجار زر و زور در سطح دنیاست! وسیله‌ای بشود برای سیاست عمده‌ی به غارت برندگان ثروت‌های ملی و بحران سازها و برای آن چیزی که هدف آنهاست.

مسلمانها باید به این توجه کنند.

آن کسانی که در قبال این اظهار نظر غیرمنصفانه موضع می‌گیرند، توجه کنند که جهت حمله و حرکت آنها چه کسی باید باشد. آن کسی که این حرکت را در دنیا راه می‌اندازد و انگیزه دارد و منتفع و ذی‌نفع در این حرکت هست، پاپ و امثال پاپ نیستند، آنها قدرتهای جهانی و صهیونیستها و امریکا هستند. در این قضیه هم شیطان بزرگ است که در پشت پرده، نقش آفرینی می‌کند.^۱

چرا بیشترین ناامنی و بی‌عدالتی در آمریکا است؟

علم با دین و اخلاق هست که برای بشریت مفید خواهد بود. این را به طور قاطع بدانید، علم هرچه هم پیشرفت کند، اگر از اخلاق و دین فاصله بگیرد، به حال بشریت مفید نخواهد بود. آن کسانی که می‌گویند ما دانش را برای ارتقاء بشریت می‌خواهیم، باید به این نکته توجه کنند. حالا مثالهای واضحی که همه شنیدند، من نمی‌خواهم اینها را تکرار کنم که حالا کسانی که مثلاً در علم شیمی پیشرفت کرده‌اند، به بمبهای شیمیایی و وسایل کشتار جمعی رسیدند؛ کسانی که در علوم هسته‌ای پیشرفت کردند، به بمب اتمی و کشتار فاجعه‌آمیز ملتها رسیدند؛ اینها حالا مثالهای واضحی است. شما در ملتها نگاه کنید. یک ملت پیشرفته‌ی از لحاظ علمی را که در دنیا در اوج پیشرفت علمی قرار دارد، در نظر بگیرید، ببینید آیا مردم این کشور حقیقتاً به سعادت رسیده‌اند؟ آیا در آن کشور عدالت وجود دارد؟ آیا در آن کشور فقر و تبعیض و بی‌عدالتی از بین رفته است؟ آیا آن چنان که ادعا می‌کنند، مردم با آرامش و دور از خشونت و تجاوز و تعدی زندگی می‌کنند؟ با اینکه علم در آنجا هست، این واقعیات هم در آنجا هست! آیا بر زندگی خانواده‌ها، یک حس اعتماد و آرامشی حکمفرماست؟ فرزندان در آغوش پدر و مادرها با عواطف خوب تربیت می‌شوند؟ قتل و ترور و جنایت و اینها در آنجا نیست؟ می‌بینید درست به عکس است. امروز بیشترین ناامنی در آن کشوری است که از لحاظ علمی، بالاترین رتبه را دارد؛ یعنی آمریکا. هیچ کشوری در دنیا به ناامنی آمریکا نیست؛ نه در اروپا، نه در آسیا. بیشترین ناآرامی روانی در آنجاست. بیشترین قتل و خشونت از ناحیه‌ی شهروندان نسبت به یکدیگر در آنجاست. بیشترین تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی در آنجاست. ثروتهایی به بلندی کوه هیمالیا و فقرهای غیرقابل توصیف - یعنی مردن از گرسنگی به معنای واقعی - در آنجاست. فاصله‌ها این است. مهمترین آرمانهای بشری که از اول تاریخ تا

حالا با تغییرات زمانه، تغییر نکرده، اینهاست. آرمان مهم بشر «عدالت» و «امنیت» است؛ «آسان زندگی کردن در کنار دیگران» است - بهشت آنجاست کمازاری نباشد - «آزار ندیدن از دیگران» است؛ احساس آرامش کردن در روان است؛ راحت بودن در خانواده است؛ لذت بردن از زندگی خانوادگی و از دیدن فرزندان است؛ از بودن در آغوش پدر و مادر است؛ راحت بودن در خانواده است؛ لذت بردن از زندگی

خانوادگی و از دیدن فرزندان است؛ از بودن در آغوش پدر و مادر است؛ اینها اساسی‌ترین نیازهای بشر است؛ اینها چیزهایی است که بشر از اول تا امروز می‌خواسته؛ دیروز هم می‌خواسته و امروز هم می‌خواسته است. این چیزها در آن جامعه‌ای که از لحاظ علمی پیشرفته‌ترین است، مطلقاً وجود ندارد. پس ببینید وقتی که علم با ایمان و اخلاق همراه پیش نرفتند، دوش به دوش پیش نرفتند، نتیجه این می‌شود. عالم اگر متدین باشد، از علم او جامعه بهره‌ی حقیقی می‌گیرد. دین جلو پیشرفت علم را نمی‌گیرد؛ بلکه حتی به پیشرفت علم، کمک هم می‌کند. اما جلو تعدی علم و تخطی از حدود انسانیت را که ممکن است علم به آن دچار شود، می‌گیرد.

لذا من توصیه‌ام به جوانها این است: شما، همان قدری که برای علم کار می‌کنید، برای دل و معنویت خودتان هم کار کنید. میدان معنویت به روی شما باز است. علم و معنویت باهم هیچ منافاتی ندارند. کار کردن در یک کارگاه علمی، کارگاه آموزشی، مرکز تحقیقات، فلان کلاس درس و فلان دانشگاه، هیچ منافاتی با این ندارد که انسان نمازش را اول وقت، با توجه و با احساس حضور در مقابل خداوند بجا آورد. این، دل شما را شستشو می‌دهد.^۱

جدایی اخلاق از مدیریت جامعه، سرآغاز عقب‌ماندگی

امت اسلامی از وقتی دین را از حکومت جدا کرد، اخلاق را از مدیریت جامعه جدا کرد، دچار اختلال شد. آن روزی که پادشاهانی به نام خلیفه - در بغداد و در شام و در این گوشه و آن گوشه‌ی عالم - پرچم اسلام را بلند کردند، اما زیر پرچم اسلام هوئی‌های نفسانی، شهوات، اغراض، تکبرها، غرورهای شاهانه، مال‌اندوزیها، ثروت جمع کردنها، به خزائن خود پرداختنها را وارد کردند و به این چیزها سرگرم شدند،

زمینه‌های انحطاط دنیای اسلام فراهم شد. با این که حرکت نبی مکرم اسلام و اصحاب بزرگوار او و یاران مجاهد و مبارز او، اسلام را با سرعت و با شتاب به پیش می‌برد - که همان ضرب دست پیغمبر بود که تا قرنهای چهارم و پنجم، حرکت سیاسی و علمی اسلام را رو به پیشرفت می‌برد - در همان حال در دربارها، در خاندانهای حکومت‌کننده، بذره‌های ضعف و انحطاط و فساد و نفاق پاشیده می‌شد. همان بذرها بود که رویداد و امت اسلامی را زمینگیر کرد و ما نتایجش را بعد از چند قرن با پوست و گوشت و استخوان خودمان حس کردیم. ما ملت‌های اسلامی که در قرن نوزدهم و در قرن بیستم میلادی دچار استعمار و دچار تسلط دشمنان شدیم، از قافله‌ی علم عقب ماندیم، دشمنان ما قوی شدند و روز به روز ما ضعیف شدیم - آنها خون ما را مکیدند و تقویت شدند، ما خونمان از دست رفت و ضعیف شدیم - و کار به جایی رسید که سرنوشت امت اسلامی، سرنوشت ملت‌های مسلمان در منطقه‌ی خاورمیانه بخصوص، افتاد به دست حکام ظالم و بی‌انصاف؛ انگلیس در یک دوره‌ای، بعد هم او میراث خودش را تحویل داد به شیطان بزرگ معاصر؛ یعنی رژیم ایالات متحده‌ی امریکا. به هر حال، از ضعف دنیای اسلام استفاده کردند.

امروز درباره‌ی مسائل دنیای اسلام امریکاییها مثل یک مالک حرف می‌زنند! این سخنرانی رئیس جمهوری امریکا را ببینید؛ درباره‌ی لبنان، درباره‌ی فلسطین، درباره‌ی عراق، درباره‌ی سوریه، درباره‌ی ایران، درباره‌ی کشورهای دیگر، طوری حرف می‌زند، مثل اینکه قباله‌ی این ملکها توی جیب اوست و مالک است! چرا بایستی اینها این فرصت را پیدا کنند؟ چرا باید این گستاخی را پیدا کنند؟

آبادی بتخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست

ماییم که خودمان را تقویت نکرده‌ایم؛ ماییم که توان خودمان را به میدان نیاورده‌ایم. ما خیلی نیرومندیم؛ ما خیلی توان داریم. شما به مردم و حزب‌الله لبنان نگاه کنید؛ کشوری که به نظر امریکا و اسرائیل ضعیف‌ترین حلقه‌ی کشورهای خاورمیانه بود، چطور توانست بینی رژیم صهیونیستی را به خاک بمالد. ما وقتی از

قدرت خودمان استفاده کنیم، این طور است. وقتی میدان دادیم، وقتی مدیران کشورها رودرباستی کردند، وقتی سیاستمداران، صاحبان مناصب، صاحبان رسانه‌ها به فکر منافع شخصی‌شان افتادند، آن وقت ملتها زیر دست و پاله می‌شوند؛ نیروی ملتها به میدان نمی‌آید.

رحمت خدا بر امام بزرگوار ما که ملت را ما را بیدار کرد و نیروی ملت ما را به میدان آورد. ما هم همین جور بودیم؛ ما هم زیر دست و پاله می‌شدیم. در این شهر تهران، بزرگترین منکرات انجام می‌گرفت و کسی اخم نمی‌کرد؛ در این شهر تهران، دشمن‌ترین دشمنان اسلام آمدند و مثل این که در خانه‌ی خودشان زندگی بکنند، با امنیت کامل زندگی می‌کردند! اموال این مملکت را می‌بردند، نفت را می‌بردند، جلو پیشرفته‌ها را می‌گرفتند، برنامه‌های خائنانه و ظالمانه‌ی خودشان را بر این ملت تحمیل می‌کردند و مدیران کشور؛ یعنی محمدرضا شاه و اطرافیان او، دست به سینه در مقابل آنها می‌ایستادند؛ دست به سینه‌ی باطنی. البته ظاهراً باد و بروتی بود، اما اجازه را از آنها می‌گرفتند. در این شهر تهران، دربار ایران برای تصمیم‌گیری در مهم‌ترین مسائل، از سفیر امریکا و سفیر انگلیس می‌پرسیدند که این کار را بکنیم یا نکنیم؛ اینها جزو سندهای ماست و امروز وجود دارد. متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی، امروز همین مسائل هست. این ملت توانا، این ملت باهوش، این ملت دارای این سابقه‌ی تاریخی عظیم، این ملتی که امروز در میدان علم، در میدان جهاد، در میدان فناوری، در میدان سیاست درخشش خودش را نشان می‌دهد، زیر دست و پاله می‌شد.

امام، ملت را به صحنه آورد؛ به مردم اعتماد کرد، مردم هم خودشان را نشان دادند. وقتی او به مردم اعتماد کرد، مردم هم به او اعتماد کردند. اینجا، نقطه‌ای که محل امید کفر بود، شد پرچمدار اسلام ناب محمدی و روز به روز انشاءالله ملت ایران در این صراط پیش خواهند رفت. آن کسانی که خیال کردند با فاصله گرفتن از مبدأ انقلاب و با غیبت امام بزرگوارمان و وفات او، مردم از ارزشها فاصله خواهند گرفت،

به خطا رفته‌اند؛ اشتباه کرده‌اند و می‌بینند که اشتباه کرده‌اند. ما به این ارزشها متمسک هستیم؛ ما ارزشهای اسلامی را مایه‌ی عزت ملی خودمان می‌دانیم؛ ما این ارزشها را موجب رشد استعدادها در ملتمان می‌دانیم. ما به برکت اسلام، به حول و قوه‌ی الهی خواهیم توانست با سرعتی بیش از سرعت متعارف و معمول، قله‌های علم را بالا برویم و این قله‌ها را فتح کنیم. ما بر ضعفی که در سالیان متمادی بر ما تحمل شده است، فائق خواهیم آمد و خودمان را قوی خواهیم کرد.^۱

۱- دیدار کارگزاران نظام، سفرای کشورهای اسلامی و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۸۵/۵/۳۱.

دانشجو باید سابقه و افتخارات علمی خودش را بشناسد

کتاب «پیر روسو» را که تاریخ علوم است، هم کتاب «جرج سارتن» را دیده بودم - که دوره‌های علمی اسلامی را تقسیم می‌کند به دوره‌ی جابرین حیان، دوره‌ی خوارزمی و دوره‌ی فلان، دانشمندان خودمان را نمی‌شناسیم! دانشجوی ما آنها را نمی‌شناسد، ولی آنها می‌شناسند! خیام را به عنوان یک دانشمند و یک ریاضی‌دان بزرگ در دنیای غرب می‌شناسند؛ اما دانشجوی ما خیام را مثلاً با کوزه‌ی گلی می‌شناسد؛ اگر هم بشناسد نمی‌داند خیام که بوده است. ببینید اینها موجب می‌شود که آن اعتماد به نفس ملی از دست برود و دانشجوی ما سابقه‌ی علمی، گذشته‌ی علمی و میراث عظیم علمی خودش را نشناسد و افتخارات علمی خودش را در گذشته نداند. این از جمله کارهایی است که باید حتماً در محیط دانشگاه انجام بگیرد. درس می‌گذارید، رشته می‌گذارید، تبلیغات می‌کنید، هر کاری می‌کنید، من نمی‌دانم، این کار باید بشود.^۱

مغالطه‌ی سیاسی ممنوع، قدرت تحلیل سیاسی آری

حرکت سیاسی دانشجویان و کار سیاسی در دانشگاهها چیز مثبتی است. من سالها پیش در همین حسینیه، یک جمله‌ای گفتم که آن وقت بعضی از مسؤولان هم گله‌مند شدند. آن جمله راجع به تحرک سیاسی دانشجویان در دانشگاهها بود؛ این لازم است؛ نه فقط برای اینکه دانشجو تخلیه بشود. بعضی خیال می‌کنند که تحرک سیاسی دانشجویان در دانشگاهها، فقط فایده‌اش این است که این جوان یک خُرده تخلیه بشود؛ نه، این جوان را ما برای فردای اداره‌ی کشور لازم داریم. این باید

۱- دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی، ۱۳۸۵/۵/۲۳.

سیاست را بفهمد؛ مغزش در زمینه‌ی سیاست، مغز پخته و کارآمدی باشد؛ و الا فریش می‌دهند و زمینش می‌زنند. خوب، این لازم است؛ منتها آنچه که لازم است، قدرت تحلیل و فهم سیاسی است؛ آن چیزی که متأسفانه جریانهای سیاسی بیرون از دانشگاه - که دائم برای پیشبرد مقاصد سیاسی خودشان به دانشگاهها دست‌اندازی کردند - مطلقاً به این توجه نکردند. همان استثماری که ما مدتهای طولانی در زمینه‌ی اقتصاد و فرهنگ و سیاست و... دچارش بودیم، متأسفانه جریانهای سیاسی، بخصوص در این چند سال اخیر، این را نسبت به دانشجو در دانشگاه اعمال کردند. این، غلط است؛ لیکن باید فکری بکنید تا این جریانهای سالم دانشجویی - چه انجمنها، چه بسیج، چه تشکلهای گوناگون دیگری که بحمدالله امروز تشکلهای دانشجویی خوبی در دانشگاه هست - در کنار حرکت فکری علمی، به سمت یافتن قدرت تحلیل سیاسی کشانده شوند. قدرت تحلیل که نبود، انسان فریب تحلیل فریبگر بیگانه را می‌خورد. در دنیای سیاست هیچ کسی صریحاً نمی‌آید بگوید که من می‌خواهم به تو ظلم کنم؛ نه به یک ملت، نه به یک شخص؛ این طور که نمی‌گویند. می‌آیند با «مغالطه‌های سیاسی» کاری می‌کنند که بتوانند بر او تسلط پیدا کنند. درست مثل مغالطه‌های فلسفی، ذهن طرف را با یک چشم‌بندی علمی - در واقع یک تردستی - منحرف می‌کنند. یک مغالطه‌های سیاسی درست می‌کنند، میخ خودشان را می‌گویند. ما باید کاری کنیم که این جوان ما بتواند مغالطه را بشناسد؛ کما اینکه در فلسفه و منطق، شناخت مغالطه یکی از هنرهاست. ما بتوانیم جوان خودمان را آشنا کنیم به اینکه مغالطه چیست، تا بتواند میخ مغالطه‌کننده را بگیرد. بگوید این قضیه‌ای که درست کردی، اینجایش اختلال و اشکال دارد. قدرت تحلیل سیاسی این است؛ بایستی این را در جوان به وجود آورد.^۱

جشنواره‌ی کن، نیت سیاسی دارد نه خدایی



آقای حاتمی کیا می‌گویند به ما درجه بدهید؛ خدا به شماها درجه داده، بنده چه درجه‌ای را به شما بدهم! درجه‌ی شما، درجه‌ی خدایی است. این ذوق و استعداد هنری که شماها دارید، این همان درجه‌ای است که به شماها داده. ما اگر بخواهیم این را با ابزارهای مادی مدرجش کنیم، ضایعش کرده‌ایم. البته ما از شما قدردانی می‌کنیم؛ هم قدردانی می‌کنیم، هم انتظار داریم. یعنی من رودربایستی نمی‌کنم، بنده به عنوان یک روحانی، حقیقتاً از شما مجموعه‌ی کارگردانها انتظار دارم. شما باید ارزشهای دینی و ملی را تقویت کنید. وقتی ارزش ملی می‌گوییم، نباید فوراً ذهن به سمت چهارشنبه سوری برود؛ ارزش ملی یعنی احساس استقلال یک ملت؛ استقلال فرهنگی. در مقابل این القای دویست ساله‌ی فرهنگی غرب، یک ملتی بیاید به فرهنگ خودش تکیه بکند، این خیلی ارزش دارد؛ این را تقویت کنید. حالا گاهی با رفتن به جشنواره، ممکن است این تقویت بشود، گاهی با رفتن به جشنواره این تقویت می‌شود. آنجایی که لازم است نروید، نروید؛ آنجایی که لازم است به جشنواره‌های بین‌المللی بروید، بروید؛ با این نیت بروید - حالا آقای عیاری به دوستان «کن» لطف کردند و از آنها دفاع کردند که به ایشان گفته‌اند، شما چرا این قدر سیاه‌نمایی می‌کنید که فیلم شما را ما نتوانیم نشان بدهیم؛ باید دید آقای عیاری چه کار کرده بود که آنها دلشان به حال ملت ایران سوخته - بالاخره من حرفی ندارم که شما از آنها دفاع کنید؛ اما این را واقعاً من هم خبر دارم. من با اینکه نه سینمایی هستم و نه با این چیزها ارتباط دارم؛ اما بالاخره می‌دانید طبعاً اطلاعات ما محدود به راههای اطلاع‌گیری شماها نمی‌شود؛ ما اطلاعات وسیع‌تری داریم. ما خبر داریم که همین مجموعه‌های جهانی، از جمله کن - حالا که اسمش را آوردید - و بعضی از جشنواره‌های دیگر، واقعاً دارند کار می‌کنند؛ اینها هدف دارند. اینها دوست می‌دارند

که از حضور هنرمند برجسته‌ی ایرانی در آنجا، در جهت سیاسی، یک استفاده‌ای ببرند. حالا من نمی‌دانم فیلم آقای مجیدی را چقدر اکران می‌کنند، چقدر در جلو چشم مردم می‌گذارند. بله، در جشنواره احترام می‌کنند. من آن وقتی علاقه‌ی آنها را به هنرمند خودمان باور می‌کنم که این فیلم را ترویج کنند؛ جلو چشم مردمشان بگذارند و در تلویزیونشان نشان بدهند، در سینماهایشان نمایش بدهند؛ این کارها را یا نمی‌کنند و یا خیلی کم می‌کنند. لذا وقتی که تشویق و تقدیر فقط به سالن جشنواره و سکوی جایزه‌ی جشنواره منحصر است، آدم خیلی باورش نمی‌آید که نیتشان - به قول ماها - زیاد خدایی باشد. بالاخره نیت سیاسی هست. عجیب هم نیست؛ ما هم در برخی از مسایل فرهنگی بین‌المللی، نیت سیاسی داریم، پنهان هم نمی‌کنیم. ما در رابطه‌ی با خیلی از کشورها با جهتگیری سیاسی کار فرهنگی می‌کنیم. آنها هم همین کار را دارند با ما می‌کنند. ما باید حواسمان جمع باشد و هوشیار باشیم.^۱

حاضر نشدند اعلامیه‌ی امام را با هشتاد هزار دلار هم چاپ کنند!!

مرحوم حاج احمد آقا به من گفت، حاضر شدند بابت یک اعلامیه‌ی حج امام هشتاد هزار دلار آن روز بدهند که در یکی از روزنامه‌های امریکا - همین روزنامه‌های معروفی که هست - چاپ بشود، ولو به صورت آگهی؛ اما نکردند. این را حاج احمد آقا خودش به من گفت، گفت ما تلاش کردیم؛ اما حاضر نشدند چاپ کنند.^۱

ناشران آمریکایی حاضر به چاپ این کتاب نشدند!!

خانم ابتکار که در گذشته معاون رئیس جمهور بودند، یک کتابی در باب قضیه‌ی سفارت امریکا، به اصطلاح این لانه‌ی جاسوسی نوشتند. خود ایشان جزو آن دانشجویهایی بوده که در آن کار شرکت کرده بودند. ایشان دوره‌ی کودکی‌اش را در امریکا گذرانده است؛ مرحوم دکتر ابتکار - که از دوستان ما بود - سالها در امریکا بوده و این خانم خیلی به زبان مسلط است و نگارش و تکلمش خیلی خوب است. این کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد یک نفر آن را به فارسی ترجمه کرده بود. خود ایشان به من گفت، پیش هر ناشر آمریکایی که رفته بود، حاضر نشده بود این کتاب را چاپ کند! در حالی که آنها اصرار دارند که مسئله‌ی اشغال سفارت را به عنوان یک زخم التیام نیافتنی، دائماً تکرار کنند. من زمان ریاست جمهوری، سفر سازمان ملل که رفته بودم، یک مصاحبه‌گر خیلی معروفی آمد و با من یک مصاحبه‌ای کرد که خیلی هم به صورت گسترده پخش شد. اولین سؤالش این بود که، شما چرا سفارت را گرفتید؟ گفتم بابا! حالا ما آمده‌ایم سازمان ملل و تو می‌خواهی با ما مصاحبه کنی؛ اولین سؤال

را این قرار می‌دهی؟! حاضر نیستند رها کنند. از دیدگاه خودشان، آن را به عنوان یک حرکت تروریستی و وحشیانه تلقی می‌کنند. حالا یک دختر خانم دانشجوی روشنفکری که نه اُمَل است، نه عقب افتاده است، نه تحصیل نکرده است، نه سابقه‌ی تروریستی دارد و خودش در آن قضیه بوده، ایشان قضیه را تشریح می‌کند؛ حاضر نیستند این را چاپ کنند.^۱

دو عنصر مهم و تأثیرگذار در پیشرفت کشورها



من در سرنوشت و تاریخ ملتها یک قدری مطالعه می‌کنم. نه فقط در گذشته، در زمان خود ما هم همین طور است. می‌بینم که دو عنصر از مهمترین عناصر تأثیرگذار در پیشرفتهای ملی برای کشورها، عبارت است از: یکی «خطرپذیری» و یکی هم «کار سخت و پیگیر و پشتکار» است. من می‌خواهم امروز این دو خصوصیت را به شماها توصیه کنم.

خطرپذیری؛ نقطه‌ی مقابل آن، ترس است. ترس از چه؟ ترس از عدم موفقیت؛ وارد نشویم که مبادا موفق نشویم؛ حرکت نکنیم که مبادا نرسیم؛ اقدام نکنیم که مبادا مورد قبول قرار نگیرد؛ اقدام نکنیم که مبادا برای ما مشکلات ایجاد کند. اینها همه‌اش نقطه‌ی مقابل خطرپذیری است. یکی از خصوصیات خوب غریبها - که ما خصوصیات بد و خوب، هر دو را در کنار هم می‌بینیم و انکار نمی‌کنیم - خطرپذیری است. غریبها این خصوصیت مثبت را و به تبع آنها امریکاییها - که فرهنگ اروپاییها را اول بار گرفتند - خطرپذیرند. خطرپذیری می‌تواند جامعه را موفق کند. شما جوانها باید آماده باشید؛ ترس از اینکه شاید نشود، این خیلی چیز بدی است. گاهی اوقات تصورات انسان، یک آینده‌ای را برای انسان تصویر می‌کند که بکلی او را مایوس می‌کند؛ این به نظر من، یکی از ایرادهاست. حالا اگر وارد دانشگاه شدیم، اگر درس

۱- دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون، ۱۳۸۵/۳/۲۳.

خواندیم، اگر این تحقیق را کردیم، اگر وارد رشته‌ی تحقیق و پژوهش شدیم، آیا قبول می‌شود؟ آیا دست ما را به جایی بند می‌کنند؟ آیا نمی‌کنند؟ باید وارد شوید! به قول شاعر عرب می‌گوید: «شر من الشر خوف منه عن یقعی»؛ از بلا بدتر، ترس از بلاست، ترس از فرود آمدن بلاست؛ این از خود بلا سخت‌تر است. نبادا نشود؛ خوب به این «نبادا» نباید اعتنا کرد. وارد شوید، خواهید دید که می‌شود. در همه‌ی میدانهای مادی و معنوی که انسان موفقیتی مشاهده می‌کند، این جرئت و گستاخی و نترسیدن از احتمال موفق نشدن، عامل بسیار مهمی است که ما را پیش می‌برد.

یکی هم مسئله‌ی «کار سخت» نقطه‌ی مقابل تنبلی است. نگذارید تنبلی و راحت‌طلبی و تن دادن به زندگی دور از مشکل، شما را وسوسه کند. اگر این حالت تنبلی وجود داشت، هیچ کدام از این کشفیات مهم علمی به وجود نمی‌آمد. شرح حال این کاشفان و مخترعان بزرگ را ببینید، چطور خواب را بر خودشان حرام کردند، سختیها را برای خودشان هموار کردند، با مشکلات ساختند و رفتند تا به آن نقطه‌ی اساسی رسیدند. البته این موفقیتها در بسیاری از موارد - شاید بتوان گفت در اغلب موارد - در نهایت هم برایشان فایده داشته؛ فایده‌ی مادی و زندگی و عنوان و پول و این چیزها را هم داشته است. لیکن اینها از اول هدفشان این چیزها نبوده است؛ می‌خواستند بروند تا عمق یک مسئله و یک کار را به دست آورند و به آنجا برسند.^۱

چقدر می‌گویید: حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ؟!



یک وقتی در دوران طاغوت و در بعضی از سلولهای زندانهای دشوار و هولناک آن رژیم که زندانیهای گوناگونی در آن جا زندانی بودند؛ از زندانیهای مسلمان و با تفکر اسلامی، تا بعضی که با گرایشهای حزبی و ایدئولوژیهای گوناگونی که بهر حال اسمش اسلامی بود، ما شنیده بودیم - شاید خود من به غیر واسط هم شنیده بودم، اگر دیگران هم شنیده بودند که نقل می‌کردند - که بعضی از اینها می‌گفتند: چقدر می‌گویید «حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، بگویید «حَىَّ عَلَى الْجِهَادِ». فضای مبارزه، این تفکر و این نگاه را به مسائل به وجود آورده که دائم چسبیده‌اید به صلوة و مرتب می‌گویید «حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، خوب بگویید «حَىَّ عَلَى الْجِهَادِ» و مردم را به جهاد فرا بخوانید. اما تجربه‌های روزگار نشان داد که بی‌اعتنایی به نماز، چه بر سر یک انسانی و چه بر سر جهاد انسانها می‌آورد؛ هم جهاد را تعطیل می‌کند، هم جهت مبارزه را از

جهاد بودن خارج می‌کند و به مبارزه‌ی برای قدرت و برای هوای نفس تبدیل می‌کند. آن چیزی که مبارزه‌ی یک انسان و چالش یک امت را رنگ جهاد و معنای جهاد می‌بخشد، همان توجه به خداست، که قوامش به نماز است. لذا اولین واجبی که بر پیغمبر واجب می‌شود، نماز است؛ اول تبلیغی که برای پیغمبر خدای متعال معین می‌کند، «و أمر اهلك بالصَّلوة» است؛ توصیفی که خدای متعال در درجه‌ی اول برای جامعه‌ی موحد بیان می‌کند، «الَّذِينَ ان مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلوةَ» است. این، اهمیت نماز است.^۱

جهاد همه جانبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم



بعثت با این هدف در عالم پدید آمد که مکرمت‌های اخلاقی و فضیلت‌های روحی بشر عمومیت پیدا کند و به کمال برسد.

تا کسی خود دارای برترین مکارم اخلاق نباشد، خداوند متعال این مأموریت عظیم و خطیر را به او نخواهد داد؛ لذا در اوائل بعثت، خداوند متعال خطاب به پیغمبر می‌فرماید: «أَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ». ساخته و پرداخته شدن پیغمبر، تا ظرفی بشود که خدای متعال آن ظرف را مناسب وحی خود بداند، مربوط به قبل از بعثت است؛ لذا وارد شده است که پیغمبر اکرم که در جوانی به تجارت اشتغال داشتند و درآمدهای هنگفتی از طریق تجارت به دست آورده بودند، همه را در راه خدا صدقه دادند؛ بین مستمندان تقسیم کردند. در این دوران که دوران اواخر تکامل پیغمبر و قبل از نزول وحی است - دورانی که هنوز ایشان پیغمبر هم نشده بود - پیغمبر از کوه حرا بالا می‌رفت و به آیات الهی نگاه می‌کرد؛ به آسمان، به ستارگان، به زمین، به این خلیقی که در روی زمین با احساسات مختلف و با روش‌های گوناگون زندگی می‌کنند. او در همه‌ی اینها آیات الهی را می‌دید و روز به روز خضوع او در مقابل حق، خشوع دل او در مقابل امر و نهی الهی و اراده‌ی الهی بیشتر می‌شد و جوانه‌های اخلاق نیک در او روز به روز بیشتر رشد می‌کرد. در روایت است که: «كَانَ عَقْلُ النَّاسِ وَ اَكْرَمُهُمْ»؛ پیامبر قبل از بعثت، با مشاهده‌ی آیات الهی، روز به روز پُربارتر می‌شد، تا به چهل سالگی رسید. «فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ اَرْبَعِينَ سَنَةً وَ نَظَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَىٰ قَلْبِهِ فَوَجَدَهُ اَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَ اَجْلَهَا وَ اطْوَعَهَا وَ اخْشَعَهَا وَ اخْضَعَهَا»؛ دل او در چهل سالگی نورانی‌ترین دلها، خاشع‌ترین دلها، پُرظرفیت‌ترین دلها برای دریافت پیام الهی بود. «اذن لا بواب السماء ففتحت و محمد ينظر اليها». وقتی به این مرحله از معنویت و روحانیت و نورانیت و اوج کمال رسید، آن وقت خدای متعال درهای آسمان و درهای عوالم غیبی را به روی

او باز کرد؛ چشم او را به عوالم معنوی و عوالم غیبی گشود. «و اذن للملائكة فنزلوا و محمد ينظر اليهم»؛ او فرشتگان را می‌دید، با او سخن می‌گفتند؛ کلام آنها را می‌شنید، تا اینکه جبرئیل امین بر او نازل شد و گفت: «اقرأ»؛ سرآغاز بعثت.

این مخلوق بی‌نظیر الهی، این انسان کامل که قبل از نزول وحی الهی به این مرحله‌ی از کمال رسیده است، از اولین لحظه‌ی بعثت یک جهاد مرکبِ همه‌ی جانبه‌ی دشوار را آغاز کرد و بیست و سه سال در نهایت دشواری این جهاد را پیش برد. جهاد او در درون خود، جهاد با مردمی که از حقیقت هیچ ادراکی نداشتند و جهاد با آن فضای ظلمانی مطلق بود، که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فی فتن داستهم باخفافها و وطأتهم بأظلافها و قامت علی سناپکها»؛ از همه طرف فتنه‌ها مردم را می‌فشرده: دنیاطلبی، شهوترانی، ظلم و تعدی، رذائل اخلاقی در اعماق وجود انسانها، و دست تعدی قدرتمندانی که بدون هیچ مانع و رادعی به سوی ضعفا دراز بود. این تعدی نه فقط در مکه و در جزیره‌العرب، بلکه در برترین تمدنهای آن روز عالم؛ یعنی در امپراتوری بزرگ روم و در شاهنشاهی ایران، وجود داشت. تاریخ را نگاه کنید؛ صفحه‌ی ظلمانی تاریخ، سراسر زندگی بشر را فرا گرفته بود. مجاهدت با این قدرت عظیم و تلاش بی‌وقفه و غیر قابل تصور از اولین ساعات بعثت و تحمل وحی الهی برای پیغمبر آغاز شد و وحی الهی هم پیوسته مثل آب زلالی که به سرزمین مستعدی برسد، بر قلب مقدس آن بزرگوار نازل می‌شد و او را نیرو می‌بخشید و او همه‌ی توان خود را به کار برد تا این که بتواند این دنیا را در آستانه‌ی یک تحول عظیمی قرار بدهد؛ و موفق شد.

اولین سلولهای پیکره‌ی امت اسلامی در همان روزهای دشوار مکه با دست توانای پیغمبر بنا شد؛ ستونهای مستحکمی که باید بنای امت اسلامی بر روی این ستونها استوار بشود؛ اولین مؤمنین، اولین ایمان آورندگان، اولین کسانی که این دانایی، این شجاعت، این نورانیت را داشتند که معنای پیام پیغمبر را درک کنند و دل به او ببندند. «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام». دلهای آماده و درهای

گشوده‌ی دل به سمت این معارف الهی و این دستورات الهی، با دست توانای پیغمبر ساخته شد، این ذهنها روشن شد، این اراده‌ها روز به روز مستحکمتر شد؛ و سختی‌هایی در دوران مکه برای همان عده‌ی قلیل مؤمنین - که روز به روز هم بیشتر می‌شدند - پیش آمد، که برای من و شما قابل تصور نیست. در فضایی که همه‌ی ارزشها، ارزشهای جاهلی است، تعصبا، غیرت‌ورزیهای غلط، کینه‌ورزیهای عمیق، قساوتها، شقاوتها، ظلمها و شهوتها درآمیخته باهم است و زندگی مردم را می‌فشرد و در خود احاطه کرده - و در بین این سنگهای خارا و غیرقابل نفوذ - این نهالهای سرسبز بیرون آمد. «و انَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ اَصْلَبُ عَوْداً و اقْوَى و قوداً» که امیرالمؤمنین می‌گوید، این است. هیچ طوفانی نمی‌توانست این سبزه‌ها، این نهالها و این درختهایی را که از لای صخره‌ها روید و ریشه دوانید و رشد کرد، تکان بدهد. سیزده سال گذشت و بعد براساس این پایه‌های مستحکم، بنای جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی مدنی و نبوی، بر روی این پایه‌ها گذاشته شد. ده سال هم امت‌سازی به طول انجامید. این امت‌سازی فقط سیاست نبود؛ یک بخشی از آن، سیاست بود. بخش عمده‌ی دیگر آن، تربیت یکایک افراد بود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْاُمِّيِّينَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ و يَزَكِّيهِمْ و يَعْلَمُهُم الْكِتَابَ و الْحِكْمَةَ». «یزکّیهم»؛ یک یک دلها در زیر تربیت پیغمبر قرار می‌گرفت. پیغمبر به یکایک ذهنها و خردها، دانش و علم را تلقین می‌کرد. «و يَعْلَمُهُم الْكِتَابَ و الْحِكْمَةَ». حکمت یک مرتبه‌ی بالاتر است. فقط این نبود که قوانین و مقررات و احکام را به آنها بیاموزد، بلکه حکمت به آنها می‌آموخت. چشمهای آنها را بر روی حقایق عالم باز می‌کرد. ده سال هم پیغمبر این‌گونه و با این روش حرکت کرد. از طرفی سیاست، اداره‌ی حکومت، دفاع از کیان جامعه‌ی اسلامی، گسترش دامنه‌ی اسلام، باز کردن راه برای این که گروههای خارج از مدینه بتدریج و یک به یک وارد عرصه‌ی نورانی اسلام و معارف اسلامی شوند، از طرف دیگر هم تربیت یکایک افراد. برادران و خواهران عزیز! این دو تا را نمی‌شود از هم جدا کرد.^۱

۱- دیدار کارگزاران نظام، سفرای کشورهای اسلامی و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۸۵/۵/۳۱.

اوستا عبدالحسین برونسی!



الان چند سالی است که کتابهایی درباره‌ی سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتابهایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از اینها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایت‌های صادقانه است - این هم حالا آدم می‌تواند کم و بیش تشخیص دهد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است - بسیار تکان‌دهنده است؛ آدم می‌بیند این شخصیت‌های برجسته، حتی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوستا عبدالحسین بُرنسی، یک جوان مشهدی بنا، که قبل از انقلاب یک بنا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته‌اند و من توصیه می‌کنم و واقعاً دوست می‌دارم شماها بخوانید. من می‌ترسم این کتابها اصلاً

دست شماها نرسد. اسم این کتاب «خاکهای نرم کوشک» است؛ قشنگ هم نوشته شده. ایشان اول جنگ وارد میدان نبرد شده بود و بنده هم هیچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه‌های دانشگاهی و بسیج رفته بودند و با این جوان بی سواد - بی سواد به معنای مصطلح؛ البته سه، چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و اینها را هم خوانده بود - صحبت کرده بودند، می‌گفتند آن چنان برای اینها صحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دل‌های همه‌ی اینها را در مشت می‌گرفته؛ به خاطر همین که گفتم، یک معرفت درونی را، یک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شجاعت‌های بسیار و حضور در میدان‌های دشوار، به شهادت می‌رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. این زیباییهایی که آدم در زندگی یک چنین آدمی یا شهید همت و شهید خرازی می‌تواند پیدا کند و یا اینهایی که حالا هستند، نظیرش را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟^۱

سینمای معناگرا، اینها را استخراج کند



سینمای معناگرا؛ خوب کدام معنا شیواتر و عمیق‌تر از احساس فداکاری و ایثار و گذشت یک جوان هجده، نوزده ساله، که از خانواده‌ی مرفهی بلند می‌شود می‌آید اهواز - که من دیدم از این قبیل جوانها؛ حالا چند موردش یادم هست، بالخصوص خودم با اینها معاشرت داشتم و دیدم - خانواده‌ی مرفه، زندگی راحت، پدر و مادر مهربان، نه دچار عقده است و نه دچار کمبود است، می‌آید در میدان جنگ، آن چنان فداکارانه حرکت می‌کند که انسان مبهوت می‌ماند. حالا خیلی از این جوانها با توصیه‌ی امثال بنده وارد این میدان شده بودند. من نگاه می‌کردم و می‌دیدم، ما کجا، اینها کجا! اصلاً انسان به‌گرد اینها نمی‌رسد. خوب، اینها زیبایی است، اینها را توصیف کنید، اینها را استخراج کنید. آقای حاتمی‌کیا می‌گویند، من نمی‌دانم راجع به جنگ چه

بگویم. خیلی حرف دارید برای گفتن؛ شما سینماگران جنگ، پشت صحنه‌ی جنگ را چقدر تصویر کردید؟ چه شد که این جنگ شروع شد؟ کدام فیلم سیاسی بین‌المللی پلیسی، می‌تواند شیرین‌تر از این دربیاید که شما تصویر کنید - اسناد هم الان وجود دارد - چطور شد که صدام حسین به خودش جرأت داد و این گستاخی را کرد که به قصد تسلط بر ایران، به ایران حمله کند؟ نه اینکه همه‌ی ایران را بگیرد، بدون شک، قصد او این بود که خوزستان و یکی، دو استان دور و بر را بگیرد و به عنوان یک همسایه‌ی مقتدر بر حکومت مرکزی ایران - هرکه باشد آن حکومت؛ یا جمهوری اسلامی یا هرکس دیگر - مسلط بشود، که می‌شد؛ یعنی اگر این دفاع جانانه نبود و اگر آن تسلط بر خوزستان انجام می‌گرفت، مگر ممکن بود یک حکومت مرکزی اینجا سرکار باشد و به آن کسی که بخشی از کشور را قدرتمندانه تصرف کرده، باج ندهد؟! خوب، چه شد که این را وادار کردند که این حمله را انجام بدهد و او حمله کرد؟ و چگونه به او کمک کردند؟ و کدام کارخانجات به او سلاح شیمیایی فروختند؟ آنهایی که آن سنگرهای هشت ضلعی و پنج ضلعی را درست کردند، چه کسانی بودند؟ کدام کشورها آن هواپیماها را به او دادند؟ آن مأمورین عالی‌رتبه‌ی سیاسی، امنیتی و نظامی‌ای که از کشورهای مختلف - از جمله امریکا - به بغداد آمدند و با او و مردان او ملاقات کردند، چه کسانی بودند؟ شما به اینها نپرداختید. اصلاً شخصیت صدام کیست؟ اینها برای قصه‌نویسی جا دارد.^۱

ماجرای شاعر جوان و مسئولیت دست‌اندرکاران فرهنگ و هنر کشور



یادم هست قبل از انقلاب، قرار بود شعرایی در یک مراسم شرکت کنند و شعر بگویند. یکی از شعرای جوان آن روز ما - که استعداد خوبی هم داشت - درباره‌ی آن موضوع حقیقتاً چیزی نمی‌دانست. یکی از دوستان ما، پنج، شش ساعت نشست و برای او یک شرح مبسوطی از این موضوع را بیان کرد. آن شاعر هم جوان گیرنده و با استعدادی بود و توانست آن مطلب را در یک قصیده‌ی بسیار بلند و قوی منعکس کند. آیا در زمینه‌ی انعکاس آن معارف ارزشی اسلامی - که من معتقدم در سینمای ما نشان زیادی از آنها وجود ندارد - به آن سازنده‌ی فیلم، به آن کارگردانان و حتی به آن بازیگر، کاری انجام گرفته و منعکس نشده است؟! من به خودم نگاه می‌کنم، به حوزه‌ی علمیه‌مان نگاه می‌کنم و به دستگاه‌های مدیریت فرهنگی‌مان نگاه می‌کنم، می‌بینم نه، ما در این زمینه کم‌کاری داشته‌ایم. بنابراین به قول معروف گفت:

هر بلایی کز آسمان آید
گرچه بر دیگری قضا باشد
به زمین نارسیده می‌گویند
خانه‌ی انوری کجا باشد

نمی‌شود رفت سراغ کارگردان و یقه‌ی او را گرفت که شما چرا؟ خوب، من یک مقدار وزارت ارشاد را، یک مقدار سازمان تبلیغات را، یک مقدار حوزه‌ی علمیه را، یک مقدار آن کسانی که صاحبان اندیشه‌ی دینی هستند، همین اندیشه‌های عرفانی، حکمت متعالیه و این چیزهایی که آقایان گفتید، اینها را مخاطب قرار می‌دهم و می‌گویم شما برای برخورداری کشور از این هنر فاخر - که در این جمع هست - چه کرده‌اید؟ «شما» چه کرده‌اید؟^۱

درسی که امروز باید از امیرالمؤمنین آموخت



محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و ارادت به این مرد بزرگ تاریخ بشریت و تاریخ اسلام، نه مخصوص شیعیان است، نه حتی مخصوص به قاطبه‌ی مسلمانان؛ بلکه این چیزی است که آزادگان عالم در آن با مسلمانان شریکند. شما می‌بینید که شخصیت‌هایی که مسلمان هم نیستند، درباره‌ی این چهره‌ی درخشان و خورشید تابناک اظهار ارادت می‌کنند، کتاب می‌نویسند، شعر می‌گویند. خیلی خطاست اگر امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب در بین مسلمانان یک وسیله‌ی اختلاف قرار بگیرد. آن بزرگوار شخصیتی است که همه‌ی مسلمانان و همه‌ی فرق اسلامی نسبت به او با همه‌ی وجود و با دل و جان، ارادت و محبت می‌ورزند. این علاقه و محبت از برجستگیها و صفات و خصلتی ناشی می‌شود که هر انسان منصفی در مقابل این خصال، خاضع است؛ قدر جامع و قدر مشترک، این است.

ایمان مخلصانه، جهاد فداکارانه، ذوب شدن در امر و نهی الهی، اطاعت و عبودیت مطلق در مقابل خداوند، بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی و جهات مادی، رحم و انصاف و عدالت نسبت به عموم مردم، نگاه عطف‌آمیز به مظلومان، به ضعیفان، به مستضعفان، ایستادگی و قاطعیت در مقابل دشمنان دین، رفتن به دنبال وظیفه در همه‌ی شرائط و با هرگونه سختی و دشواری؛ اینها کلمات حکمت‌آمیزی است که بشر دیروز و امروز و فردا به این کلمات نیازمند است. نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام درس همیشه‌ی بشریت است. این شخصیت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام است که چشم کوتاه بین ما می‌تواند آن را ببیند و حس کند و زیبایی‌های آن را ادراک کند. ابعاد معنوی و قدسی و ملکوتی، مخصوص قدیسن و مخصوص صدیقین است، که آنها می‌بینند؛ و چشم‌های ما توانایی ندارد که مانند اولیاءالله و بندگان مقرب الهی آنها را درک کنند. امروز سالگرد ولادت یک چنین شخصیتی است و البته عید است.

طلوع هر ستاره‌ای در آسمان تاریخ بشر برای انسانها یک عید است. ولادت هریک از برجستگان بشریت، از اولین و آخرین، آن کسانی که راه سعادت را در مقابل مردم باز کردند و در این راه تلاش کردند، یک عید جداگانه برای انسانهاست. این عید برای مسلمین همیشگی است.

ما امروز بعد از گذشت قرنهای متمادی، با این عید، با این پدیده، چگونه باید برخورد کنیم؟ اسم علی را بردن، که کافی نیست؛ خود را منتسب به او دانستن، که کفایت نمی‌کند؛ ما که شخصیت‌های بزرگ تاریخ و پیشوایان دینی و انبیاء و اولیاء را فقط به عنوان یادگارهای تاریخی نمی‌شناسیم؛ اینها درسند؛ اینها الگویند؛ اینها دستگیر و راهنمای قدم به قدم زندگی‌اند. ما چه درسی از اینها می‌گیریم؟ این، مهم است. امروز امت اسلامی از امیرالمؤمنین و از وجود مکرم نبی اعظم اسلام ﷺ و از دیگر بزرگان راه روشن الهی چه درسی را باید بگیرد؟ کدام سرمشق را در زندگی باید عمل کند؟ این، مهم است. با این نگاه، به امیرالمؤمنین باید نگاه کرد.

آنچه مسلم است، این است که اینها مظهر تلاش در راه خدا و دین او بودند. «اشهد أنّك جاهد في الله حقّ جهاده و عملت بكتابه و اتّبع سنن نبیه صلی الله علیه و آله»؛ شهادت می‌دهیم که او جهاد در راه خدا را به صورت شایسته انجام داد. این، چیزی است که ما در زیارت امیرالمؤمنین و بقیه‌ی ائمه علیهم‌السلام می‌خوانیم. این جهاد همیشه بر دوش ما هست. جهاد علمی، جهاد عملی، جهاد در دوران جنگ، جهاد در دوران صلح، جهاد با نفس، جهاد با دشمن بیرونی، جهاد با مال، جهاد با جان، جهاد با زبان؛ اینها درس است. کاری که می‌کنید برای اعتلاء دین یا اعتلاء امت اسلامی، جهاد است؛ درسی که می‌خوانید برای رسیدن به ارتقاء عمومی ملت اسلامی و امت اسلامی، جهاد است؛ تلاشی که می‌کنید برای ایجاد همدلی و محبت بین آحاد امت اسلامی و یکپارچگی آنها، جهاد است؛ وقتی با تمایلات اغواگرانه‌ی شیطانی در درون خودتان مبارزه می‌کنید، جهاد است؛ هنگامی که دشمنان خدا و دین و قرآن را در دل یا در زبان و یا در عمل خود دشمن می‌دارید، جهاد فی سبیل الله است؛ اینها

درس امیرالمؤمنین و درس اولیاء دین است - جهاد، فقط مخصوص میدان جنگ نیست - و امت اسلامی به خاطر فراموش کردن مجاهدت در راه خدا به وضعیت اسفبار امروز رسیده است.^۱

فجایع صهیونیسم و تفرقه دولتهای اسلامی، دو پدیده‌ی تلخ



در همین روزها، دو پدیده‌ی تلخ در امت اسلامی ظاهر شد، که هر کدام از این دو، جا دارد که مسلمان را به فکر فرو ببرد؛ امت اسلامی بایستی خود را ملامت کند؛ و توبه کند. یکی از دو پدیده، همین فجایعی است که در لبنان و در فلسطین پی در پی انجام می‌دهند. الان نزدیک یک ماه است که گرگِ درنده‌ی وحشیِ آدمیخوار صهیونیست به جان مردم لبنان افتاده است؛ از «حزب‌الله»، مجاهدِ فی سبیل‌الله، تودهنی می‌خورد؛ ولی بر روی سر کودک مسلمان در «قانا» و در بقیه‌ی نقاط لبنان بمب می‌ریزد؛ با رزمندگان مجاهدِ فی سبیل‌الله نمی‌تواند مقابله کند؛ شکست

می خورد؛ تلافی اش را سر مردم بی گناه، انسانهای مظلوم، کودکان، خانه‌های مردم، زیربناهای کشور، درمی آورد. این، یک مصیبت بزرگ است. مثل همین، در «غزه» و در بقیه‌ی مناطق فلسطینی نشین در جریان است. این، آن چیزی است که باید همه‌ی مسلمانها را هشیار کند و به خود بیاورد. دنیای استکبار و کفر هم نه فقط ساکتند، بلکه رفتاری و گفتاری از آنها سر می زند که متجاوز و ظالم را تشویق می کند؛ امریکا یک جور، انگلیس خبیث یک جور، برخی از قدرتهای دیگر، هرکدام به یک نحوی؛ سازمان ملل هم با ناتوانی و بی عرضگی کامل ایستاده است و تماشا می کند! آن وقت ادعای حقوق بشر و ادعای مدنیت و ادعای مبارزه‌ی با تروریسم هم می کنند این منافقین دوروی سیاهدل، و خجالت هم نمی کشند. این، یکی از آن چیزهای عبرت انگیز است.

این قضیه‌ای که برای لبنان و به طور خاص برای شیعیان آن پیش آورده‌اند، برای همه‌ی ملتها و کشورها و فرق اسلامی ممکن است پیش بیاید؛ نمی شود به قدرتها چشم دوخت. امت اسلامی باید بتواند از خودش دفاع کند؛ باید بتواند موجودیت خود را حفظ کند.

بارها دیده شده است، امروز هم مکرراً دیده می شود، که قدرتهای مستکبر عالم، آن وقتی که پای مسلمانها در میان است، چشم بر روی هر جنایتی که علیه مسلمانها انجام شود، می بندند. این مسأله در بوسنی دیده شد، در کوزوو هم دیده شد، در افغانستان هم دیده شد، در عراق هم دیده شد، امروز هم نوبت لبنان است. فلسطین هم سالهاست که در همین وضعیت است. برای آنها شیعه و سنی و عرب و عجم تفاوت نمی کند؛ هرجا زورشان برسد، هرجا مانعی در مقابل خود نبینند، هرجا مشتی به دهان آنها نخورد، جلو می آیند. امت اسلامی و ملتهای اسلامی باید این را درک کنند و بفهمند؛ باید خود را قوی کنند. این، یک پدیده از دو پدیده است، که حقیقتاً عبرت انگیز است و ذهن مسلمان نمی تواند از آن غافل بماند و به آن مشغول نباشد. پدیده دوم که از این هم بدتر است، تفرقه دولتهای اسلامی است. شما ببینید

قریب یک ماه است که دشمنان اسلام این طور جنایتکارانه به یک جمع مسلمان حمله می‌کنند - یک جنگ معمولی هم نیست؛ جنگی است سرشار و لبریز از جنایتهای جنگی، کشتار مردم بی‌دفاع، استفاده‌ی از سلاحهای ممنوع و غیرقانونی - اما دولتهای اسلامی، بخصوص برخی از دولتهای عرب، دست روی دست گذاشته‌اند، دارند نگاه می‌کنند! این اشتباه، بسیار خسارتبار است. این دولتها ملاحظه‌ی امریکا و ملاحظه‌ی قدرتهای استکباری را می‌کنند؛ اما آنها در هنگام خود، ملاحظه‌ی اینها را نخواهند کرد. دشمن هم البته فعال است و مسأله‌ی شیعه و سُنی یکی از ابزارهای مهم دشمنان برای زمینگیر کردن امت اسلامی است. هم سُنی‌ها بدانند، هم شیعه‌ها بدانند؛ همه، در ایران و در دنیای اسلام، این را بدانند که اختلاف شیعه و سنی یکی از ابزارها و چماقهای دشمن علیه امت اسلامی است. آنها هرچور بتوانند، از این ابزار استفاده می‌کنند. آن روزی که سُنی فلسطینی زیر فشار است، یک عده‌ای را با این شعار، با این تبلیغات، که: اینها سُنی هستند، شما شیعه هستید؛ سعی می‌کنند نگذارند کمک کنند. امروز که شیعه‌ی لبنان زیر فشار است، به یک عده‌ای می‌گویند: شما سُنی هستید، اینها شیعه هستند؛ به آنها کمک نکنید. آنها نه به شیعه احترامی می‌گذارند، نه به سُنی؛ آنها با اصل اسلام طرفند.

سم مهلك دنیای اسلام تفرقه است. این تفرقه، ملتها را از هم جدا می‌کند؛ دلها را از هم جدا می‌کند. الان دشمن، و همین سرویسهای جاسوسی اسرائیل و امریکا، در عراق یک عده‌ای را تحریک می‌کنند که با شیعیانی که در عراق اکثریت را دارند - حالا امروز اکثریت دولت متعلق به آنهاست - مقابله و مبارزه کنند؛ ناامنی ایجاد کنند؛ و این ناامنی را وسیله‌ای قرار می‌دهند برای این که پای خودشان را در عراق و در بغداد مستحکم کنند. امریکا برای ماندن در عراق بهانه لازم دارد و این بهانه، ناامنی است. آنها برای این که دولت عراق نتواند به خدمات لازم بپردازد، این اوضاع ناامن را در کشور به وجود می‌آورند، تا بهانه داشته باشند که بمانند. اختلافات را آنها به وجود می‌آورند: دل سُنی را نسبت به شیعه، دل شیعه را نسبت به سُنی آن چنان چرکین

می‌کنند که نتوانند با این همه مشترکات، کنار هم قرار بگیرند. این، کار دشمن است. چرا ما این حقیقت را نمی‌فهمیم؟ سالهای متمادی است - از زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) و بعضی از بزرگان علمای اهل سنت در مصر - که این فکر پیدا شده که بیا باید اختلافات را کنار بگذارید؛ سنی، سنی بماند؛ شیعه، شیعه بماند؛ عقاید خودتان را داشته باشید؛ اما با هم، دست در دست هم بگذارید. قرآن از زبان پیامبر اکرم به مسیحیان آن زمان می‌گوید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا». آن وقت فرقه‌های مسلمان، با خدای واحد، پیغمبر واحد، قرآن واحد، قبله‌ی واحد، عبادت واحد، این همه مشترکات و مسلمات، چند موضوع مورد اختلاف را وسیله قرار بدهند برای دشمنی! این، خیانت نیست؟ این، غرض ورزی غرض ورزان و غفلت غافلان نیست؟ هر کسی که در این زمینه تقصیری بکند، پیش خدای متعال مؤاخذ است؛ چه شیعه باشد، چه سنی.^۱

شاخصه‌های اصولگرایی



شاخصه‌های اصولگرایی، شاخصه‌های مهمی است؛ این شاخصه‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد، که من به بعضی از اینها اشاره می‌کنم. در اظهارات شما هم هست، آن را می‌گویید و تکرار می‌کنید و در برنامه‌هایتان می‌گنجانید. تحقق مجموعه‌ی این شاخصه‌ها به معنای حقیقی کلمه، آن وقت دولت را به عنوان یک دولت اصولگرا معرفی خواهد کرد.

شاخصه‌های اول «عدالتخواهی و عدالت‌گستری» است. به زبان آسان است؛ اما در عمل بسیار کار دشواری است و مقدمات بسیاری لازم دارد. باید خیلی کار کرد تا اینکه عدالت تحقق پیدا کند؛ عدالت جغرافیایی، عدالت طبقاتی، عدالت در زمینه‌های مسایل اقتصادی، عدالت در زمینه‌های مسایل فرهنگی، عدالت در جایگزین شدن و جای گرفتن در مسؤولیتها و مناصب و عدالت در قضاوت‌های ما - نه فقط قضاوتی که قاضی در دادگاه می‌کند، بلکه داوریهایی که ما نسبت به اشخاص و قضایا می‌کنیم - اینها همه عدالت است و عدالت در آنها نقش دارد. عدالتخواهی و عدالت‌گستری به معنای همه‌ی اینهاست. البته امروز کشور ما بیش از هر چیز دیگر، تشنه‌ی عدالت اقتصادی است. علت هم این است که واقعاً یک شکافی به صورت میراث معیوبی از گذشته بود و این شکاف باید پُر می‌شد، که نشده است. البته به شکل معقولی باید پُر شود. ما پُر کردن این شکاف را به همان شکلی می‌گوییم که اسلام توصیه می‌کند؛ حرفهای غیرمنطقی و ناممکن و نامعقول را نمی‌خواهیم به میان بیاوریم؛ همان طوری که اسلام می‌گوید: فرصتها در مقابل همه باشد و امکانات عمومی مورد استفاده‌ی همه قرار گیرد. بنابراین یک شاخصه، مسئله‌ی عدالتخواهی و عدالت‌گستری است که پهنه‌ی وسیعی دارد.

«فسادستیزی شاخصه‌ی دیگری است.» «سلامت اعتقادی و اخلاقی مسؤولان

کشور) - بخصوص مسؤولان عالی رتبه، در سطوح دولت و معاونین و از این قبیل - بسیار مهم است و شاخصه‌ی دیگری است که از لحاظ اعتقادی و اخلاقی اشخاص سالمی باشند.

«اعتزاز به اسلام» یکی دیگر از شاخصه‌های اصولگرایی است. ما در دوران این بیست و هفت سال، بعضی از مسؤولان نظام اسلامی را دیده بودیم که خجالت می‌کشیدند یک حکم اسلامی یا یک جهتگیری اسلامی را صریحاً بر زبان بیاورند؛ نه، ما طلبکاریم. من بارها گفته‌ام، در قضیه‌ی «زن»، ما پاسخگوی غرب نیستیم، غرب باید پاسخگوی ما باشد؛ ما هستیم که سؤال مطرح می‌کنیم. در زمینه‌ی حقوق بشر، ماییم که طلبکار مدعیان منافق و دو روی حقوق بشر هستیم. بنابراین به اسلام اعتزاز داشته باشید. آنچه را که اسلام به ما آموخته، اگر ما درست یاد گرفته باشیم و دچار کج‌فکری و انحراف و غلط‌فهمی نشده باشیم، چیزی است که باید به آن افتخار کنیم. «ساده‌زیستی و مردم‌گرایی» شاخصه‌ی دیگری است که بحمدالله دارید.

«تواضع و نغلتیدن در گرداب غرور» هم یکی از شاخصه‌هایی است که لازمه‌ی اصولگرایی است؛ ما در معرض این هستیم. ببینید عزیزان! شماها در موضع بالایی قرار دارید و مورد احترامید؛ افراد پیش شماها می‌آیند و تعریف و تمجید می‌کنند - بعضی از روی اعتقاد، بعضی بدون اعتقاد - برای اینکه شما خوششان بیاید. ما خودمان باید مواظب باشیم حرفه‌هایی که در تمجید و ستایش ما می‌زنند، اینها را باور نکنیم. ما باید به درون خودمان نگاه کنیم: «الانسان علی نفسه بصیرة»؛ نقصها، مشکلات و کمبودهایمان را نگاه کنیم و فریب نخوریم. این فریب خوردن، انسان را در دام و گرداب غرور می‌اندازد. اگر انسان خودش را بد برآورد کرد، آن وقت دیگر نجات پیدا نمی‌کند.

«اجتناب از اسراف و ریخت و پاش» که جزو برنامه‌های بسیار خوب شماهاست.

«خردگرایی و تدبیر و حکمت در تصمیم‌گیری و عمل»، این جزو مسائلی است

که حتماً به آن احتیاج دارید؛ همه‌مان در تصمیم‌گیریها و عملمان به آن احتیاج داریم. البته بعضی از اینها را من بعداً باز مختصری توضیح می‌دهم و باز می‌کنم. «مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی»؛ در هر بخشی که ما هستیم، مسئولیت آن کاری که بر عهده گرفته‌ایم، این را بپذیریم. زیرمجموعه، زیرمجموعه‌ی ماست، احساس مسئولیت کنیم. در هر نقطه‌ای مسئولیت تعریف شده‌ای وجود دارد، آن مسئولیت را بایستی پذیرفت.

از جمله‌ی شاخصه‌های مهم اصولگرایی، یکی «اهتمام به علم و پیشرفت علمی» است. شما ببینید چه زمانی در آغاز پیدایش اسلام گفته شد که: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» یا «مؤمن و مؤمنة»؛ یعنی همان وقتی که نماز و زکات و این چیزها آمد، طلب‌العلم هم آمد؛ «اطلبوا العلم ولو بالصین» هم آمد. من بارها تکرار می‌کنم، این به خاطر همین است که جامعه، بدون علم نخواهد توانست آرمانهای خودش را بالا بیاورد. مثل این است که انسان حرف حقی داشته باشد؛ اما اصلاً زبان گفتنش را نداشته باشد. نداشتن علم این طوری است. علم موجب می‌شود که شما بتوانید آن آرمانها، آن اهداف و آن خط روشن و جاده‌ی روشنِ صراط مستقیمی را که در دست و اختیار شماست، مطرح کنید و کسان بیشتری را از بشریت، به آن هدایت کنید. علم نداشته باشید، این امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین علم - که وسیله‌ی رشد ملی، بشری، انسانی و اوج گرفتن در محیط عام بشریت است - جزو چیزهای لازم است و باید به این اهتمام داشته باشید.

«سعه‌ی صدر و تحمل مخالف»؛ که از جمله‌ی شاخصه‌هایی است که جزو پایه‌های اصولگرایی است. گاهی انسان از حرفی که می‌زنند، ناراحت هم می‌شود؛ حرص هم می‌خورد، گاهی به خدا هم شکایت می‌کند که خدایا! تو که می‌بینی واقع قضیه چیست و چقدر با چیزی که اینها می‌گویند، فاصله دارد؛ اما در عین حال، انسان بایستی حلم به خرج دهد. حلم یعنی ظرفیت و تحمل صدای مخالف را داشتن. البته این - شاید بعداً هم عرض بکنم - به معنای آن نیست که دولت از عملکرد خودش

دفاع نکنند؛ نه، حتماً بایستی دفاع کند.

«اجتناب از هواهای نفس»؛ چه هوای نفس شخصی، چه هوای نفس گروهی؛ که حالا آقای رئیس جمهور گفتند و این نکته‌ی خوبی است. بحمدالله عناصر دولت به هیچ گروه و دسته و باند و جریانی وابسته نیستند؛ این خیلی نکته‌ی مهمی است. مراقب باشید حرکت، اظهار نظر و حرف، انتساب به یک جریان، به یک باند و به یک گروه را پیش نیاورد، که اگر این طور شود، هوای نفس تقریباً انفکاک‌ناپذیر است. هوای نفس گروهی هم مثل هوای نفس شخصی است؛ آن هم همین طور است. هوای نفس گروهی هم انسان را بی حساب و کتاب به این طرف و آن طرف می‌کشاند و از خرد و جاده‌ی مستقیم منحرف می‌کند. این هم جزو لوازم اصولگرایی است.

«شایسته سالاری»، «نظارت بر عملکرد زیرمجموعه» و «تلاش بی‌وقفه برای این خدمات»، که انصافاً این مورد در این دولت برجسته است. این تلاش بی‌وقفه را حقیقتاً همه شاهدند و ما هم شاهدیم. این حرکت پُرتلاشی که همه‌ی دولت - بخصوص شخص آقای رئیس جمهور - نشان می‌دهند، خیلی با ارزش است. «قانون‌گرایی»، «شجاعت و قاطعیت در بیان و اعمال آنچه که حق است».

«انس با خدا»، «انس با قرآن» و «استمداد دائمی از خدا»؛ این آخری - که از شاخصه‌های اصولگرایی است - تضمین‌کننده‌ی همه‌ی آن چیزهایی است که قبلاً عرض کردیم. انس با خدا یادتان نرود. ما بارها می‌گوییم که خدمات مسئولان نظام از هر عبادتی بالاتر است؛ این حرف درستی است و مبالغه هم در آن نیست. اما بدانید، این خدمات، آن وقتی خدمت خواهد شد و آن وقتی با خلوص و درخشش و شفافیت خود باقی خواهد ماند که شما دل‌تان با خدا مأنوس باشد. اگر دل از خدا غافل شد، اگر دل رابطه‌ی خودش را با ذکر و توجه و خشوع از دست داد، همین خدمتی که ما می‌گوییم بالاترین عبادت است، همین خدمت، مشوب خواهد شد؛ اصلاً به کلی مشوب می‌شود و در آن اغراض و هواها می‌آید. جهاد در میدان جنگ و میدان نظامی که این قدر عظمت دارد، اگر با اهداف خدایی نباشد و بدون ارتباط با خدا باشد، به یک

چیز کم ارزش یا بی ارزش و گاهی هم ضد ارزش، تبدیل می شود! لذا من بر این امر تأکید و اصرار دارم.^۱

۱- دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۵/۶/۶.

قدرت انفجاری ما، ایمان ماست نه بمب اتم!

مطلب بعدی آنها این است که ایران دنبال بمب هسته‌ای است! این، یک حرف نامربوط و غلط و دروغ محض است. ما بمب هسته‌ای لازم نداریم. ما هیچ آماج و هدفی نداریم که بتوانیم بمب هسته‌ای را در آن جا مصرف کنیم. ما به کارگیری سلاح هسته‌ای را با احکام اسلامی مخالف می‌دانیم؛ این را صریحاً بیان کرده‌ایم. ما تحمیل هزینه‌ی ساخت سلاح هسته‌ای و نگهداری آن را بر ملت خودمان یک تحمیل بیجا و بی‌مورد می‌دانیم. ساخت چنین سلاحی و نگهداری آن، هزینه‌های زیادی دارد و ما به هیچ وجه جایز نمی‌دانیم که این هزینه بر مردم تحمیل شود؛ ما احتیاجی نداریم. ما داعیه‌ی تسلط بر دنیا، مثل امریکایی‌ها، نداریم که بخواهیم سلطه‌ی زور بر دنیا داشته باشیم و احتیاج به بمب هسته‌ای داشته باشیم؛ بمب هسته‌ای و قدرت انفجاری ما، ایمان ماست؛ و جوانان و مردم ما که در دشوارترین میدان‌ها با کمال قدرت و با همه‌ی ایمان ایستاده‌اند و باز هم خواهند ایستاد. پشت سر این تبلیغات دروغین و کمر بسته‌ی این دروغ‌ها، دستگاه‌های سیاسی و تبلیغاتی امریکایی‌ها هستند و صهیونیست‌ها هم همراه آنها و در کنار آنها به امریکایی‌ها کمک می‌کنند. آنچه که هست، مربوط به آنهاست.^۱

منفورت‌ترین و محبوب‌ترین دولت‌ها!؟

من به مسئولان امریکایی، به این تیم و گروهی که امروز اداره‌ی امریکا را در دست گرفته‌اند و داعیه‌ی رهبری دنیا را دارند، می‌خواهم دو سه مطلب را بگویم. ای کاش بشنوند؛ ای کاش فکر کنند، ای کاش بفهمند! من به آنها می‌گویم:

۱- مراسم ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵/۳/۱۴.

شما خودتان را با دولت ما مقایسه کنید؛ رئیس جمهورتان را با رئیس جمهور ما مقایسه کنید. دولت شما امروز در داخل امریکا منفورترین دولت‌ها در تاریخ ایالات متحده است؛ این را در نظرسنجی‌های خودشان به همه‌ی دنیا اعلام کرده‌اند. امروز دولتی که در امریکا بر سر کار است، در تاریخ ایالات متحده، از همه‌ی دولت‌ها از نظر مردم امریکا منفورتر است. شما این را مقایسه کنید با دولت ما، که امروز دولت ما یکی از محبوب‌ترین دولت‌ها بعد از مشروطه تا امروز است؛ در طول این صد سال، رئیس جمهور شما - آقای بوش - وارد هر جای دنیا که می‌شود، با تظاهرات مخالف مردم و با نفرت مردم مواجه می‌شود؛ در اروپا این طور است، در آسیا این طور است، در آفریقا این طور است. در امریکای لاتین، دولت‌ها با شعار مخالف با امریکا سر کار می‌آیند. امروز شما نگاه کنید: در پرو، در اکوادور، در ونزوئلا، در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، داوطلبان ریاست جمهوری شعار ضد امریکایی که می‌دهند، مردم اینها را انتخاب می‌کند. منفور بودن از این بالاتر؟! مردم امریکا در مکالمات معمولی تلفنی خودشان از ناحیه‌ی دولت‌شان امنیت ندارند؛ یعنی به مردم خودشان آن قدر اطمینان ندارند که اجازه بدهند که آنها آزادانه تلفن کنند؛ تلفن‌ها را به صورت قانونی - قانون گذرانده‌اند که تلفن‌ها را کنترل کنند! - کنترل می‌کنند. این، وضع شماست.

شما وضع خودتان را با وضع ما در داخل کشور مقایسه کنید؛ با سفرهای مسؤولان کشور ما مقایسه کنید؛ با سفر اندونزی رئیس جمهور ما و با سفرهای رؤسای جمهوری قبلی ما به لبنان، سودان، پاکستان و به جاهای دیگر مقایسه کنید و ببینید مردم در این کشورها چه شور و شوقی نسبت به رؤسای جمهور اسلامی ایران نشان می‌دهند. چرا این‌ها را نمی‌فهمید؟! چرا اعتراف نمی‌کنید؟ شما در عراق به اعتراف خودتان سیصد میلیارد خرج کردید، تا بتوانید دولتی بر سر کار بیاورید که دست‌نشانده و مطیع امر شما باشد - ملت عراق با آنها لج کرد - و نتوانستید. (این سیصد میلیارد، اعتراف خودشان است؛ اما احتمالاً بیش از اینها خرج کرده‌اند.) در

فلسطین همه‌ی تلاش خودتان را به کار بردید، تا دولت حماس بر سر کار نیاید؛ نتوانستید. ملت فلسطین علی‌رغم شما، دولت حماس را انتخاب کردند. فشارهای گوناگون از اطراف بر دولت فلسطین وارد کردید؛ ولی مردم فلسطین از لج شما همبستگی‌شان را با این دولت بیشتر کردند. در لبنان مأموران عالی‌رتبه‌ی وزارت خارجه‌ی امریکا به بیروت رفتند و چند ماه در آن‌جا ماندند، که شاید بتوانند لبنان را در پنجه‌ی خودشان بگیرند و مقاومت را در لبنان تضعیف کنند و یک لبنانِ دنباله‌رو اسرائیل به وجود بیاورند؛ نتوانستید. مردم لبنان با شما لج کردند. همه جای دیگر هم همین طور است. چرا آقای بوش اعتراف نمی‌کند که با رفتار خودش امریکا و ملت امریکا را در دنیا منفور کرده؛ چرا اعتراف نمی‌کنید که ضعیف شده‌اید؟ چرا اعتراف نمی‌کنید که تیغتان در دنیا گُند شده است؟ باز هم تهدید می‌کنید.

پیام رئیس‌جمهور ما به رئیس‌جمهور امریکا را مقایسه کنید با پیام غیرمؤدبانه و سخیف امریکایی‌ها - این پیام چند روز قبل در دنیا منتشر شد - که خارج از عرف دیپلماتیک و لبریز از تکبر حماقت‌آمیز، پُر از تهدید و حرف‌های پوچ بود. شما اگر می‌توانستید به جمهوری اسلامی آسیب بزنید، در این بیست و هفت سال یک دقیقه را هم تلف نمی‌کردید. وزیر خارجه‌ی اسبق امریکا صریحاً گفت من باید ریشه‌ی ملت ایران را بکنم؛ او گور به گور شد؛ اما ملت ایران روز به روز رشد بیشتری کرد.

شما از حقوق بشر حرف می‌زنید! شما از مخالفت با تروریسم حرف می‌زنید! دولتی که زندان گوانتانامو و زندان ابوغریب و جنایت‌هایی از قبیل جنایت حدیثه و جنایت اخیر کابل، ده‌ها و صدها، در پرونده‌اش هست، غلط می‌کند راجع به حقوق بشر حرف بزند.^۱

خودی کیست، غیرخودی کیست؟



همه، نظام جمهوری اسلامی را باید از خود بدانند، همه، امت جمهوری اسلامی اند. ما آن کسانی را غریبه می‌دانیم؛ از این دایره خارج می‌دانیم، که برای دشمن کار می‌کنند. آن کسی که امام و راه امام و وصیت‌نامه‌ی امام را قبول دارد، او «خودی» است؛ آن کسی که استقلال ایران برایش دارای اهمیت است و به آن پایبند است، «خودی» است؛ آن کسی که عزت این ملت و پیشرفت علمی این ملت را دنبال می‌کند، او «خودی» است. غریبه‌ها کسانی هستند که مشتاق سلطه‌ی امریکایند؛ آن‌ها کسانی هستند که در خانه، برای دزدِ کمین گرفته کار می‌کنند و به نفع او اقدام می‌کنند. غریبه

آن کسی است که بلندگوی افکار و اهداف دشمنان این ملت است. آن کسی که سخن ملت را می‌گوید، آن کسی که از زبان این ملت حرف می‌زند، آن کسی که با دشمنان این ملت دشمنی می‌کند، آن کسی که در راه مصالح این ملت در هر بخشی قدم برمی‌دارد، جزو سربازان جمهوری اسلامی است. آن کسانی که عمداً در قول و عمل، وحدت را می‌شکنند و حرکت در جهت خواست دشمن می‌کنند، اینها در مقابل جمهوری اسلامی صف‌آرایی می‌کنند. البته «خودی»ها مراقب باشند؛ غفلت نکنند. گاهی دیده می‌شود بعضی از «خودی»ها از سر غفلت و نادانی - گاهی هم به ندرت، بعضی ناجوانمردانه - تحت تأثیر کینه‌های شخصی، کار غریبه‌ها را می‌کنند! این افراد باید به هوش باشند.^۱

بخاطر این دو سه اصل،

انقلاب اسلامی شکست خوردنی نیست



من چند سال قبل در مقایسه‌ی بین نظام جمهوری اسلامی و نظام شوروی سابق - که امریکایی‌ها و غربی‌ها توانستند نظام شوروی را مضمحل کنند و طمع بسته بودند که همان جریان را نسبت به انقلاب اسلامی انجام بدهند - گفتم که تفاوت‌های این دو نظام، تفاوت‌هایی است که نمی‌تواند محکوم یک قانون باشند. در نظام جمهوری اسلامی، اساس حرکت بر پایداری به مبانی است. آن چیزی که به عنوان مبدأ مشروعیت این نظام محسوب می‌شود، یعنی ولایت الهی که منتقل می‌شود به فقیه، مشروط است به پایداری بر احکام الهی. آن کسی که در رتبه‌ی رهبر نشسته است، اگر نسبت به آرمان‌های اسلامی، نسبت به قوانین اسلامی از لحاظ نظری یا عملی، بی‌قید شود، از مشروعیت می‌افتد و دیگر اطاعت او بر کسی واجب نیست، بلکه جایز نیست. این، در خود قانون اساسی، یعنی در خود سند اصلی انقلاب، ثبت شده است.

۱- سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵/۳/۱۴.

بنابراین، شما اگر امروز به امواج دشمنی و کینه‌ورزی دشمنان انقلاب اسلامی نگاه کنید، می‌بینید که مهم‌ترین آماج دشمنی آنها با همین دو سه اصلی است که مربوط به این عامل تضمین‌کننده و نگهدارنده‌ی انقلاب است. لذا این انقلاب شکست خوردنی نیست؛ این انقلاب فرود آمدنی نیست؛ این انقلاب از سیر و حرکت خود باز نمی‌ایستد؛ چون جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی مؤمن و دینی است و دین و ایمان اسلامی در اعماق دل مردم، از همه‌ی قشرها، نفوذ دارد؛ مردم به معنای حقیقی کلمه به دین معتقدند. بنابراین، آن چیزی که جزو ارزش‌های دینی باشد، برای مردم معتبر است و حراست از آن که در قانون آمده است، از نظر مردم یک وظیفه است.^۱

۱- مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۴/۳/۱۳۸۵.

جای قرآن در مدارس ما، خالی است!



قرآن در آموزش و پرورش حقیقتاً مهجور واقع شده است. یک وقتی - چند سال قبل از این - یکی از روحانیون محترم و مطلع از بسیاری از مسائل تبلیغی، یک نکته‌ای را به من گفت و من دقت کردم دیدم درست است و با تجربه‌های خود من هم کاملاً سازگار است. ایشان گفت که من در کشورهای اسلامی عمده‌تاً عربی با روشنفکرها که برخورد می‌کنم، حتی روشنفکرهایی که اهل دین و دینداری نیستند، می‌بینم اینها با قرآن آشنا نیستند. روشنفکرهای کشور خودمان را که نگاه می‌کنم (غیر از روشنفکران دینی؛ که حالا یک عده روشنفکران دینی‌اند؛ کم هم نیستند و بحمدالله بیشتر هم

شده‌اند و با مفاهیم اسلامی و با قرآن آشنا نیستند) بسیاری از آنها ما با قرآن اصلاً آشنا نیستند و مفاهیم قرآنی را نمی‌دانند؛ اما در کشورهای عربی می‌دانند. این نکته را آن آقا به من گفت. من دیدم راست می‌گوید؛ ما با این سیاستمداران، نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی و روشنفکری کشورهای عرب از سالهای متمادی قبل تا امروز ارتباط داشته‌ایم. اینها در اظهارات و حرفهایشان از آیات قرآن استفاده می‌کنند؛ مثلاً ما در حرفهایمان چطور از شعر سعدی استفاده می‌کنیم؛ همه‌ی مردم «توانا بود هرکه دانا» را می‌دانند، از اشعار سعدی و حافظ در محاورات خودمان، در سیاست، مسائل گوناگون و اظهار نظرهای روشنفکری استفاده می‌کنیم؛ آنها از قرآن همین‌طور استفاده می‌کنند؛ ولی ما استفاده نمی‌کنیم. علت این است که در دورانی طولانی، قرآن در آموزش و پرورش ما، به خصوص در آن سنین یادگیری مهجور بوده یا اصلاً وجود نداشته است. آن قدیم - زمان کودکی ما - یک چیزهای مختصری بود و بعد به تدریج همین‌طور کمرنگ شد و بالاخره حذف شد. بعد از پیروزی انقلاب، توقع این بود که یک کار کارستانی انجام بگیرد. کارهایی هم شده است، لیکن جای حضور قرآن در دوره‌های گوناگون - چه دبستان، چه دبیرستان و چه راهنمایی - واقعاً خالی است. باید فکر بشود. نه به شکل تحمیلی، نه به شکل بیزارکننده و دورکننده؛ بلکه به شکل صحیح.

امروز پیش از اینکه به این جلسه بیایم، از یک کشور عربی کتابی برای من آوردند، که یک کتاب لغت عربی است. با سلیقه‌ی خوبی بخشهایی از آیات قرآن را به مناسبت ادبیات عرب آورده است. البته این بخت عرب زبانهاست که برای ادبیاتشان می‌توانند از قرآن استفاده کنند؛ ما البته نمی‌توانیم؛ چون ادبیات فارسی با قرآن ارتباط مستقیمی ندارد؛ باید قرآن را برای ما ترجمه کنند. اما به هر حال این یک نیاز است. امروز خوشبختانه حرکت قرآنی در کشور خیلی خوب است؛ لیکن در آموزش و پرورش باید نهادینه شود.^۱

نگاه به فلسطین در دو مقطع



فلسطین دهه‌ی ۱۹۴۰ را در نظر بیاورید: سرزمینی در قلب دنیای عرب، کشوری فقیر، حکومتی ضعیف، مردمی بی‌خبر و همسایگانی دست‌نشانده‌ی استعمار؛ ثروتمندترین و مسلح‌ترین و شریک‌ترین دولت غربی به تحریک صهیونیست‌ها آن را از دست مسلمانان بیرون می‌آورد و به یک حزب نژادپرست و جرّار و تروریست می‌سپارد. همه‌ی دولت‌های غربی و هر دو قطب سیاسی متخاصم عالم به آن کمک می‌کنند؛ دولت‌های دست‌نشانده‌ی منطقه از قبیل ایرانِ پهلوی و بعضی دیگر به اسلام و عربیت پشت کرده، در خدمت آن قرار می‌گیرند؛ پول و سلاح و علم و صنعت از سوی همه در اختیارش گذاشته می‌شود؛ امریکا مانند قیّم و وکیل مدافع و کارپرداز او

عمل می‌کند و شوروی هم تنها در این مسأله با امریکا هیچ مخالفتی نمی‌کند؛ قطعنامه‌های سازمان ملل در همان حد ضعیف و محافظه‌کارانه‌اش هم از سوی دولت جعلی و یاغی صهیونیست مورد بی‌اعتنایی کامل قرار می‌گیرد؛ با پشتگرمی امریکا و اروپا به مصر، به سوریه، به اردن، به لبنان، حمله‌ی نظامی می‌کند و بخش‌هایی را به قصد تصرف دائم اشغال می‌کند؛ بی‌محابا از ترور و قتل و غارت حرف می‌زند و تهدید می‌کند و تروریست‌های معروف یکی پس از دیگری در آن به حکومت می‌رسند، که آخرین آنها جنایتکار معروف «صبرا و شتیلا» است. ده‌ها سال در صحنه‌ی فلسطین، دولت غاصب با چهره‌ای خشن، بی‌انعطاف، طلبکار و شکست‌ناپذیر باقی می‌ماند.

در جبهه‌ی مقابل، پس از آن ضعف و انکسارِ نخستین و ناکامی تلاش‌های نیمه‌کاره‌ی سال‌های اول، تجربه‌ها یک یک خود را می‌آزمایند و دستاویزهای فکری و عملی از قومیت و ناسیونالیزم تا چپ‌گراییِ مارکسیستی و امثال آن از بوته‌ی آزمایش، ناموفق بیرون می‌آیند. ایمان دینی - که ملت به آن سخت پای‌بند است - به همت مجاهدان صبور و مقاوم به تدریج نقطه‌های روشنی در افق بسته و غم‌آلود پدید می‌آورد و امیدهایی می‌آفریند؛ و در این هنگام، ناگهان خورشید «انقلاب اسلامی» از مشرق طلوع می‌کند؛ بر روی پرچم بلند این انقلاب الهی، همراه با نام خدا و شریعت اسلامی، نام فلسطین نقش بسته است.

از این مقطع، مسیر حوادث دگرگون می‌شود و روند زوال دولت غاصب و زوال سیطره‌ی مطلق امریکا در منطقه - که در طول سال‌های دراز، شریک جرم دولت غاصب بوده - آغاز می‌گردد؛ گروه‌های جهادی مؤمن به اسلام در فلسطین و لبنان سر برمی‌آورند و نسل مبارزان صادق و سرسخت را متشکل می‌کنند؛ جهاد و شهادت زنده می‌شود و قدرت حقیقی - یعنی قدرت ملتی که عزم ایستادگی و فداکاری در او راسخ است - جایگاه خود را در معادلات فلسطین و منطقه باز می‌یابد. خون مطهر جوانان شهادت‌طلب و حضور میدانی مبارزان از جان گذشته، همه‌ی محاسبات

دنیاداران ماده پرست و لذت جو را در هم می ریزد و میدان تازه ای را می گشاید که در آن خون بر شمشیر پیروز است.

و امروز پس از شصت سال از آن آغاز محنت بار، جبهه ی حق با امیدهای تازه و با انگیزه ی ایمان - که نسل های جدید را پی در پی مجذوب خود کرده - تازه نفس و جازم در میدان فلسطین روز به روز خود را نیرومندتر می سازد و شکست های نظامی و سیاسی را یکی پس از دیگری در لبنان و فلسطین بر دشمن تحمیل می کند و با حماسه ی جهاد خود به سوی فتح مبین می رود؛ گویا کلام صادق خداوند خطاب به آنهاست: «وعدکم الله مغانم کثیرةً تأخذونها فعجل لکم هذه، و کفّ ایدی الناس عنکم و لتکون آية للمؤمنین و یهدیکم صراطاً مستقیماً. و اخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کلّ شیء قدیراً».

و متقابلاً جبهه‌ی باطل پس از عقب‌نشینی‌های پی‌در پی و از دست دادن امیدهای کاذبِ آغازین، دچار تفرقه و تردید و سردرگمی است. حامی اصلی‌اش - یعنی امریکا - خود در خاورمیانه با مشکلات لاینحل رو به رو و با نفرت روزافزون ملت‌های این منطقه، بلکه همه‌ی جهان مواجه است. شعار از نیل تا فرات به شعار امنیت - آن هم در داخل دیواری که خود به دور خویش می‌کشد - تنزل یافته و برای مقابله با فلسطین به پا خاسته، راهی جز تانک و بمب و ترور و زندان و بولدوزر نمی‌شناسد؛ یعنی همان ابزاری که به کار بردن آنها در ده‌ها سال گذشته، ملت فلسطین را به فولاد آبدیده‌ی کنونی مبدل کرد و از این پس هم اثر آن جز مقاوم‌تر شدن آنان نخواهد بود.^۱

۱- بیانات در سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین، ۱۳۸۵/۱/۲۵.

جابر بن عبدالله در کنار قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری به همراه یکی از بزرگان تابعین - که نام او را بعضی عطیه گفته‌اند، بعضی عطاء گفته‌اند و احتمال دارد عطیه بن حارث کوفی حمدانی باشد؛ به هر حال یکی از بزرگان تابعین است که در کوفه ساکن بوده - این راه را طی کردند و در این روز بر سر مزار شهید کربلا حاضر شدند. شروع جاذبه‌ی مغناطیس حسینی، در روز اربعین است. جابر بن عبدالله را از مدینه بلند می‌کند و به کربلا می‌کشد. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرنهای متمادی، در دل من و شماست. کسانی که معرفت به اهل بیت دارند، عشق و شور به کربلا همیشه در دلشان زنده است. این از آن روز شروع شده است. عشق به تربت حسینی و به مرقد سرور شهیدان - سیدالشهداء -.

جابر بن عبدالله جزو مجاهدین صدر اول است؛ از اصحاب بدر است؛ یعنی قبل از ولادت امام حسین، جابر بن عبدالله، در خدمت پیغمبر بوده و در کنار او جهاد کرده است. کودکی، ولادت و نشو و نما، نمای حسین بن علی علیه السلام را به چشم خود دیده است. جابر بن عبدالله به طور حتم بارها دیده بود که پیغمبر اکرم، حسین بن علی را در آغوش می‌گرفت، چشمهای او را می‌بوسید، صورت او را می‌بوسید، پیغمبر به دست خود در دهان حسین بن علی غذا می‌گذاشت و به او آب می‌داد؛ اینها را به احتمال زیاد جابر بن عبدالله به چشم خود دیده بود. جابر بن عبدالله به طور حتم از پیغمبر به گوش خودش شنیده باشد که حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت‌اند. بعدها هم بعد از پیغمبر، موقعیت امام حسین، شخصیت امام حسین - چه در زمان خلفاء، چه در زمان امیرالمؤمنین، چه در مدینه و چه در کوفه - اینها همه جلو چشم جابر بن عبدالله انصاری است. حالا جابر شنیده است که حسین بن علی را به شهادت رسانده‌اند. جگرگوشه‌ی پیغمبر را با لب تشنه شهید کرده‌اند. از مدینه راه افتاده است؛ از کوفه،

عطیه با او همراه شده است. عطیه روایت می‌کند که: «جابر بن عبدالله به کنار شط فرات آمد، آنجا غسل کرد، جامه‌ی سفید و تمیز پوشید و بعد با گامهای آهسته، با احترام به سمت قبر امام حسین علیه السلام روانه شد. آن روایتی که من دیدم این طور است، می‌گوید: وقتی به قبر رسید، سه مرتبه با صدای بلند گفت: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر»؛ یعنی وقتی که می‌بیند که چطور آن جگر گوشه‌ی پیغمبر و زهرا را، دست غارتگر شهواتِ طغیانگران، این طور با مظلومیت به شهادت رسانده، تکبیر می‌گوید. بعد می‌گوید: از کثرت اندوه، جابر بن عبدالله روی قبر امام حسین از حال رفت، غش کرد و افتاد. نمی‌دانم چه گذشته است، اما در این روایت می‌گوید، وقتی به هوش آمد، شروع کرد با امام حسین صحبت کردن: «السَّلامَ عَلَیْکُمْ یا آلَ اللهِ، السَّلامَ عَلَیْکُمْ یا صَفْوَةَ اللهِ».

ای حسین مظلوم! ای حسین شهید! ما هم امروز در اول این سال نو، از اعماق وجودمان عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ، السَّلَامُ عَلَی الْحَسَنِیْنِ الشَّهِیدِ». شهادت تو، جهاد تو و ایستادگی تو، اسلام را رونق داد و دین پیامبر را جان تازه بخشید. اگر آن شهادت نبود، از دین پیغمبر چیزی باقی نمی‌ماند. امروز دلهای ما هم مشتاق حسین بن علی علیه السلام و آن ضریح شش گوشه و آن قبر مطهر است. ما هم گرچه دوریم، ولی به یاد حسین بن علی و به عشق او سخن می‌گوییم. ما با خودمان عهد کرده‌ایم و عهد می‌کنیم که یاد حسین، نام حسین و راه حسین را هرگز از زندگی خودمان جدا نکنیم. همه‌ی ملت ما، همه‌ی کشور ما، همه‌ی شیعیان عالم و بلکه همه‌ی آزادگان در سرتاسر جهان، یک چنین احساسی نسبت به حسین بن علی علیه السلام دارند.^۱

هزاران نقطه‌ی درخشانده!



درباره‌ی پیامبر اعظم چه عرض بکنیم؟ جز اینکه بگوییم: پیامبر اعظم اسلام، مجموعه‌ی فضائل همه‌ی انبیاء و اولیاء است؛ نسخه‌ی کامل و تکامل یافته‌ی همه‌ی فضائلی است که در سلسله‌ی پیامبران و اولیاء الهی در تاریخ وجود داشته است. نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست وقتی نام پیامبر اعظم را می‌آوریم، کأنه شخصیت ابراهیم، شخصیت نوح، شخصیت موسی، شخصیت عیسی، شخصیت لقمان، شخصیت همه‌ی بندگان صالح و برجسته و شخصیت امیر مؤمنان و ائمه‌ی هدی علیهم السلام در این وجود مقدس، متبلور و مجسم است. پیامبر اعظم را می‌توان به درخشان‌ترین ستاره در کائنات عالم وجود تشبیه کرد و از آن وجود بزرگ و مقدس با این عنوان تعبیر کرد. چرا می‌گوییم ستاره‌ی درخشان، نمی‌گوییم خورشید؟ چون خورشید یک جسم و جرم مشخص و

معین است، نورانی است و با عظمت است؛ اما یک جرم و یک کره‌ی آسمانی است. لکن در این ستاره‌هایی که شما می‌بینید، ستاره‌هایی هستند که یک کهکشانند و از این کهکشان‌هایی که ما در شبهای تابستان در آسمان بالای سر خودمان می‌بینیم، هزاران برابر بزرگترند. کهکشان یعنی: آن مجموعه‌ای که هزاران منظومه و هزاران خورشید در آن هست. پیامبر اعظم یک وجود کهکشان‌وار است و در او هزاران نقطه‌ی درخشنده‌ی فضیلت وجود دارد. در پیامبر اعظم، علم همراه اخلاق هست؛ حکومت همراه حکمت هست؛ عبادت خدا همراه با خدمت به خلق هست؛ جهاد همراه با رحمت هست؛ عشق به خدا همراه با عشق به مخلوقات خدا هست؛ عزت همراه با فروتنی و خاکساری هست؛ روزآمدی همراه با دوراندیشی هست؛ صداقت و راستی با مردم همراه با پیچیدگی سیاسی هست؛ غرقه بودن جان در یاد خدا همراه با پرداختن به صلح و سلامت جسم هست؛ در او دنیا و آخرت همراه است؛ هدفهای والای الهی با اهداف جذاب بشری همراه است. او نمونه‌ی کاملی است که خداوند در عالم وجود، موجودی کامل تراز او نیافریده است؛ او مبشر است، بشارت‌دهنده است؛ منذر است، بیم‌دهنده است؛ بر همه‌ی بشریت و بر همه‌ی تاریخ شاهد و ناظر است؛ فراخواننده‌ی همه‌ی بشریت به سوی خداست و چراغ نورافشان راه انسانهاست. «أنا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله بأذنه و سراجا منیرا».^۱

برای یک بشکه نفت، باید سجده می‌کردیم!!



خلاصه‌ی حرف دشمن این است که به ملت ایران می‌گوید شما فناوری هسته‌ای را نداشته باشید. چرا؟ برای اینکه فناوری هسته‌ای، شما را در عرصه‌های مختلف نیرومند می‌کند؛ شما این فناوری را نداشته باشید تا ضعیف بمانید، تا بتوان راحت‌تر به شما زورگویی کرد. مردم باید توجه کنند که اعماق حرف دشمن چیست. مسئله این است، انرژی هسته‌ای و توانایی تولید سوخت هسته‌ای، در طول سالهای نه چندان دور آینده، یک نیاز مبرم و قطعی برای ملت ایران است. اگر ملت ایران امروز برای کشور خود فناوری هسته‌ای را تحصیل نکند، چند سال بعد، آن روزی که این جوانها وارد بازار کار و فعالیت می‌شوند، آن روزی که جمعیت ملت ایران میلیونها نفر از

حالا بیشتر است؛ آن روز، ملت در یکی از اساسی‌ترین نیازهای خود مجبور است دستش را به طرف بیگانگان و احیاناً دشمنان دراز کند. مثل اینکه امروز ما نفت نداشته باشیم؛ نفت یک منبع تمام شدنی و تجدیدنپذیر است. نفت تا ابد که باقی نمی‌ماند؛ اگر این طور که امروز مصرف می‌شود، مصرف شود، تا بیست سال، بیست و پنج سال دیگر نفت ملت ایران تمام خواهد شد. دنیا به جای نفت به سراغ انرژی‌های جایگزین رفته است که از همه مهمتر و قابل اطمینان‌تر، انرژی هسته‌ای است. اگر کشور ما بیست سال دیگر انرژی هسته‌ای نداشته باشد، برای راه‌اندازی یک کارخانه، دستش به سمت کسانی دراز است که پیشرفت ملت ایران را به هیچ قیمتی نمی‌پسندند. آبرو و عزت ملت را می‌گیرند تا یک مختصری از آنچه که در اختیار دارند، به این ملت بدهند.

من یک وقتی در همین مشهد در حضور جمعیت عظیم مردم گفتم، اگر این نفتی که امروز در اختیار ماست، در اختیار اروپا و امریکا بود، ما برای هر بشکه‌اش باید در مقابل آنها سجده می‌کردیم تا یک بشکه نفت به ما بدهند؛ مگر می‌دادند؟! اینها می‌خواهند پانزده سال، بیست سال آینده ملت ایران برای نیاز صنعتی و کشاورزی خود و برای جریان حیات در کشور خود، محتاج آنها باشد؛ برود در خانه‌ی آنها؛ اهمیت انرژی هسته‌ای این است. حالا می‌گویند انرژی هسته‌ای برای درمان و مصارف پزشکی هم به کار می‌رود؛ بله، اینها هم است؛ اما اینها درجه‌ی چندم است. در درجه‌ی اول این یک نیاز اساسی و اصلی برای کشور ماست. اگر امروز مسئولین و دست‌اندرکاران ما این را تأمین نکنند، بیست سال بعد همه‌ی مردم حق خواهند داشت اینها را لعنت کنند. آن روز هم نمی‌شود به دست آورد. وقتی یک ملت احتیاج به چیزی دارد، به او گرانفروشی می‌کنند، به او نمی‌دهند، او را تحقیر می‌کنند و به او بی‌اعتنایی می‌کنند. آن چیزی که امریکا به ما می‌گوید، این است که شما این فناوری‌ی را که خودتان هم به دست آورده‌اید، این را بگذارید کنار، ما به شما سوخت هسته‌ای می‌دهیم. یعنی چه؟ یعنی شما نیروگاه بسازید، بعد برای سوخت این نیروگاه بیاید

سراغ ما تا ما با هر شرایط و هر قیمتی که دلمان خواست، آن را به شما بدهیم. مثل این می ماند که امروز نفت در اختیار امریکا باشد، بخواهد به ما نفت بدهد. شما فرض کنید اگر در این شرایط ما برای تولید انرژی در داخل کشور احتیاج به نفت یا گازوئیل داشتیم و می خواستیم آن را از امریکاییها بگیریم، با ما چه رفتاری می کردند! ملت ایران را چقدر تحقیر می کردند! اینکه می گویم انرژی هسته ای یا به تعبیر درست تر فناوری هسته ای، چرخه ی سوخت و امکان غنی سازی هسته ای حق مسلم ملت ماست، این به معنای این است که اگر این را امروز برای این ملت تأمین نکنیم، فردا این ملت دست گدایی به سوی دشمنان و مخالفین خودش دراز کند. ملت ما زیر بار این حرف نخواهد رفت.

به ما می گویند شما نفت دارید، انرژی اتمی می خواهید چه کار کنید؛ مگر امریکا نفت ندارد؛ امریکا که نفت دارد، چرا انرژی هسته ای دارد؟ همین اخیراً رئیس جمهور امریکا گفت، ما باید برای تولید هسته ای سرمایه گذاری بیشتری کنیم. همه ی دنیای پیشرفته دارند می روند به سمت سرمایه گذاری برای تولید هسته ای، آن وقت به ملت ما می گویند شما نداشته باشید! این حرف زور را ما قبول نکرده ایم و شما ملت ایران بدانید مسئولین کشور قبول نخواهند کرد. بنده به هیچ قیمتی زیر بار این حرف زور نخواهم رفت.

انرژی هسته‌ای و فناوری هسته‌ای حق مسلم شما ملت ایران است و هیچ کس حق ندارد از این حق مسلم صرف نظر کند و کوتاه بیاید. دشمن شبهه‌پراکنی می‌کند و یک عده‌ای هم نادانسته، شاید بعضی هم دانسته، همین حرفهای دشمن را در داخل پر و بال می‌دهند. حقیقت قضیه این چیزی است که من به شما عرض کردم. امروز اگر شما این حق را به چنگ نیاورید، دهها سال ملت ایران به عقب خواهد رفت و عقب‌مانده خواهد ماند. هیچ فرد مسؤولی، هیچ پیرو پیامبر اعظم راضی نخواهد شد. دنیا هم این حق را قبول دارد. حالا تهدید شورای امنیت کردند، انگار شورای امنیت آخر دنیاست. ما هم شورای امنیت چشیده هستیم. در جنگ تحمیلی، آن روزی که عراقی‌ها چند هزار کیلومتر خاک ما را زیر پا داشتند، همین شورای امنیت قطعنامه صادر کرد که بایستی جنگ را تمام کنید، دفاع و مقاومت نکنید؛ ما هم چون برخلاف مصالح کشورمان بود، قبول نکردیم. هر وقت برخلاف مصالح کشور باشد، قبول نمی‌کنیم. ملت ما ایستاده است. جوانان ما ایستاده‌اند، خوشبختانه مسؤلین ما با نشاط ایستاده‌اند، خدا پشتیبان ماست و اقتدار آینده‌ی کشور ما امروز در گرو تصمیم و همت مسؤلان و مردم ماست.^۱

دعوا سر این است!

امروز تهدیدها و جنجالهایی که دولتمردان امریکایی در پی می‌کنند، بیشتر ناظر به مسأله‌ی انرژی هسته‌ای و به دروغ تهمت ساختن سلاح هسته‌ای است. هم رئیس‌جمهور امریکا و هم دولتمردان این کشور بارها و بارها از خطر سلاح هسته‌ای که به وسیله‌ی ایران تولید شود، حرف زده‌اند. خود آنها بخوبی می‌دانند که ماجرای ساخت سلاح هسته‌ای یک افسانه است و هیچ واقعیتی ندارد. مسأله‌ی آنها این نیست؛ مسأله‌ی آنها این است که از شکل گرفتن یک ایران قدرتمند و پیشرفته

۱- بیانات در صحن جامع رضوی، ۱۳۸۵/۱/۱.

نگرانند. آنها با پیشرفت ملت ایران مخالفند؛ و الا می‌دانند که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم. آنها نمی‌خواهند در این منطقه‌ی حساس که بیشترین نفت دنیا را دارد و یکی از حساس‌ترین مناطق دنیاست - یعنی خاورمیانه - کشوری که مستقل است و زیر پرچم اسلام زندگی می‌کند، پیشرفته باشد و از دانش و پیشرفت علمی و فناوری مدرن برخوردار باشد. حقیقت قضیه این است که غربی‌ها ترجیح می‌دهند ملت‌های این منطقه - از جمله ملت ایران - همیشه محتاج آنها باشند؛ لذا به ما می‌گویند شما نیروگاه هسته‌ای هم داشته باشید، مانعی ندارد؛ اما بیا بید سوخت این نیروگاه را از ما بخرید!

من چند سال پیش در یکی از سخنرانی‌های اول سال در مشهد گفتم اگر نفتی که امروز تولید کشور ما و منطقه‌ی خاورمیانه است، اروپایی‌ها و غربی‌ها می‌داشتند و بنا بود ما از آنها نفت بخریم، هر بشکه نفت را از قیمتی که امروز در این منطقه می‌خرند، گرانتر می‌فروختند و حاضر نبودند به ما نفت بدهند. آنها از هر چیزی که ملت‌های این منطقه را مستغنی و مستقل کند و آنها را روی پای خودشان نگه دارد، نگرانند. آنها می‌خواهند این منطقه‌ی پُرجمعیت و پُر نعمت و دارای منابع زیرزمینی همیشه محتاج آنها باشد؛ لذا با فناوری ما هم مخالفند، با دانشمند شدن جوانان ما هم مخالفند، با داشتن انرژی هسته‌ای هم مخالفند و اگر بتوانند، با داشتن نفت ما هم مخالفند؛ کما این که یک روز از بی‌کفایتی و خیانت زمامداران این کشورها استفاده می‌کردند و نفت را به یغما می‌بردند. سال‌های متمادی نفت ایران در اختیار انگلیسی‌ها بود؛ حتی مختصری به دولت وابسته‌ی بی‌کفایت آن روز می‌دادند و نفت را برای خودشان می‌بردند؛ بعد هم امریکایی‌ها و دیگران وارد شدند و اختیارها را در دست گرفتند. اینها این را می‌خواهند. اینها از این که کشوری مثل ایران بتواند نیروگاه هسته‌ای داشته باشد و خودش هم سوخت این نیروگاه را تولید کند و دستش پیش کشورهای اروپایی و غیره دراز نباشد، ناراحتند؛ مسأله این است.

انرژی هسته‌ای یک فناوری با ارزش و محصول یک دانش پیشرفته است و برای

زندگی مردم لازم است. بسیاری از نیروگاه‌های دنیا در کشورهای پیشرفته، نیروگاه‌های هسته‌ای است. تولید برق، یکی از کارهای دانش و فناوری هسته‌ای است و برای یک کشور امتیاز است؛ اینها می‌خواهند ملت ایران این امتیاز را نداشته باشد؛ دعوا سر این است؛ منتها بدروغ می‌گویند ما می‌ترسیم ایران بمب اتمی درست کند. آنها می‌دانند که ساخت بمب اتمی در برنامه‌ی ما نیست؛ ملت ایران این را بدانند؛ جوانهای ما توجه داشته باشند.^۱

آمار و ارقام؛

آمریکا ناقص‌ترین دولت در حقوق بشر



ملت ایران بدانند؛ کسانی که در گوشه و کنار نق می‌زنند و می‌گویند چرا به انرژی هسته‌ای چسبیده‌اید، غافلانه به نفع دشمنان ملت حرف می‌زنند؛ آنها هم بدانند امروز مسأله‌ی انرژی هسته‌ای بهانه‌ی تهدیدهای امریکاست. ابرقدرت، شأن خود را در تهدید کردن می‌داند. قدرت سلطه‌گر و زورگو کارش با تهدید پیش می‌رود و ملت‌های دنیا و خیلی از دولتها متأسفانه در مقابل تهدیدهای اینها کوتاه می‌آیند و اینها را بیشتر بر امور خودشان مسلط می‌کنند. کار آنها تهدید است، و امروز بهانه‌ی تهدید آنها انرژی هسته‌ای است. این هم که نباشد، بهانه‌ی دیگری مطرح می‌کنند. خودشان تروریست‌پرورترین دولتهایند، اما ایران اسلامی و مسلمانها را متهم به تروریسم می‌کنند! سربازان و نیروهای امنیتی امریکا بدترین جنایتها را در نقاط اشغالی عراق و در زندان ابوغریب مرتکب می‌شوند - که یک نمونه از این همه، جنایت زندان ابوغریب است؛ و الا نظایر آن زیاد است - به انسانها اهانت می‌کنند، حقوق انسانها را لگدمال می‌کنند؛ چه در این جا، چه در افغانستان، چه در زندانهای خودشان، چه در گوانتانامو؛ آنگاه دیگران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند! تا آن جایی که بنده

اطلاع دارم، هیچ دولتی را نمی‌شناسم که به قدر دولت امریکا ناقض حقوق بشر باشد. بنده با ملاحظه‌ی آمار و ارقام و حوادثی که در این چند سال پیش آمده - چیزی که جلوی چشم خود ما بوده است - به این نتیجه می‌رسم که شاید در دنیا دولتی نباشد که به قدر دولت امریکا نقض حقوق بشر کرده باشد. علاوه بر جنایات اینها در اطراف دنیا، در خود امریکا هم اینها جنایت و نقض حقوق بشر می‌کنند. امروز مثل سالهای گذشته سیاهان امریکا همچنان تحت فشار و مورد ظلم و ستم و تبعیض‌اند. در سال ۷۱ یا ۷۲ در زمان ریاست جمهوری پدر همین بوش بر اثر ظلم واضحی که علیه سیاه‌پوست‌ها به وقوع پیوسته بود، شورش عظیمی در بعضی از ایالت‌های امریکا به

وجود آمد و چون پلیس نتوانست مقابله کند، ارتش را وارد صحنه کردند. در زمان رئیس‌جمهور بعدی، بیش از هشتاد نفر از فرقه‌ی داوودیان را - یک فرقه‌ی مسیحی مخالف سیاستهای دولت امریکا - که در یک خانه اجتماع کرده بودند و با اخطار پلیس بیرون نمی‌آمدند، جلوی چشمان مرد و زن و کودک، زنده زنده در آتش سوزاندند؛ اما اینها خم به ابرویشان نیامد! رعایت حقوق بشر آنها این است! در زمان رئیس‌جمهور

فعلی امریکا در شمال افغانستان - آن وقتی که افغانستان را اشغال می‌کردند - غیر از بمب‌هایی که بر سر مردم ریختند و فجایعی که در شهرها ایجاد کردند، در یک زندان جمع کثیری زندانی را به رگبار بستند و قتل عام کردند؛ خبرش هم در دنیا پیچید، منتها امپراتوری‌های خبری نمی‌گذارند این خبرها بماند و در ذهن مردم جایگزین شود؛

فوراً خبر را جمع می‌کنند. آن وقت می‌گویند در فلان کشور یا در ایران اسلامی به فلان زندانی اهانت شده؛ مثلاً فرض کنید به او دمپایی درستی نداده‌اند! نقض حقوق بشر در امریکا و به وسیله‌ی امریکایی‌ها در دنیا از همه‌ی کشورها بیشتر است؛ اما مردم دنیا و همچنین ملت ایران و دولت ایران و نظام اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند! پرچم حقوق بشر را کسانی به دست گرفته‌اند که خودشان بزرگترین ناقض حقوق بشرند!^۱

شهادت یک هدیه‌ی الهی است

اگرچه موهبت شهادت در دوران معاصر ما به همه‌ی ملت ایران در اقصی نقاط این کشور عطا شد - هیچ نقطه‌ای از نقاط کشور نیست که عطر شهادت، نور شهادت و خاطره‌ی حماسه‌های همراه با شهادت در آن جا وجود نداشته باشد - ولی برخی از مناطق کشور اختصاصاتی دارند و کرمان یکی از این مناطق است. استان کرمان با بیش از شش هزار شهید و حدود بیست و پنج هزار ایثارگر - شهید و جانباز و آزاده - و با داشتن شهدای عالی مقام و نامدار - از قبیل شهید باهنر - و با چهره‌های ماندگاری در میان آزادگان، مثل شهید محمد شهنسواری - که یاد و خاطره و صدای او همچنان در گوش همه‌ی ما هست - و با داشتن روستاها و بخش‌هایی که در تقدیم شهیدان، رتبه‌ی اول را در کشور احراز کرده‌اند - مثل رابُر و روستای گُنجان - یک استان ممتاز است.

این شهادت‌ها آسان به دست نیامد. شهادت، نعمت و هدیه‌ی خداست؛ این هدیه را آسان به کسی نمی‌دهند. چرا هدیه‌ی خداست؟ چون مرگِ ناگزیرِ همگانی همه‌ی انسان‌ها را به یک پدیده‌ی افتخارآمیز در دنیا و آخرت تبدیل می‌کند؛ این هدیه نیست؟ آیا ممکن است کسی از مرگ بگریزد؟ وقتی انسان به لحظه‌ی مرگ رسید، آیا فرق می‌کند که پشت سرِ خودش ۹۰ سال را گذرانده باشد یا ۲۰ سال؟ آیا بزرگترین دغدغه‌ی هر انسانی از مرگ به خاطر این نیست که از بعد از آغاز سفر مرگ بی‌خبر است و نمی‌داند چه بر سر او خواهد آمد؟ اینها را در کنار هم بگذارید و ببینید انسانی همین مرگ و همین حادثه‌ی قطعی و ناگزیر و همین آینده‌ی مبهم و نگرانی‌آور را تبدیل کند به یک حادثه‌ی پُرافتخار، به یک واقعه‌ی نامدار در دنیا و آخرت، به یک وسیله‌ی عزتِ پیش خدا و پیش کروبیانِ ملا اعلی، به یک اطمینان و یک سکینه‌ی قلبی و یک آرامش؛ «و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و

لا هم یحزنون»؛^۱ هیچ خوف و اندوهی برای آنها نیست. آیا این هدیه‌ی الهی نیست؟ این که آدم روغنِ ریخته‌ی جانِ خودش را نذر امامزاده کند و قبول شمرد، نعمت خدا نیست؟ این روغن که ریخته شده است، این عمر که از دست رفته است، این مرگ که ناگزیر است؛ آنگاه انسان باید همین مرگ ناگزیر را به خدا بفروشد، به قیمت بهشت و سعادت ابدی؛ «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون»؛^۲ این، وعده‌ی الهی است. این جانِ رفتنی است - که انسان بناچار باید از دست بدهد - خدا از شما می‌خرد و در مقابلش به شما بهشت می‌دهد. این فقط مخصوص ما مسلمان‌ها نیست؛ در ادیان قبل از اسلام هم بوده؛ «وعدا علیه حقاً فی التورات و الانجیل و القرآن»؛^۳ این وعده را خدا در تورات و انجیل و قرآن هم داده است. پس شهادت یک هدیه‌ی الهی است.^۴

شهادت، مرگ آدم‌های زرنگ است



بنده قبل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم؛ جوان‌ها هم جمع می‌شدند. آن وقت شهادت مثل دوران بعد از انقلاب، این‌طور ارزان نبود؛ اما شهادایی داشتیم. به آنها می‌گفتم: جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند. جوان‌های شما، شهیدان شما، همسران شهدا! همسران شما؛ پدر و مادرها! فرزندان شماها؛ بچه‌های شهدا! پدران عزیز شما، این هدیه‌ی الهی را آسان و رایگان به دست نیاوردند؛ به قیمت مجاهدت به دست آوردند؛ در راه خدا جهاد کردند، از خودشان

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۰.

۴- دیدار خانواده‌های شهدای کرمان، ۱۳۸۴/۲/۱۲.

۳- همان.

گذشتند و خدا این هدیه را به آنها داد.^۱

خاطراتی از عملیات والفجر ۸



شما کرمانی‌ها شهدای زیادی دارید؛ اما عمده‌ی شهدای شما متعلق به لشکر ۴۱ ثارالله است. می‌دانید این لشکر یعنی چه؟ یک لشکر مقتدر، شجاع، فداکار و افتخارآفرین. بعضی از بچه‌های شما که در لشکر ثارالله شهید شدند، در شب عملیات والفجر ۸ که عرض اروند متلاطم را باید طی می‌کردند، ۱۳۰۰ متر غواصی کردند و از

۱- دیدار خانواده‌های شهدای کرمان، ۱۳۸۴/۲/۱۲.

این طرف به آن طرف آب رفتند؛ برای این که خودشان را به دشمن برسانند. آب در ارون درود، هم از طرف سرچشمه پایین می‌آید؛ هم آب مدّ دریا از بالا داخل می‌شود. ارونند، معبر عجیبی است. جوان‌های شما لباس غواصی به تن کردند - طوری که دشمن نفهمید - و نه ۱۰ متر و ۲۰ متر و ۱۰۰ متر، بلکه ۱۳۰۰ متر را که عریض‌ترین بخش ارونند بود، طی کردند و خودشان را به آن طرف رساندند و توانستند ساحل مقابل را از دست دشمن بگیرند و آن فتح‌الفتوح عجیب را بیافرینند، که دنیا را منقلب کرد.

در این عملیات، قایق‌های سپاه به طرف ساحل ارونند منتقل شد؛ اما دشمن نفهمید. این همه نیرو و این همه امکانات از راه دور پای آب ارونند آمد؛ اما دشمن با آن همه تجهیزات، و با آن که ماهواره‌های امریکا و انگلیس و شوروی کمکش می‌کردند، نتوانست حرکت عظیم سپاه را - که از لشکرهای مختلف این همه نیرو لب آب آورده بود - بفهمد. قایق‌ها را باید بچه‌های لشکر ثارالله کنار ساحل می‌بردند.^۱

در زمان اشغال، نزدیک پُل خرمشهر رفتم!



بنده در همان دوران غربت - وقتی خرمشهر در اشغال دشمنان بیگانه بود - نزدیک پل خرمشهر رفتم و به چشم خود دیدم وضعیت چگونه است. فضا غم‌آلود و دلها سرشار از غصه بود و دشمن با اتکاء به نیروهای بیگانه که به او کمک می‌کردند - همین امریکا و غربی‌ها و همین مدعیان دروغگو و منافق حقوق بشر - در خرمشهر مستقر شده بود. تانکهای او، وسایل پیشرفته‌ی او، هواپیماهای مدرن او، نیروهای تا دندان مسلح او؛ بچه‌های ما آر. پی. جی هم نداشتند؛ با تفنگ می‌جنگیدند؛ اما با ایمان و با صلابت. همین جوانان، با دست خالی، اما با دل پُر از امید و ایمان به خدا، بدون این که ابزار پیشرفته‌ای داشته باشند و بدون این که دوره‌های جنگ را دیده باشند، وسط

میدان رفتند و بر همه‌ی آن عوامل غلبه پیدا کردند. روز سوم خرداد، همان ساعت اولی که رزمندگان ما خرمشهر را گرفته بودند، مرحوم شهید صیاد شیرازی به من تلفن کرد - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم - و گزارش اوضاع جبهه را می‌داد. می‌گفت الان هزاران سرباز و افسر عراقی صف بسته‌اند، برای این که بیایند ما دستهایشان را ببندیم و اسیر شوند! قدرت معنوی یک ملت این است. فقط خرمشهر نیست - خرمشهر یک نماد است - کربلای ۵ ما هم همین طور بود؛ والفجر ۸ ما هم همین طور بود؛ فتوحات فراوان دیگر ما هم همین طور بود؛ عملیات خیبر و بدر و مجموعه‌ی هشت سال دفاع مقدس ما هم همین طور بود. البته ناکامی و شکست هم داشتیم و شهید هم دادیم؛ میدان مبارزه است. به برکت ایمان شهیدان ما و ایمان شما پدران و مادران و همسران - که شماها هم پشت سر شهدا قرار دارید؛ چون اگر پدر شهید، مادر شهید و همسر شهید با او همدل و هم ایمان نباشند، او نمی‌تواند برود بجنگد - توانستید در این مبارزه پیروز شوید. این همان درسی است که باید همواره جلوی چشم ما باشد و به آن نگاه کنیم.^۱

التماس می‌کرد مرا هم شبها به شکار تانک ببرید!!



من در منطقه‌ی اهواز غالباً نیمه‌های شب می‌رفتم از منطقه بازدید می‌کردم. این منظره را خودم دیدم؛ پشت خاکریز و پای تانک، افسری ایستاده بود و داشت نماز شب می‌خواند.

بچه‌های شهید چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم جمع می‌شدند و هر شب عملیات می‌رفتند و بنده را هم گاهی با خودشان می‌بردند. یک شب دیدم افسری با من کار دارد؛ به نظرم سرهنگ ۲ یا سرگرد بود. چون محل استقرار ما لشکر ۹۲ بود، لذا به اینها نزدیک بودیم. آن افسر پیش من آمد و گفت: من با شما یک کار خصوصی دارم. من فکر کردم مثلاً می‌خواهد درخواست مرخصی بدهد. یک خرده لجم گرفت که

حالا در این حیص و بیص چه وقت مرخصی رفتن است. اما دیدم به حالت گریه آمد و گفت: شب‌ها که این بچه‌ها به عملیات می‌روند، اگر می‌شود، من را هم با خودشان ببرند(!) بچه‌ها شب‌ها با مرحوم شهید چمران به قول خودشان به شکار تانک می‌رفتند و این سرهنگ آمده بود التماس می‌کرد که من را هم ببرید! چنین منظره‌ها و جلوه‌هایی را انسان مشاهده می‌کرد؛ این نشان‌دهنده‌ی آن ظرفیت معنوی است. بچه‌های بسیجی و بچه‌های سپاه و داوطلبان جبهه و آدمهایی از قبیل شهید چمران که جای خود دارند. این، یک بعد از ظرفیت این ملت عظیم است. ابعاد علمی و فنی و تحقیقاتی و ادبی و هنری و امثال اینها، ابعاد بسیار عجیب و شگفت‌آوری است که همه در جنگ بروز کرد و خودش را نشان داد. جنگ حقیقتاً آینه‌ی تمام‌نمای ظرفیت‌های ملت ایران بود.^۱

۱- دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

اجر و پاداش جانبازان



جانبازان در حقیقت شهیدان زنده‌ای هستند که خدای متعال این فرصت را به آنها داده که سالهایی از عمر خودشان را همراه با مجاهدت و آزمایش دشوار بگذرانند. این برادر جانباز، همان برادر شهید ماست. در همان جبهه، در همان منطقه، در همان محوطه، در همان حادثه، مثلاً انفجاری رخ می‌دهد یا تهاجمی از طرف دشمن با گلوله و بمب انجام می‌گیرد؛ یکی از دو نفر در آن حادثه شهید می‌شود، یکی هم مجروح می‌شود؛ لیکن شهید نمی‌شود. اینها در واقع یک حکم دارند؛ هر دو با همین انگیزه و با همین نیت رفتند تا در راه خدا جهاد کنند. هر دو تا مرز خطر جانی پیش رفتند، هر دو هم در معرض یک آزمایش قرار گرفتند؛ حالا یکی شهید شد و از

دنیا رفت و پرونده‌ی تلاش و کارش بسته شد - البته پرونده‌ی اجر و ثواب بسته نمی‌شود؛ پرونده‌ی تلاش و فعالیت و مجاهدت بسته می‌شود - یکی هم زنده مانده و پرونده‌ی مجاهدت او باز است.

اگر جانبازی در دوران زندگی جانبازی حدود الهی را رعایت و تقوا و پاکدامنی را حفظ کند، آن چنان پاداشی دارد که خدای متعال از او تعبیر می‌کند به اجر عظیم؛ «لَّذِینَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا اَجْرٌ عَظِیْمٌ». چیزی را که خدای خالق عظمت از آن به عنوان عظیم یاد کند، پیداست که اجر خیلی بالا و بزرگ است. هرکدام از رنج‌های بعد از جانبازی برای شما یک حسنه است و ثبت می‌شود. رنج‌ها، محرومیت‌ها و مشکلات زندگی هرکدام اجری دارد. ماکه در مقابل حوادث گاهی بی‌صبری می‌کنیم، به خاطر این است که نمی‌دانیم این حوادث در سرنوشت نهایی ما پیش خدای متعال چه تأثیری دارد. هرکدام از این سختی‌ها مابازائی از اجر و ثواب الهی دارد.

در روایتی دارد که در روز قیامت وقتی پاداش سختی کشیده‌های دنیا را جلوی چشم همه‌ی خلایق به آنها می‌دهند و خلایق می‌بینند خدای متعال چه پاداش عظیمی را برای رنج کشیده‌ها قرار داده، اهل محشر و حتی خود اینها آرزو می‌کنند که ای کاش در دنیا گوشت بدنشان را با مقراض تکه تکه کرده بودند، برای این که این جا به این رنج‌ها می‌رسیدند. این مطلب را برای این به من و شما گفته‌اند که بفهمیم و لمس کنیم که هرکدام از رنج‌های شما در دنیا پیش خدای متعال مابازاء و اجری دارد. لذا قدر این حالت را بدانید و از خدای متعال سپاسگزار و شاکر باشید.^۱

بیست و هفت سال قبل در یک روز گرم تابستانی



برای این بنده‌ی خدمتگزار، حضور در شهر جیرفت و در میان شما مردم پُرشور جیرفت و عنبرآباد، لحظه‌ی بسیار هیجان‌انگیزی است. سالها تمایل شدید قلبی داشتم که بار دیگر در جمع شما مردم عزیز و میهمان‌نواز حضور پیدا کنم. تقریباً بیست و هفت سال قبل در یک روز گرم تابستانی بنده با چند مأمور ژاندارمری وارد شهر جیرفت شدم. در شهر هیچ کس را نمی‌شناختم. در ابتدای ورود، مأموران، بنده را به شهربانی جیرفت راهنمایی کردند. با این وضعیت وارد جیرفت شدم؛ اما هنوز چند روزی از ورود من به این شهر نگذشته بود که احساس کردم در میان خویشاوندان، برادران و عزیزان خود هستم. مردم جیرفت آغوش محبت خود را روی این بنده‌ی ضعیف و دیگر افرادی که آن روز در این شهر به وسیله‌ی رژیم

طاغوت تبعید شد بودند، باز کردند و همراهی و همدلی و حمایت خود را نسبت به کسانی که آنها را سربازان راه حق و حقیقت می دانستند، مبذول کردند. البته آن روز شهر جیرفت به این بزرگی و زیبایی نبود؛ شهر کوچکی بود با خیابان های معدود؛ ولی دریایی از محبت و صمیمیت در این شهر موج می زد. ماه رمضان، در گرمای تابستان، این مسجد جامع جیرفت زنان و مردان و جوانان بسیاری را به سمت خود جذب می کرد تا بتوانند حقایق را از زبان طلبه های تبعیدی بشنوند. من خودم آن شبها در مسجد جامع جیرفت چندین سخنرانی کردم. مأموران رژیم طاغوت مانع بودند، اما شوق و علاقه ی مردم این مانع ها را برمی داشت. بنده لازم می دانم بخصوص از بانوان شجاع و آگاه و هوشمند جیرفتی یاد کنم. در همان جلساتی که با سایر دوستان تبعیدی در مسجد جامع شرکت می کردیم و مردم می آمدند، اولین شعار انقلابی و فریاد اعتراض علیه رژیم طاغوت، از پشت پرده یی که زنها نشسته بودند، بلند شد زنها جیرفتی، آن روز همان شعارهایی را در مسجد خودشان با صدای بلند تکرار کردند که مردم قم و تهران و سایر شهرهای مرکزی کم و بیش آن شعارها را می دادند. مردم این منطقه، مردمی مؤمن، وفادار و از بن دندان معتقد به دین و ولایت بوده اند؛ مردمی که در سالهای انقلاب و همچنین در طول سالهای جنگ تحمیلی بهترین امتحان ها را دادند. مردم جیرفت، عنبرآباد، کهنوج و منوجان - که من همین جا از مردم کهنوج و منوجان عذرخواهی می کنم که علی رغم تمایل قلبی ام، امکان نداشت به شهر آنها بروم و در میان آنها حاضر شوم - در طول سالهای انقلاب و جنگ تحمیلی یکی از بهترین امتحان های خود را در راه خدا دادند. احساسات پاک مذهبی در جیرفت، جزو نقاط برجسته و درخشان است. سرداران شهیدی که از این سرزمین برخاستند و افتخار آفریدند، هرکدام ستاره ی درخشانی هستند. جمعی از بهترین سرداران لشکر پُرافتخار ثارالله جزو مردم شما و جوانان شما بودند؛ بعضی شهید شدند، برخی هم با کوله باری از افتخار و حسنات معنوی و الهی، بحمدالله در حال حیاتند. فعالیت های قرآنی و مذهبی در این شهرستان چشمگیر است. هرچه من

درباره‌ی مردم جیرفت و این منطقه در ذهن دارم، همه خاطرات نیک و یادهای زیبا و فراموش نشدنی است.^۱

چند روزی در بم ماندم



بنده از سابق به بم علاقه داشتم. قبل از انقلاب، وقتی می‌خواستم از جیرفت برگردم، آمدم چند روزی در بم ماندم و با مردم بم آشنا شدم. بعد از انقلاب موفق نشدم به بم بیایم. خیلی مایل بودم بیایم و با شما مردم مواجه شوم؛ ولی متأسفانه تا قبل از زلزله این توفیق به دست نیامد. یکی از دوستان قدیمی ما در بم، بار اولی که پس از وقوع زلزله به بم آمدم، جلوی من آمد و گریست؛ گفت دل‌مان می‌خواست تو به بم بیایی؛ امانه در چنین شرایط و اوضاع و احوالی. بنده هم مایل بودم وقتی به بم بیایم که این شهر را شاد و پرنشاط و فارغ از حوادث طبیعی و بدون مصیبت ببینم؛ اما متأسفانه نشد. در عین حال خدای متعال را شاکرم که در شهر شما نشاط و شادابی را در چهره‌ها

می‌بینم، که در سفرهای قبل ندیده بودم. جوان‌ها و زن‌ها و مردها بانشاط‌اند. در خیابان‌های شهر، در اردوگاه‌ها و محل‌های اسکان موقت، هرجا رفتیم، احساس کردیم در چهره‌ی مردم شادابی و نشاط هست؛ خدا را از این بابت شکر می‌کنیم.^۱

سه روز در مدرسه‌ی معصومیه‌ی کرمان ماندم

آشنایی بنده با حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان خیلی قدیمی است. اول بار در سال ۴۲ به مدرسه‌ی معصومیه - که جناب آقای جعفری از آن اسم آوردند - آمدم و این مدرسه را زیارت کردم و سه روز میهمان جناب آقای حجتی شدم، که ایشان آن وقت در این‌جا مستقر بودند. ماه رمضان برای منبر به زاهدان می‌رفتم، که به خاطر آقای حجتی و

۱- در اجتماع بزرگ مردم شهرستان بم، ۱۳/۲/۱۳۸۴.

مرحوم آقا سید کمال شیرازی سه روز در مدرسه‌ی معصومیه‌ی کرمان ماندم و اوضاع حوزه‌ی علمیه و طلاب آن را از نزدیک دیدم و با چهره‌هایی آشنا شدم که بحمدالله بعضی از آنها هستند؛ همین آقای دعایی خودمان که تشریف دارند، و آقای فهیم که در قم هستند؛ آن وقت اینها طلاب تازه وارد آن حوزه بودند. حوزه‌ی علمیه کانون اصلی مبارزه بود. بین حجره‌ی آقای حجتی در مدرسه‌ی معصومیه و در مدرسه، جوان‌هایی تردد می‌کردند؛ اعلامیه می‌گرفتند، کاغذ می‌دادند، دستور می‌گرفتند، راه می‌رفتند. این رفت و آمدها قطع نمی‌شد؛ مرتب من می‌دیدم افراد در حال تحرک دائمی هستند. حوزه هم سر و سامانی داشت. مرحوم آیت‌الله آشیخ علی اصغر صالحی (رضوان‌الله‌علیه) رئیس حوزه و مورد احترام همه بودند. همین آقایانی که الان تشریف دارند و جزو پیرمردها هستند، آن روز جوان‌های حوزه بودند. آقای نیشابوری مدیریت حوزه و فعالیت فراوان حوزه را بر عهده داشتند. در واقع ایشان و بعضی از دوستان دیگری که الان چهره‌هایشان را می‌بینیم، همه کاره‌ی آقای صالحی بودند. حوزه‌ی خوب و گرمی بود و صادرات خوبی هم داشت. این حوزه چهره‌های با ارزشی را اول به قم و بعد هم به کل کشور صادر کرد.^۱

رابطه‌ی دین و دنیا در مکتب امام



جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسأله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه‌ی سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه

میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسؤولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خلاق و سازنده‌ی دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا - یعنی محیط زندگی انسان - بدون دین، تبدیل می‌شود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه‌ی عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه‌ی زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به حساب نیاید. در چنین صحنه‌ی، آنچه می‌تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده‌ی در عرصه‌ی جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله‌ی رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای این که انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیده‌ی با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه‌ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آنها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.

اما دنیا مفهوم دیگری هم دارد. در متون اسلامی، دنیا به معنای نفسانیت و خودخواهی و اسیری هوی و هوس خود کردن، آمده است. سر تاسر قرآن و احادیث و کلمات بزرگان دین در طعن و طرد چنین دنیایی است. در لسان روایات ما، دنیای مطرودی که با دین قابل جمع نیست، به معنای هوی و هوس و نفسانیت و انانیت و خودخواهی و خودپرستی است؛ این دنیا شاخصه‌ی فرعون و نمرود و قارون و شاخصه‌ی شاه و بوش و صدام است؛ این دنیا شاخصه‌ی مستکبران ظالم و ستمگر روزگار در طول تاریخ تا امروز است. البته اینها مجسمه‌های بزرگترِ رذائل اخلاقی و

این دنیای مذموم‌اند. یک انسان معمولی هم می‌تواند در دل و درون خود یک فرعون داشته باشد و به قدر توان و امکانات خود، فرعون‌نی و قارونی و قیصری و امپراتورانه عمل کند. اگر امکاناتش بیشتر شد، او هم مثل فرعون و قارون و بقیه‌ی گردنکشان و طواغیت تاریخ خواهد بود. این دین با دنیا قابل جمع نیست؛ این همان دنیایی است که در لسان روایات، هووی دین نامیده شده است؛ نمی‌توانند باهم جمع شوند. اگر کسی بخواهد دنیای به این معنا را با دین جمع کند، ممکن نیست. دین را با چنین دنیایی نمی‌شود آباد کرد. دین را در خدمت چنین دنیایی قرار دادن، خیانت به دین است. امام، ما را از اسارت دنیا هم برحذر می‌داشت. امام بزرگوار ما که دین را عین سیاست، عین اقتصاد و عین دنیا می‌دید، دائماً مردم و مسؤولان را از دنیای به این معنا برحذر می‌داشت.

ما باید بین این دو معنای از دنیا فاصله قائل شویم. خود او هم دنیای به معنای دوم را بکلی کنار گذاشته بود؛ اهل هوای نفس و انانیت و خودخواهی و نفسانیت نبود. اما دنیای به معنای اول - یعنی عرصه‌ی وسیع زندگی - چیزی بود که مثل متون اسلامی و آن چنان که اسلام به ما آموخته است، امام آن را با دین همسان و منطبق می‌دانست. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «الدنيا متجر اولياء الله»؛ دنیا جایگاه بارزگانی و سودای اولیاء خداست، یا ابزار بارزگانی و سودای آنهاست؛ می‌توانند از دنیا برای رسیدن به تعالی معنوی استفاده کنند.

راهی که ملت ایران در پیش دارد، راه آباد کردن دنیاست. علم را، دانایی را، اقتصاد را، سیاست را، زندگی فردی را، روابط اجتماعی را، برنامه‌های کلان جامعه را - که اجزاء گوناگون دنیاست - باید آباد کرد، پیش برد، رونق داد و آنها را به شکوفایی رساند؛ و همه‌ی اینها در سایه‌ی دین تحقق پیدا خواهد کرد. امام این را به ما آموخت؛ و همین عامل دشمنی آشتی‌ناپذیر و خصومت کورِ ابرقدرت‌ها با نظام جمهوری اسلامی بود، و امروز هم هست. امروز هم یکی از آماج‌های تهاجم دشمنان ما در سطح تبلیغات جهانی، همین یگانگی دین و دنیاست؛ می‌گویند چرا دین را پیشوا و

مهندس دنیا می‌دانید. آنها احساس خطر می‌کنند؛ چون دنیایی که آنها می‌خواهند، دنیای ظلم و تجاوز و دنیای تهی از معنویت و اخلاق است. این، نظامی است که استکبار جهانی برای بشریت امروز و دیروز، همیشه در نظر داشته است. نظام جمهوری اسلامی این نظم باطل و این دور غلط را شکسته است؛ نمونه‌ای را نشان می‌دهد که دین می‌تواند در دنیای مردم به طور عملی مؤثر باشد.^۱

۱- بیانات در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی، ۱۳۸۴/۳/۱۴.

ابعاد شخصیت حضرت زینب علیها السلام

شخصیت زینب کبری منحصر در بُعد غمگساری و پرستاری آن بزرگوار نیست. زینب کبری علیها السلام یک نمونه‌ی کامل از زن مسلمان است؛ یعنی الگویی که اسلام برای تربیت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنیا قرار داده است. زینب کبری علیها السلام دارای شخصیت چند بُعدی است؛ دانا و خبیر و دارای معرفت والا و یک انسان برجسته است که هرکس با آن بزرگوار مواجه می‌شود، در مقابل عظمت داناایی و روحی و معرفت او احساس خضوع می‌کند. شاید مهمترین بُعدی که شخصیت زن اسلامی می‌تواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد - تأثیری که از اسلام پذیرفته - این بُعد است. شخصیت زن اسلامی به برکت ایمان و دل سپردن به رحمت و عظمت الهی، آن چنان سعه و عظمتی پیدا می‌کند که حوادث بزرگ در مقابل او، حقیر و ناچیز می‌شود. در زندگی زینب کبری، این بُعد از همه بارزتر و برجسته‌تر است. حادثه‌یی مثل روز عاشورا نمی‌تواند زینب کبری را خرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستمگر جباری مثل یزید و عبیدالله بن زیاد نمی‌تواند زینب کبری را تحقیر کند. زینب کبری در مدینه - که محل استقرار شخصیت باعظمت اوست - و در کربلا - که کانون محنتهای اوست - و در کاخ جبارانی مثل یزید و عبیدالله بن زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ می‌کند و شخصیت‌های دیگر در مقابل او تحقیر می‌شوند. یزید و عبیدالله بن زیاد - این مغروران ستمگر زمان خود - در مقابل این زن اسیر و دست‌بسته، تحقیر می‌شوند. زینب کبری شور عاطفه‌ی زنانه را همراه کرده است با عظمت و استقرار و متانت قلب یک انسان مؤمن، و زبان صریح و روشن یک مجاهد فی سبیل الله، و زلال معرفتی که از زبان و دل او بیرون می‌تراود و شنوندگان و حاضران را مبهوت می‌کند. عظمت زنانه‌اش، بزرگان دروغین ظاهری را در مقابل او حقیر و کوچک می‌کند. عظمت زنانه، یعنی این؛ یعنی مخلوطی از شور و عاطفه‌ی

انسانی، که در هیچ مردی نمی توان این عاطفه‌ی شورانگیز را سراغ داد؛ همراه با متانت شخصیت و استواری روح که همه‌ی حوادث بزرگ و خطیر را در خود هضم می کند و روی آتش‌های گداخته، شجاعانه قدم می گذارد و عبور می کند؛ در عین حال، درس می دهد و مردم را آگاهی می بخشد؛ در عین حال، امام زمان خود - یعنی امام سجاد - را مانند یک مادر مهربان آرامش و تسلا می بخشد؛ در عین حال، با کودکان برادر و بچه‌های پدر از دست داده‌ی آن حادثه‌ی عظیم، در میان آن طوفان شدید، مثل سد مستحکمی برای آنها امنیت و آرامش و تسلا ایجاد می کند. بنابراین زینب کبری علیها السلام یک شخصیت همه‌جانبه بود. اسلام زن را به این طرف سوق می دهد.

زن با نقاط قوت زنانه‌ی خود - که خدای متعال در وجود او به ودیعه گذاشته و مخصوص زن است - همراه با ایمان عمیق، همراه با استقرار ناشی از اتکاء به خداوند، و همراه با عفت و پاکدامنی - که فضای پیرامون او را نورانیت می بخشد - می تواند در جامعه یک نقش استثنایی این گونه ایفا کند؛ هیچ مردی قادر به ایفای چنین نقشی نیست. مثل کوه استواری از ایمان، در عین حال مثل چشمه‌ی جوشانی از عاطفه و محبت و احساسات زنانه، تشنگان و محتاجان نوازش را از چشمه‌ی صبر و حوصله و عاطفه‌ی خود سیراب می کند. انسانها در چنین آغوش پُربرکتی می توانند تربیت شوند. اگر زن با این خصوصیات در عالم وجود نبود، انسانیت معنا پیدا نمی کرد. این، معنای ارزش زن و تشخیص زن است؛ چیزی که مغز متحجر مادی غربی ها نمی تواند آن را بفهمد. کسانی که از دین و معنویت بهره‌ای نبرده‌اند، نمی توانند چنین عظمتی را درک کنند. آنهایی که شاخصه‌ی زن را در زیور و آرایش و سبکسری و بازیچه قرار گرفتن در دست مردان می دانند، نمی توانند اساس هویت زنانه را در منطق اسلام و در نظر اسلام درک کنند.

زینب کبری علیها السلام برای زنان ما در طول تاریخ یک الگوست؛ عقل و متانت، قدرت و شجاعت، شور و احساس عاطفی، صراحت زبان، متانت دل، استواری روح؛ در عین حال، مادرانه، خواهرانه، با همه‌ی انسانها برخورد کردن، در محیط خانه شمع

محبت را روشن نگه داشتن، همسر و فرزندان را بر سر سفره‌ی محبت و عاطفه‌ی خود دور هم جمع کردن؛ اینها خصوصیات زن مسلمان است.^۱

جرم بزرگ دنیای غرب در مورد نقش زن



روز زن، یعنی نگاه درست و مبتنی بر منطق به زنان، که نیمی از جمعیت بشر را تشکیل می‌دهند؛ آن هم نیمی که اگر نگاه کاوشگر انسان بخواهد نقش آن را با نقش‌های دیگر مقایسه کند، خواهد دید که نقش این نیم، حساس‌ترین، ظریف‌ترین، ماندگارترین و مؤثرترین نقش‌ها در حرکت تاریخ انسان و در سیر بشریت به سوی کمال است. خدا زن را این‌گونه آفریده. اگر بنای آفرینش انسان و جهان را به دو بخش کارهای ظریف و ریزه‌کاری و بخش کارهای مستحکم - و به تعبیر سازندگان بناها، سفتکاری - بگذاریم، بخش اول که ظریف‌کاری‌ها و ریزه‌کاری‌ها و رشته رشته پروردن احساسات و عواطف بشر است، در اختیار زن است.

گناه بزرگ تمدن مادی، تضعیف و گاهی به فراموشی سپردن این نقش است. هر جا سخن از تضعیف خانواده است، نقش این بخش مهم نادیده گرفته شده. هر جا سخن از بی‌اعتنایی به هنر مادری و هنر تربیت فرزند در آغوش پُرمهر و محبت مادر است، این نقش نادیده گرفته شده. دنیای غرب این جرم بزرگ را دارد که این نقش را تضعیف کرده و در مواردی نادیده گرفته است. بخشی از بزرگی این گناه به این مربوط است که این حرکت فاجعه‌آمیز را با نام «حمایت از زن» انجام می‌دهد؛ در حالی که این حمایت از زن نیست؛ این خیانت به زن و خیانت به انسان است. نقش مادر از دوران حمل و بارداری شروع می‌شود و تا آخر زندگی انسان ادامه دارد. مردی که به دوران جوانی رسیده یا از دوران جوانی هم عبور کرده، باز تحت تأثیر عطف و محبت و شیوه‌های خاص مادرانه‌ی مادر است. اگر زنان ما از لحاظ رتبه‌ی معرفتی و بینش و معلومات، سطح خود را ارتقاء دهند، این نقش با هیچ نقش دیگری، با هیچ مؤثر دیگری از مؤثرات فرهنگی و اخلاقی تا آخر قابل مقایسه نیست. یک وقت مادری از لحاظ معرفت سطح‌اش پایین است؛ البته این نمی‌تواند در دوران بزرگی اثرگذاری کند؛ این گناه کم بودن معلومات یک انسان است؛ این نقص تأثیر مادری نیست. مادر است که فرهنگ و معرفت و تمدن و ویژگی‌های اخلاقی یک قوم و جامعه را با جسم خود، با روح خود، با خلق خود و با رفتار خود، دانسته و ندانسته به فرزند منتقل می‌کند.

همه تحت تأثیر مادران هستند. آن که بهشتی می‌شود، پایه‌ی بهشتی شدنش از مادر است؛ که «الجنة تحت اقدام الأمهات». البته نقش زن به عنوان همسر هم داستان بسیار طولانی دیگری است. دنیایی که زن را از داخل خانواده جدا می‌کند و با وعده‌های توهم‌آمیز بیرون می‌کشد و او را در مقابل نگاه و حرکت هرزه‌ی جامعه، بی‌پناه و بی‌دفاع می‌کند و میدان را برای تعرض به حقوق او باز می‌کند، هم زن را تضعیف می‌کند، هم خانواده را نابود می‌کند، هم نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازد. هر تمدن و هر فرهنگی که این منطق را داشته باشد، دارد فاجعه ایجاد می‌کند؛ و این

امروز در دنیا اتفاق افتاده است و روز به روز هم دارد بیشتر می شود. و به شما عرض کنم؛ این از آن سیل های خطرناکی است که آثار تخریبی آن در بلندمدت ظاهر می شود و بنای تمدن غرب را درهم خواهد کوبید و فرو خواهد ریخت. در کوتاه مدت چیزی فهمیده نمی شود؛ اینها چیزهایی است که صد ساله و دویست ساله خودش را نشان می دهد؛ و نشانه های این بحران های اخلاقی در غرب الان دارد بروز می کند.

اسلام به معنای واقعی زن را تکریم کرده است. اگر روی نقش مادر و حرمت مادر در درون خانواده تکیه می کند، یا روی نقش زن و تأثیر زن و حقوق زن و وظایف و محدودیت های زن در داخل خانواده تکیه می کند، به هیچ وجه به معنای این نیست که زن را از شرکت در مسائل اجتماعی و دخالت در مبارزات و فعالیت های عمومی

مردم منع کند. عده‌ای بد و یا کج فهمیدند؛ یک عده‌ی مغرض هم از این کج فهمی استفاده کردند؛ کأنه یا باید زن، مادر خوب و همسر خوبی باشد یا باید در تلاش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند؛ قضیه این طوری نیست؛ هم باید مادرِ خوب و همسر خوبی باشد، هم در فعالیت اجتماعی شرکت کند. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مظهر چنین جمعی است؛ جمع بین شوون مختلف. زینب کبری نمونه‌ی دیگر است. زن‌های معروف صدر اسلام و زن‌های برجسته، نمونه‌های دیگرند؛ اینها در جامعه بودند و حضور داشتند. نفهمیدن مفهوم تکریم زن در اسلام، همراه شده است با بدآموزی‌های القاء شده‌ی به عنوان تکریم زن در تمدن غرب؛ اینها با هم آمیخته شده و یک جریان غلط ذهنی و فکری به وجود آورده. زن در داخل خانواده، عزیز و مکرم و محور مدیریت درونی خانواده است؛ شمع جمع افراد خانواده است؛ مایه‌ی انس و سکینه و آرامش است. کانون خانواده - که حوضچه‌ی آرامش زندگی پُرچالش و پُر تلاش هر انسانی است - به وجود زن آرام می‌گیرد و سکینه و اطمینان پیدا می‌کند. آن وقت نقش او به عنوان همسر، به عنوان مادر، به عنوان دختر خانواده، هر کدام یک فصل طولانی در تکریم دارد. بنابراین حقیقتاً باید در زمینه‌ی ارزش و کرامت زن در نظر اسلام، بازنویسی و بازگویی و بازبینی کرد.^۱

۱- دیدار مداحان و اقشار مختلف مردم در سالروز ولادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ، ۱۳۸۴/۵/۵.

ارزش حضرت زهرا علیها السلام در بندگی خداست



ارزش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به عبودیت و بندگی خداست. اگر بندگی خدا در فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نبود، او صدیقه‌ی کبری نبود. صدیق یعنی چه؟ صدیق کسی است که آنچه را می‌اندیشد و می‌گوید، صادقانه در عمل آن را نشان دهد. هرچه این صدق بیشتر باشد، ارزش انسان بیشتر است؛ می‌شود صدیق؛ «اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين». «صدیقین» پشت سر «نبین» اند. این بزرگوار صدیقه کبری است؛ یعنی برترین زن صدیق. این صدیق بودن به بندگی خداست. اگر بندگی خدا نمی‌کرد، صدیقه‌ی کبری نمی‌شد. اساس، بندگی خداست. نه فقط فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، بلکه پدر فاطمه هم - که مبدأ و سرچشمه‌ی فضائل همه‌ی معصومین اوست و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام قطره‌هایی هستند از دریای وجود پیغمبر - ارزشش پیش خدا به خاطر عبودیت است؛ «اشهد ان محمداً عبده و رسوله»؛ اول، عبودیت اوست؛ بعد رسالت او. اصلاً رسالت - این منصب والا - به او داده شد، به خاطر عبودیت؛ چون خدا صنیع دست و مخلوق خود را می‌شناسد. مگر در زیارت حضرت زهرا عرض نمی‌کنیم: «امتحنك الله الذي خلقك قبل ان يخلقك»؟ در علم خدای متعال معلوم است که عمل من و شما چیست. ما در مقابل گناه و هوس و پول و نام نیک قرار می‌گیریم؛ آیا به خاطر به دست آوردن اینها حاضریم از شرف و ایمان و تکلیف خود و امر و نهی الهی درباره‌ی خود صرف نظر کنیم یا نه؟ این اختیار ماست. چه راهی را انتخاب خواهیم کرد؟ وقتی گفتن سخنی برای انسان ضرر مادی دارد، وقتی حرکتی هوس‌های گناه‌آلود انسان را برآورده می‌کند، ما سر دو راهی قرار می‌گیریم. کدام راه را انتخاب خواهیم کرد؟ راه هوس و گناه و پول را، یا راه پاکدامنی و تقوا و بندگی خدا را؛ یکی از این دو را انتخاب خواهیم کرد. انتخاب و اختیار ماست، اما خدای متعال می‌داند که ما چه راهی را اختیار خواهیم کرد؛ این در علم الهی هست.

اگر شما انسانی هستید که این قدرت در شما وجود دارد که در مقابل کوهی از ارزش‌های مادی و برآورنده‌ی هوس‌ها محکم بایستید و تکان نخورید، خداوند برای شما شایستگی‌هایی در نظر می‌گیرد. «و مریم ابنة عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا»؛ خدای متعال بیهوده به مریم این قدر لطف نمی‌کند. این، کلام قرآن است. او با همه‌ی وجود پاکدامنی خود را حفظ کرد، لذا شایسته‌ی این شد که مادر عیسی شود. حضرت یوسف در عین جمال و جوانی و برخوردار از عزت مادی در خانه‌ی عزیز مصر، روی هوس خود پا گذاشت؛ لذا شایسته‌ی مقام والایی شد که خدا به او داد؛ یعنی پیغمبری. خدا این را می‌داند که این بنده چنین جوهری دارد و این چنین اراده‌ی خود را صرف راه او خواهد کرد؛ لذا برای او مسؤولیت‌های بزرگ و سنگین دیگری - که هر کدام باز به نوبه‌ی خود اجرهای بزرگی دارد - در نظر می‌گیرد. «امتحنك الله الذی خلقك قبل ان یخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة»؛ خدای متعال می‌داند که فاطمه‌ی زهرا در دوران زندگی چگونه انتخاب و اختیار خواهد کرد و چگونه قدم خواهد برداشت. عبودیت خدا معیار است. این شد برای ما خط روشن.^۱

۱- دیدار مداحان و اقشار مختلف مردم در سالروز ولادت حضرت زهرا علیها السلام ، ۱۳۸۴/۵/۵.

ارزش شهدای کربلا به دفاع از حق در سخت‌ترین شرایط است



چیز دیگری که بنده در بعضی از خوانندگان جلسات مداحی اطلاع پیدا کردم، استفاده‌ی از مدح‌ها و تمجیدهای بی‌معناست، که گاهی هم مضر است. فرض کنید راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام صحبت می‌شود؛ بنا کنند از چشم و ابروی آن بزرگوار تعریف کردن؛ مثلاً قربون چشمت بشم! مگر چشم قشنگ در دنیا کم است؟ مگر ارزش ابوالفضل به چشمهای قشنگش بوده؟! اصلاً شما مگر ابوالفضل را دیده‌اید و می‌دانید چشمش چگونه بوده؟! اینها سطح معارف دینی ما را پایین می‌آورد. معارف شیعه در اوج اعتلاست. معارف شیعی ما معارفی است که یک فیلسوف در غرب پرورش یافته‌ی با مفاهیم غربی و بزرگ شده‌ی آشنای با معارف فلسفی غرب مثل

هانری کُربن را می آورد دو زانو جلوی علامه‌ی طباطبایی می‌نشانند؛ او را خاضع می‌کند و می‌شود مروج شیعه و معارف آن در اروپا. می‌شود معارف شیعه را در همه‌ی سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرد تا سطوح بالاترین فیلسوف‌ها. ما با این معارف نباید شوخی کنیم. ارزش ابوالفضل العباس به جهاد و فداکاری و اخلاص و معرفت او به امام زمانش است؛ به صبر و استقامت اوست؛ به آب نخوردن اوست در عین تشنگی و بر لب آب، بدون این که شرعاً و عرفاً هیچ مانعی وجود داشته باشد. ارزش شهدای کربلا به این است که از حریم حق در سخت‌ترین شرایطی که ممکن است انسان تصورش را بکند، دفاع کردند. انسان حاضر است در یک جنگ بزرگ و مغلوبه برود و احیاناً در حرارت جنگ گشته هم بشود - که البته مقام خیلی والایی است، همه هم حاضر نیستند، شهدا و مجاهدان فی سبیل الله معدودند؛ در زمان ما هم بحمدالله شهدای برجسته‌ای داشته‌ایم - اما شهید شدن این طوری در آن میدان جنگ، با شهید شدن در صحنه‌ی کربلا، با آن غربت، با آن فشار، با آن تشنگی، با آن تهدید به اذیت و آزار کسان انسان، خیلی تفاوت دارد. انسان خیلی اوقات می‌گوید من حاضر در این میدان جانم را بدهم؛ اما چه کار کنم، بچه‌ام دارد از گرسنگی یا از بی‌دارویی می‌میرد؛ این می‌شود یک بهانه برای انسان. انسانی گاهی ملاحظه‌ی ناموس خودش را بیشتر از جانش می‌کند؛ ملاحظه‌ی بچه‌ی شیرخوارش را بیشتر از جانش می‌کند. انسان در این میدان برود، بچه‌ی شیرخوارش هم باشد، زنش هم باشد، مادرش هم باشد، ناموس‌اش هم باشد، همه‌ی اینها هم در معرض خطر قرار بگیرند و پایش نلرزد؛ ارزش ابوالفضل، ارزش حبیب‌بن مظاهر، ارزش جُون در اینهاست، نه در قد رشیدش یا بازوی پیچیده‌اش. قد رشید که خیلی در دنیا هست؛ ورزشکارهای زیبایی اندام که خیلی هستند؛ اینها که در معیار معنوی ارزش نیست. گاهی روی این تعبیرها تکیه هم می‌شود! حالا یک وقت شاعری در یک قصیده‌ی سی، چهل بیتی اشاره‌ای هم به جمال حضرت ابوالفضل می‌کند؛ آن یک حرفی است؛ ما نباید خیلی خشکی به خرج دهیم و سختگیری کنیم؛ اما این که ما

همه‌اش بیاییم روی ابروی کمانی و بینی قلمی و چشم خمار این بزرگواران تکیه کنیم، این که مدح نشد؛ در مواردی ضرر هم دارد؛ در فضاهایی این کار خوب نیست.^۱

مجبور شدم نوکری شوروی را بکنم!!



عدالت باید با معنویت همراه باشد؛ یعنی باید شما برای خدا و اجر الهی دنبال عدالت باشید؛ در این صورت می‌توانید با دشمنان عدالت مواجهه و مقابله کنید. البته معنویت هم بدون گرایش به عدالت، یک بُعدی است. بعضی‌ها اهل معنایند، اما هیچ نگاهی به عدالت ندارند؛ این نمی‌شود. اسلام، معنویت بدون نگاه به مسائل اجتماعی و سرنوشت انسانها ندارد؛ «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم». آدم معنوی این که با ظلم می‌سازد، با طاغوت می‌سازد، با نظام ظالمانه و سلطه می‌سازد، این چطور معنویتی است؟ این‌گونه معنویت را ما نمی‌توانیم بفهمیم. بنابراین معنویت و عدالت درهم تنیده است.

این نکته را هم در باب عدالت عرض کنیم که بعضی‌ها می‌گویند عدالت یعنی توزیع فقر. نخیر، کسانی که بحث عدالت را می‌کنند، به هیچ وجه منظورشان توزیع فقر نیست؛ بلکه توزیع عادلانه‌ی امکانات موجود است. آنهایی که می‌گویند عدالت توزیع فقر است، مغز و روح حرفشان این است که دنبال عدالت نروید؛ دنبال تولید ثروت بروید تا آنچه تقسیم می‌شود، ثروت باشد. دنبال تولید ثروت رفتن بدون نگاه به عدالت، همان چیزی می‌شود که امروز در کشورهای سرمایه‌داری مشاهده می‌کنیم. در غنی‌ترین کشور عالم - یعنی امریکا - کسانی هستند که از گرسنگی و از سرما و گرما می‌میرند؛ اینها که شعار نیست؛ واقعیت‌هایی است که مشاهده می‌کنیم. کسانی هستند که در آرزوی یک آپارتمان سه چهار اتاقه سالهای سال تلاش می‌کنند و چون به جایی نمی‌رسند، می‌روند خیانت می‌کنند تا به این امکانات برسند.

۱- دیدار مداحان و اقشار مختلف مردم در سالروز ولادت حضرت زهرا علیها السلام ، ۱۳۸۴/۵/۵.

دو سه سال قبل یک عضو عالی رتبه‌ی سی. آی. ای را به جرم جاسوسی برای شوروی سابق و دنباله‌اش روسیه، دستگیر کردند. در مصاحبه‌ای از او پرسیدند - که ما این مصاحبه را در مطبوعه‌ی خواندیم - چرا این کار را کردی؟ گفته بود من دلم می‌خواست یک ویلای سه اتاقه داشته باشم، اما دیدم با این حقوق و درآمد نمی‌شود؛ مجبور شدم بروم نوکری شوروی را بکنم؛ با آن دشمنی و نقاضتی که آن روز بین آن دو کشور وجود داشت. وقتی دنبال تولید ثروت رفتن از نگاه عدالت محور جدا باشد، به این جاها می‌رسد که در جامعه‌ای، کسانی که زرنگ‌تر و باهوش‌ترند، یکشبه به ثروتهای کلان و انبوه می‌رسند؛ کسانی هم که خودشان خانواده‌ی ثروتمند؛ اکثریتی هم هستند که در زندگی‌های معمولی همراه با حسرت، و تعدادی هم در زندگی‌های بسیار سخت و دشوار به سر می‌برند. بنابراین، این که ما بگوییم عدالت را مطرح نکنید، تولید ثروت را مطرح کنید؛ بهانه را هم این بیاوریم که بعد از تولید ثروت سراغ عدالت می‌رویم، این نمی‌شود. عدالت یعنی امکاناتی که در کشور هست، عادلانه و عاقلانه تقسیم کنیم - نه عادلانه‌ی بی حساب و کتاب - و سعی کنیم همین امکانات را بیشتر کنیم تا به همه بیشتر برسد؛ نه این که به قشر خاص و به دسته‌ی خاصی بیشتر برسد.^۱

مردم به دین ملوکشان هستند



یک وقت هست که ما در زندگی شخصی خود مثلاً حرکت اشراف‌گونه‌ای داریم بین خودمان و خدا؛ که اگر حرام باشد، حرام است؛ اگر مکروه باشد، مکروه است؛ اگر مباح باشد، مباح است؛ اما یک وقت هست که ما جلوی چشم مردم یک مانور اشرافی‌گری می‌دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد؛ همه‌اش حرام است؛ به خاطر این که تعلیم‌دهنده‌ی اشرافی‌گری است به: اولاً زیردست‌های خودمان، ثانیاً آحاد مردم به این کار تشویق می‌شوند. ما نباید مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخل جامعه کسانی پولدار باشند و ریخت و پاش کنند - البته این کار بدی است، ولی به خودشان مربوط است - اما ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت‌المال است؛ ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «الناس علی دین ملوکهم». ملوک در این جا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید؛ الناس علی دین ماها.

در یکی از تاریخ‌ها خواندم زمانی که ولید بن عبدالملک خلیفه شده بود، چون خیلی اهل جمع کردن ثروت و جواهرات و اشیاء قیمتی بود، مردم کوچه و بازار وقتی به همدیگر می‌رسیدند، مکالماتشان از این قبیل بود: آقا! فلان لباس را آوردند، شما خریدید؟ آقا! فلان نگین را فلان کس آورده، شما خریدید؟ یعنی مردم همه‌اش راجع به خرید و فروش وسایل و اشیاء زینتی و امثال اینها حرف می‌زدند. بعد از ولید، سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد. او اهل ساختمان‌سازی بود و به کاخ‌سازی و ساختمان‌سازی خیلی عشق می‌ورزید. این مورخ می‌گوید مردم حتی وقتی برای نماز به مسجد می‌آمدند، یکی می‌گفت: آقا! شما کار ساختمانی منزلتان را تمام کردید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شما فلان خانه یا زمین را خریدید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شما آن دو اتاق را اضافه کردید؟ حرفهایشان همه از این قبیل بود. بعد از این دو نفر، عمر بن

عبدالعزیز آمد. او اهل عبادت بود. مورخ می‌گوید مردم کوچه و بازار وقتی به هم می‌رسیدند، یکی می‌گفت: آقا! راستی شما دیروز دعای ماه رجب را خواندید؟ دیگری می‌گفت: آن دو رکعت نماز را خواندید؟ بنابراین رفتار ماها یک تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. ساده‌زیستی بسیار چیز خوبی است.^۱

بنیانگذار حفظ حوادث با ادبیات و هنر

به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری علیها السلام است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب نمی‌بود و بعد از آن بزرگوار هم بقیه‌ی اهل بیت علیهم السلام - حضرت سجاد و دیگران - نمی‌بودند، حادثه‌ی عاشورا در تاریخ نمی‌ماند. بله، سنت الهی این است که این‌گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه‌ی سنتهای الهی عملکردش از طریق ساز و کارهای معینی است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ این است که اصحاب سیر، اصحاب درد، رازدانان و کسانی که از این دقایق مطلع شدند، این را در اختیار دیگران بگذارند. بنابراین خاطره‌گویی و تدوین و پخش خاطرات را باید در جایگاه حقیقی خودش نشانند، که جایگاه بسیار بالا و والایی است و بسیار مهم است.

بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کما این که خطبه‌ی حضرت زینب در شهر کوفه و شهر شام، از لحاظ زیبایی و جذابیت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچ کس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را می‌شنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی نخواهی این بیان کار خودش را می‌کند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد در خطبه‌ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفت‌آور مسجد شام این کارها را کردند. شما هم دارید این

۱- دیدار اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۴/۶/۸.

کار را می‌کنید.

ادبیات و هنر مقاومت و آنچه مربوط به دوره‌ی خاص دفاع‌کشور و ملت ماست، حقیقتاً از برجسته‌ترین و مهمترین کارهاست. البته دوستان خیلی کار کرده‌اند. از دهه‌ی ۶۰ که این کارهای هنری و ادبی در حوزه‌ی هنری شروع شد و این خاطرات منتشر گردید، من یکی از مشتری‌های پر و پا قرص این کتابها بودم، که خاطرات را نگاه کنم. من خیلی تحت تأثیر جذابیت و صداقت و خلوص این نوشته‌ها و گفته‌ها هستم؛ این را واقعاً عرض می‌کنم. یاد کسانی که این کارها را تولید کردند، از خاطر محو نمی‌شود. اسمهایی که من پشت این کتابها خواندم و کتابهایشان را نگاه کردم، غالباً در ذهنم هست و من قدردانی و قدرشناس اینها هستم و اگر می‌توانستم، عظمت این کار را مدح می‌کردم.^۱

برجستگی کتاب «جنگ و صلح» تولستوی



دوره‌ی سختی برای یک کشور - چه سختی جنگ باشد، چه سختی اقتصادی باشد، چه فشارهای گوناگون سیاسی باشد - دوره‌ی نشان دادن ظرفیت‌هاست؛ که این ملت چقدر ظرفیت دارد، چقدر قابلیت اظهار وجود دارد، چقدر لیاقت بقا دارد. لذا بهترین آثار هنری هم که انسان نگاه می‌کند، یا بخش‌های زیبای بهترین آثار هنری، مربوط به همین دوره‌های این کشورهاست. شما به آثار داستانی‌یی که وجود دارد، اگر نگاه کنید، شیرین‌ترین و هنرمندانه‌ترین نوشته‌های هنری و رمانهای بزرگ مربوط به بخش‌هایی است که ملتی دارد کار بزرگی از این قبیل انجام می‌دهد. «جنگ و صلح» تولستوی مربوط به مقاومت عجیب مردم روسیه است در مقابل حمله‌ی ناپلئون و حرکت عظیمی که مردم مسکو انجام دادند برای ناکام کردن ناپلئون. تولستوی کتابهای دیگری هم دارد، اما به نظر من این کتاب برجستگی‌اش به خاطر

۱- دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

این است که کاملاً بر محور روح دفاع مردم روسیه است. همین طور است بسیاری از کتابهای دیگری که یا در مورد انقلاب شوروی نوشته شده، یا در مورد انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده، یا در مورد جنگهای فرانسه و آلمان و دفاع مردم فرانسه نوشته شده؛ مثل بعضی از کتابهای امیل زولا. مهمترین آثار رمانی مربوط به دوران حساس یک ملت است، که در آن وقت این ملت توانسته ظرفیت خودش را نشان دهد. شاید نقاشی‌ها هم همین طور باشد. البته بنده در نقاشی به عنوان یک بیننده هم حتی سررشته‌ی خوبی ندارم؛ اما گمان می‌کنم تا آن حدی که شنیدم، زیباترین یا بخشی از زیباترین نقاشی‌های بزرگ دنیا مربوط به صحنه‌های جنگ است؛ مثلاً صحنه‌ی جنگ «واترلو» و صحنه‌های گوناگون دیگر.

برای حوزه‌ی هنر کشور، یکی از مهمترین جلوه‌گاه‌ها، دوره‌ی جنگ تحمیلی بر ما و دوره‌ی دفاع مقدس بوده و هنوز هم هست؛ باید از این استفاده کرد. دو سه سال قبل جمع زیادی از هنرمندها در این حسینیه جمع بودند. به آنها گفتم کدام هنرمند است که از روحیه‌ی حماسی پُرشور ملت و جوانهای خودش در مقابل دشمنی که قصد داشت غیرت و عزت این ملت را زیر پاهای خودش لگدمال کند، و از زیبایی خارق‌العاده‌ی آن بتواند بگذرد و این را نبیند. اگر دیدیم هنرمندهای ما این را نمی‌بینند و به آن نمی‌پردازند، باید ببینیم عیب کار کجاست. یا در نگاه هنری، یا در عرضی درست، یا تأثیراتی که سیاستها و دشمنان در فضای فرهنگی کشور دارند می‌گذارند، مشکلی وجود دارد؛ و الاً چطور ممکن است یک ملت فراموش کند یا نبیند و نفهمد؟ لذا خاطره‌گویی شما و ثبت کردن این حوادث، نقش خیلی زیادی در این مسأله دارد.^۱

۱- دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

از «نمی‌توانیم» تا «می‌توانیم»



نسل جدید متأسفانه کم اطلاع است. باید کاری کرد که نسل جدید و نسلهای بعدی، از این ظرفیت، از این ذخیره‌ی عظیم و از این گنج تمام نشدنی استفاده‌ی روحی کنند؛ امید پیدا کنند و خودشان را بشناسند. این زن ماست، این مرد ماست، این جوانهای ما هستند که این طور در میدانهای نبرد توانستند ابتکار کنند.

اول جنگ، ما هیچ چیز نداشتیم. همه‌ی شما یا اغلبتان در جنگ بودید؛ بنده هم از نزدیک شاهد بودم؛ واقعاً دست ما خالی بود؛ نه ارتش ما امکاناتی داشت، نه سپاه که آن روز اصلاً تشکل درستی نداشت؛ حتی تفنگ انفرادی در دست افراد نبود؛ وسایل

ابتدایی یک جنگ حقیقی در اختیار نبود. در منطقه‌ی اهواز - که بنده آن جاها بودم - بعضی از یگانهای یک تیپ ما شاید حدود ده دستگاه تانک در اختیار داشتند؛ یعنی یک‌دهم آنچه باید داشته باشند. تانکهایشان از بین رفته بود، منهدم شده بود؛ در عین حال جوانهای ما ایستاده بودند و تلاش می‌کردند.

از زمان شروع جنگ تا الان - این بیست و چهار پنج سال - ما از زمین به آسمان رفته‌ایم. ما را تهدید می‌کنند به تحریم اقتصادی و محاصره‌ی اقتصادی! ما در همین دوره‌ی محاصره‌ی اقتصادی بوده که این امکانات را به دست آوردیم. در سخت‌ترین دوره‌های محاصره‌ی اقتصادی جوانهای ما توانستند سلاح‌هایی را بسازند که در همه‌ی دنیا آن سلاح‌ها را غیر از امریکایی‌ها و یکی دو دولت عزیز کرده‌ی امریکا هیچ کس نداشت. همین موشک ضد تانک «تاو» را جوانهای ما در چه شرایطی ساختند؟ همه‌ی درها رویشان بسته بود، اما ساختند. همین پیشرفت‌های علمی‌ای که امروز شما ملاحظه می‌کنید دارد بروز می‌کند، بنده از سالهای متمادی می‌گفتم جوانهای ما دارند کارهای بزرگی می‌کنند، که الان یکی پس از دیگری در بخش‌های مختلف دارد بروز می‌کند. البته موضوع انرژی هسته‌ای‌اش به خاطر حساسیت دنیا روی آن، برجسته و شاخص شده؛ و الا در ردیف این کار، کارهای دیگری که در بخش‌های گوناگون انجام گرفته، واقعاً اهمیتش کمتر از این کار نیست؛ منتها جنبه‌ی نظامی و دفاعی ندارد. اینها همه در شرایط محاصره‌ی اقتصادی بوده، در شرایط فشار سیاسی و اقتصادی بوده، در شرایط بدحسابی و سختگیری دولتهایی که حتی با ما رابطه‌ی اقتصادی هم داشتند، لیکن بدجنسی و ناخن خشکی و بدحسابی می‌کردند، بوده؛ ولی ما توانستیم. این، ظرفیت خیلی بزرگی برای یک ملت است که می‌تواند. این ظرفیت را جوانهای ما باید بشناسند.

شما می‌دانید در دوره‌ی پهلوی یکی از رایج‌ترین تبلیغات، «نمی‌توانیم» بود. همه‌ی ما از بچگی این طور بار آمده بودیم که جنس ایرانی مساوی است با بد بودن، پست بودن و نامرغوب بودن؛ ایرانی مساوی است با ناتوانی در تولید جنس خوب در

همه‌ی زمینه‌ها. اصلاً این فرهنگ را در ذهن ملت ما نهادینه کرده بودند. این در حالی است که این موضوع ۱۸۰ درجه با واقعیت فرق دارد. این ملت، ملتی است که از همه جهت می‌تواند؛ می‌تواند تولید کند، می‌تواند رشد بدهد، می‌تواند ابتکار کند، می‌تواند مرزهای علم و فناوری را بشکند و جلو برود.^۱

محتویات سفره‌ی ماه مبارک رمضان چیست؟



من می‌خواهم به شما برادران و خواهران عرض کنم، این که می‌گویید ماه رمضان، ماه ضیافت الهی است و سفره‌ی ضیافت الهی پهن است، محتویات این سفره چه چیزهایی است؟ محتویات این سفره که من و شما باید از آن استفاده کنیم، یکی اش روزه است؛ یکی اش فضیلت قرآن است - قرآن را گذاشتند در این سفره‌ی بافضیلت

۱- دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

زیاد، بیش از ایام دیگر؛ و به ما گفتند که تلاوت قرآن کنید - یکی اش همین دعاهایی است که می خوانیم؛ «یا علی و یا عظیم»، دعای افتتاح، دعای ابو حمزه؛ اینها همان مائده هایی است که سر این سفره گذاشته شده. بعضی هستند که وقتی از کنار سفره رد می شوند، این قدر حواسشان پرت است و متوجهی جاهای دیگرند که اصلاً سفره را نمی بینند. داریم کسانی را که اصلاً سفره ی ماه رمضان را نمی بینند؛ یادشان نیست که ماه رمضانی آمد و رفت. بعضی هستند که سفره را می بینند، اما به خاطر همان سرگرمی ها و اشتغال، وقت ندارند سر این سفره بنشینند؛ می خواهند سراغ یک سرگرمی بروند؛ کار دیگری دارند - دنبال دکان، دنبال کار، دنبال دنیا، دنبال شهوات - مجال این که سر این سفره بنشینند و از آن بهره ببرند، ندارند. بعضی دیگر هم هستند که نه، سر سفره می نشینند، سفره را می بینند، قدرش را هم می دانند؛ لیکن آدمهای خیلی قانعی اند؛ به کم قناعت می کنند؛ لقمه یی برمی دارند و می روند؛ نمی نشینند پای سفره، خودشان را بهره مند و سیراب کنند و از آنچه در سفره هست، خود را محظوظ کنند؛ لقمه ی مختصری برمی دارند و می روند. بعضی هستند که احساس بی میلی می کنند؛ یعنی اشتهايشان تحریک نمی شود؛ به خاطر این که غذای پوچ بیهوده ای را خورده اند و پای سفره ی ضیافتی که رنگین و جذاب و مقوی است، اصلاً اشتها ندارند. بعضی هم هستند که نه، در حد اشتها - که اشتهاشان هم زیاد است - از این سفره استفاده می کنند و واقعاً سیر نمی شوند؛ چون مائده، مائده ی معنوی است. تمتع به این مائده، فضیلت است؛ چون فتوح و انفتاح و تعالی روح انسانی است، هرچه انسان از این مائده بیشتر استفاده کند، روح انسان تعالی بیشتری پیدا می کند و به هدف خلقت نزدیکتر می شود. این، غیر از موائد جسمانی است. مائده ی جسمانی برای رفع نیازی است که بشود انسان بدن را راه برد. زیاده روی در آن، یک اشتباه و خطاست؛ یک غلط است. در مائده ی روحی و معنوی این طور نیست؛ چون اصلاً خلقت ما برای تعالی معنوی و تعالی روحی است. مائده ی روحی چیزی است که این تعالی را برای ما امکان پذیر، تسهیل و محقق می کند. بنابراین هرچه بیشتر بتوانیم استفاده کنیم، باید

بکنیم. بندگان مؤمن و منخلصی که ما اسمهای اینها را شنیده‌ایم، حتی وقتی کارهای اینها را برای ما نقل می‌کنند، برای ما درست مفهوم نیست؛ اما واقعاً شگفت‌آور است. دو سه ساعت به اذان صبح بیدار شوند و شبهای ماه رمضان اشک بریزند. نقل می‌کنند مرحوم امیرزا جواد آقای ملکی وقتی بیدار می‌شد، سر حوض آب می‌نشست تا وضو بگیرد، به آب نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند و گریه می‌کرد و تضرع می‌کرد؛ آب برمی‌داشت روی صورتش می‌ریخت، گریه و تضرع می‌کرد؛ به آسمان نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند، گریه و تضرع می‌کرد؛ تا وقتی که بیاید سر سجاده بایستد و آن نماز شب و آن تهجد پُرفیض و پُرحال و پُرطراوت را با عشق و شور انجام بدهد. مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی هم همین‌طور بود. از ماه رمضان، روزه‌اش، توجهش، تذکرش، نمازش، حکایتهایی نقل می‌کنند. این چیزها برای ما واقعاً درست مفهوم نیست؛ منتها خط روشنی را به ما نشان می‌دهد و ما باید حداکثر استفاده را بکنیم.^۱

نقش عامل خارجی در عقب ماندگی علمی کشورها



یکی از کارهایی که نسبت به کشورهای تحت ستم استعمار انجام گرفت، این بود که اینها را در عقب ماندگی علمی نگه داشتند؛ هم عملاً مانع پیشرفت اینها شدند، هم روحاً اینها را تضعیف کردند تا احساس کنند قادر نیستند. این برای ملت ما در یک دوره ی طولانی پیش آمد؛ ما را از پیشرفت بازداشتند. نمی گویم این کار تماماً به وسیله ی پیشروان علم انجام گرفته و قدرتهای داخلی و سیاستهای دیکتاتوری و مستبدانه ی داخلی یا سوء اداره ی دولتها تأثیری نداشته؛ این بخش قضیه را منکر نیستیم؛ اما آن بخش هم مهمترین تأثیر را گذاشت. در دوران قاجاریه، سوء سیاست، بدفهمی، مال دوستی و تنبلی مهمترین شخصیتهای مؤثر، در وضع کشور تأثیر می گذاشت؛ اما وقتی در همین دوره هم کسی مثل امیرکبیر به وجود می آید و نقش پیشرفت علمی و تأثیر علم در پیشرفت را در سطوح سیاسیون بدرستی کشف می کند، نقش عامل دوم - که عامل خارجی است - خودش را بروشنی نشان می دهد؛ سعی می کنند این شعله را بنخوابانند. این نشان دهنده ی این است که آنها توجه دارند که اگر بخواهند کشوری را تحت سیطره ی اقتصادی و سیاسی نگه دارند، راهش این است که نگذارند از لحاظ علمی پیشرفت کند. عین همین قضیه در طول دوران حکومت پهلوی هم وجود داشته. اینها مسائلی است که تحلیل و تبیین آنها جزو کارهای طولانی است. البته این کارها شده؛ اینها دعوی محض نیست؛ استدلال هایی پشت سرش وجود دارد.^۱

اعتراف غرب به استعداد ایرانیان

اخیراً در یکی از مطبوعات داخلی مطلبی را دیدم که از یک مؤسسه‌ی آماری مهم در امریکا راجع به ایرانیان مقیم امریکا - یا به قول آنها، امریکایی‌های ایرانی تبار - نوشته بود که سطح معلومات و سطح پیشرفت علمی اینها چند برابر متوسط مردم امریکاست. این، چیز خیلی مهمی است. ما در داخل کشور همین را داریم مشاهده می‌کنیم. هیچ بُعدی هم ندارد که کسانی که بخصوص روی ایران تلاش خصمانه کردند و سعی کردند حرکت علمی را در این کشور دچار مشکل کنند، به این استعداد وافر و جوشان ایرانی واقف بودند؛ می‌دانستند که اگر عنصر ایرانی وارد میدان علم شود، علم از انحصار خارج خواهد شد.^۱

این قدر تحت نفوذ صهیونیست‌ها هستند!

این که می‌بینید جنجال علیه جمهوری اسلامی زیاد است، دلیل اقتدار ماست. امام (رضوان الله علیه) یک وقت فرموده بودند اگر جمهوری اسلامی چیزی نیست، چرا این قدر علیه آن صف‌آرایی می‌کنند؟ اگر اهمیتی ندارد، چرا برای مقابله‌ی با آن، این قدر خودکشان می‌کنند؟ این، دلیل اقتدار جمهوری اسلامی است. این چند روزه سر قضیه‌ی موضعگیری رئیس جمهور جنجالی به وجود آوردند. البته این بار اول هم نبود؛ بار چندم بود. یک بار دیگر هم ده، یازده سال قبل به مناسبت قتل اسحاق رابین، رئیس جمهور وقت ما آن روز اظهار نظری کرد؛ جنجالی درست کردند که چرا رئیس جمهور ایران از قتل نخست‌وزیر اسرائیل اظهار خوشحالی کرده! اولین احساسی که به انسان دست می‌دهد، شرمندگی از بشریت است به عوض سران اروپا

و غرب؛ اینها باید از بشریت شرمنده باشند که این قدر تحت نفوذ صهیونیست‌ها هستند؛ از ملت‌های خودشان هم باید شرمنده باشند. مگر در دنیا دولت‌هایی که دولت‌های دیگر را قبول نداشته باشند و هویت سیاسی آنها را انکار کنند، وجود ندارند؟ مگر رؤسای کشورهایایی که در دل آرزوی نابودی رئیس یک کشور دیگر را داشته باشند، در دنیا کم‌اند؟ به زبان هم می‌آورند، مرتب هم هست. کجا چنین حساسیتی به وجود می‌آید؟ نفوذ صهیونیست‌ها روی دولت‌های غربی و اروپایی متأسفانه چنین جنجال‌هایی را به وجود می‌آورد. بعد هم از فرصت استفاده کردند، این را وصل کردند به قضیه‌ی انرژی اتمی! آن نادانی که اولین بار این حرف را زد و این را به ماجرای انرژی اتمی وصل کرد، نفهمید که سلاح اتمی برای از بین بردن

حکومت‌ها و سیستم‌ها و رژیم‌ها نیست؛ سیستم‌ها و رژیم‌ها با سلاح اتمی از بین نمی‌روند؛ سلاح اتمی فقط می‌تواند انسان‌ها و سرزمین‌ها را نابود کند. آنچه رژیم‌ها را نابود می‌کند، قدرت مقاومت و عزم و مبارزه‌ی ملت‌هاست؛ که این عزم و مبارزه در فلسطین وجود دارد و به فضل الهی حتماً به سرنگونی رژیم صهیونیستی منتهی خواهد شد.^۱

غذای امیرالمؤمنین در روز عید فطر

در روایتی است از سُویدبن غَفَلَه - که از دوستان امیرالمؤمنین است و دربار‌ه‌ی او این طور گفته‌اند که «من کان من اولیاء امیرالمؤمنین»؛ از نزدیکان امیرالمؤمنین بوده است - که می‌گوید روز عید فطر در خانه‌ی امیرالمؤمنین بر او وارد شدم. «فاذا عنده فاثور ای خوان»؛ در مقابل او سفره‌ی گسترده شده بود و حضرت مشغول غذا خوردن بودند. «و صحفة فیها خطیفة و ملینة»؛ غذای بسیار متواضعانه‌ی در مقابل حضرت گذاشته شده بود. «خطیفة» غذایی است که در حداقل امکان برای کسی تهیه می‌شود؛ مثلاً مقداری شیر و مقداری آرد مخلوط می‌کردند؛ غذای کاملاً فقیرانه. «فقلت یا امیرالمؤمنین یوم عید و خطیفة؟»؛ عرض کردم یا امیرالمؤمنین! شما روز عید چنین غذای کم‌اهمیت و کم‌ارزشی می‌خورید؟ معمول این است که در روزهای عید، مردم بهترین غذاهای خود را می‌خورند؛ شما به این غذا اکتفا کردید؟ «فقال: انما هذا عید من غفر له»؛ فرمود امروز، روز عید است؛ اما برای کسانی که مورد مغفرت الهی قرار گرفته باشند. یعنی عید بودنِ امروز به خوردن غذاهای رنگین و دل‌خوش کردن به شادی‌های کودکانه نیست؛ این عید واقعی است برای کسانی که بتوانند و توانسته باشند مغفرت الهی را برای خودشان تحصیل کنند. در یک جمله‌ی دیگر امیرالمؤمنین فرمود: «انما هو عید لمن قبل الله صیامه و شکر قیامه»؛ عید فطر، عید است برای کسی که خدا روزه‌ی او را مورد قبول قرار دهد و نماز و عبادت او را مورد شکر و سپاس خود قرار دهد. «و کلّ یوم لا یعصى الله فیه یوم عید»؛ آن روزی که من و شما این توفیق را پیدا کنیم که هیچ معصیتی از ما سرزند، روز عید و شادمانی است.^۱

ما نه حرف عبدالناصر را قبول داریم نه حرف صدام حسین را



حرف ما در باب مسأله‌ی فلسطین یک حرف منطقی و مقبول است. ده‌ها سال پیش، جمال عبدالناصر - که محبوب‌ترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شد - در شعارهای خود می‌گفت ما یهودی‌های غاصب فلسطین را به دریا می‌ریزیم. سالها بعد از آن، صدام حسین - که منفورترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شد و می‌شود - اعلام می‌کرد که ما نصف سرزمین فلسطین را آتش می‌زنیم. ما هیچ کدام از این دو حرف را قبول نداریم. با اصول اسلامی ما، نه با دریا ریختن یهودی‌ها، نه آتش زدن سرزمین فلسطین، معقول و منطقی نیست. حرف ما این است که ملت فلسطین باید به حق خود برسد. این کشور متعلق به مردم فلسطین است؛ فلسطین متعلق به فلسطینی‌هاست و سرنوشت فلسطین را هم باید فلسطینی‌ها معین کنند. این یک میدان آزمایشی برای صدق ادعای مدعیان دمکراسی و حقوق بشر است. آن کسانی که ادعا می‌کنند که طرفدار مردم سالاری ملت‌ها و کشورها هستند، فلسطین برای آنها میدان آزمایش است. ملت فلسطین؛ مردمانی که فلسطین متعلق به آنهاست - از مسلمان، یا مسیحی، یا یهودی - و سرزمین تاریخی آنهاست و تاریخ و جغرافیا به این گواهی می‌دهد، بایستی رأی و نظر بدهند؛ آنها در یک نظرخواهی مقابل چشم مردم جهان، در یک رفراندوم، تکلیف دولت فلسطین را معین کنند؛ و آن دولت، دولت مشروعی خواهد بود. در آن دولت، جنایتکارانی که در فلسطین جنایت کردند، باید مجازات شوند؛ امثال این شارون و بقیه‌ی جنایتکارهای فلسطینی. درباره‌ی آن کسانی هم که به این سرزمین از نقاط مختلف دنیا مهاجرت کردند، آن دولت تصمیم‌گیری خواهد کرد که چه باید بکند. این، حرفی است منطقی. امروز میلیون‌ها فلسطینی در کشورهای دیگر آواره‌اند و میلیون‌ها فلسطینی هم در اردوگاه‌ها با بدترین شکل زندگی می‌کنند؛ ولی

سرزمین آنها دست مردمان دیگری است. این، معقول نیست؛ این، منطقی نیست. این که پنجاه یا پنجاه و پنج سال از قضیه گذشته است، این، جنایت را از بین نمی برد؛ جرم را سبک نمی کند.

ما در تاریخ معاصر خودمان کشورهایی را داریم که پنجاه یا شصت سال در اختیار دولت‌هایی برآمده‌ی از غیر ملت‌هایشان بودند، بعد اوضاع دنیا عوض شد و مردمانی که غاصب بودند، کنار رفتند. با تجزیه‌ی شوروی، شما دیدید چقدر از کشورها به صاحبان و به ملت‌های خودشان برگشتند. این چیزها در دنیا ممکن است و بی سابقه نیست؛ در زمان خود ما و در جلوی چشم ما اتفاق افتاده است؛ این چیزی است عملی و باید پیش بیاید و دیر یا زود پیش خواهد آمد.^۱

۱- دیدار کارگزاران نظام اسلامی به مناسبت عید سعید فطر، ۱۳/۸/۱۳۸۴.

واقعاً احساس افتخار کردم



خیلی خوشحالم که یک بار دیگر با شما کوهنوردان عزیز ملاقات می‌کنم. اهمیت فوق‌العاده‌ای که دیدار این دفعه دارد، این است که در جمع شما ورزشکاران سرافراز، خانم‌های فاتح قله اورست هم حضور دارند. واقعاً انسان احساس افتخار می‌کند از این که زنان جوان با ایمان ما یک چنین حرکت عظیم و ارزشمندی را می‌توانند به وجود بیاورند و مایه‌ی افتخار برای جامعه‌ی ایرانی بشوند.

من خبر را که شنیدم، لذت بردم؛ وقتی هم که عکس‌های صعود خانم‌ها را دیدم که در ارتفاع ظاهراً هشت هزار و هشتصد و خرده‌یی ایستاده بودند و پرچم «با فاطمة الزهراء» را دست‌شان گرفته بودند، واقعاً بیشتر احساس افتخار کردم. حقاً

عظمت این کار خیلی زیاد است. مطمئناً بسیاری از مستمعان و بینندگان این برنامه‌ها نمی‌توانند حس کنند که چقدر اراده و نشاط جسمی و روحی لازم است تا یک انسان را در آن هوای نامساعد، در آن فشار شدید، با آن همه موانع و بدون هیچ تماشاجی، به آن‌جا برساند. در میدان فوتبال یا والیبال یا بسکتبال یا ورزش‌هایی که جلوی چشم مردم انجام می‌گیرد، این همه تماشاجی ایستاده‌اند، کف می‌زنند، تشویق می‌کنند، نگاه می‌کنند؛ اما در غربت کوهستان، آن‌هم در آن نقطه‌ی دور از دسترس، آن‌هم بین این دره‌ها و برج‌های یخ و آن هوای نامساعد، زن شجاع و با اراده‌ی حرکت می‌کند و قصدش این است که این قدرت و نیروی پنهان در جسم و وجود و روح خودش را استخراج کند و به معرض بروز و ظهور برساند؛ خیلی عظمت دارد؛ خیلی کار بزرگی است. من تجلیل از شماها را وظیفه‌ی خود می‌دانم و حقاً و انصافاً باید عظمت این کار به مردم نشان داده بشود. این کار از دو، سه نظر اهمیت دارد:

یکی، همین بُعدی است که فرمودند: بُعد تبلیغی و نمایشی عظیم این کار در سطح جهان. این، یک نمایش عظیمی است. نمایش فقط به معنای بازی کردن نیست؛ نمایش یعنی مکنونات یک ملت را، انسان جلوی چشم مردم دنیا قرار بدهد تا آن را به چشم ببینند. با حرف، با زبان، خیلی ادعاها می‌شود کرد. اگر یک ملتی بتواند آنچه را که می‌گوید - اگر می‌گوید شجاعم، اگر می‌گوید به فرهنگ خود مطمئن و دلگرمم، اگر می‌گوید قدرت تربیت انسان‌های بزرگ را دارم، اگر می‌گوید در من عزم و اراده موج می‌زند؛ اینها را همه‌ی ملت‌ها می‌توانند بگویند - در یک میدانی نشان بدهد و جلوی چشم مردم دنیا بگیرد، ارزش این کار از ده‌ها کتابی که در فضیلت این ملت نوشته بشود، بیشتر است. حالا ما بگوییم بانوی مسلمان ایرانی چنین و چنان است؛ این حرف است؛ می‌تواند مخاطب ما را قانع بکند، می‌تواند قانع نکند؛ اما وقتی بانوی مسلمان ما در یک چنین میدانی یا در میدان‌های بزرگ مشابه‌اش - همان طور که ذکر کردند، در میدان نبرد، در میدان حماسه و ایثار، در میدان سیاست، در میدان مدیریت‌های کلان کشور یا در میدان علم - خودش را نشان داد، این کار از ده‌ها کتاب، از صدها ورق، از هزارها سطر نوشته ارزشش بیشتر است. این، تجسم واقعیت است؛ این، تبلور آن چیزی است که وجود دارد؛ چشم‌شان را که نمی‌توانند منکر بشوند. کاری که می‌توانند بکنند، این است که در تبلیغات آن را منعکس نکنند؛ کما این که نمی‌کنند و نکرده‌اند؛ اما ما خودمان باید در تبلیغات مان این را منعکس کنیم. شما آقایان مسؤولان این فدراسیون و مسؤولان سازمان تربیت بدنی تلاش کنید که صدا و سیما حق این قضیه را بدرستی ادا کند؛ همچنانی که در مورد برخی از ورزش‌های دیگر حق آن ورزش بدرستی ادا می‌شود.

یک بُعد دیگر این کار، جنبه‌ی معنوی و روانی قضیه است. همچنان که عروج و صعود به قله‌های بزرگ از سوی نخبگان، افراد متوسط را به دامنه‌ها می‌کشاند - من بارها این را گفته‌ام - و لذا احترام به قهرمان، شخص پرستی نیست، تشویق انسان‌هاست برای حرکت به این سمت - که فوایدی برای کشور دارد - در زمینه‌های

معنوی هم همین طور است؛ یعنی وقتی ما اراده و عزم یک جوان مسلمان یا یک بانوی مسلمان را تجسم می‌دهیم و نشان می‌دهیم که چه عزم راسخی او را به این عرصه کشانده، این، تقویت اراده را در سطوح متوسط جامعه زمینه‌سازی می‌کند. البته در این کار، فضایل اخلاقی دیگری هم وجود دارد: کار دسته جمعی، توکل، اعتماد به نفس؛

همه‌ی اینها خصوصیتی است که آمیخته‌ای از همه‌ی این خصوصیات در وجود یک ورزشکار که چنین کارهای بزرگی را انجام می‌دهد، نشان داده می‌شود؛ یعنی در واقع یک مجموعه‌ی درهم تنیده‌ای از احساسات درست، از خُلقیات و الای در یک ورزشکاری که به یک چنین ورزش بزرگی و کار بزرگی دست می‌زند، هست.

بُعد سوم قضیه، جنبه‌ی ورزشی است. کوهنوردی یعنی عروج به قله‌هایی که در

کشور ما به طور فراوان وجود دارد. کوهنوردی ورزشی است در اختیار همه؛ باید مردم بروند ورزش کنند؛ باید مردم به این ارتفاعات شمال تهران یا به ارتفاعات فراوانی که در اغلب نقاط کشور وجود دارد، بروند و از این هوای پاک، از این کوهستان خداداده، استفاده کنند. بنابراین، برای تشویق مردم، بهترین کار نشان دادن همین کاری است که این خانم‌ها و این آقایان انجام دادند. این بُعد سوم، در واقع تشویق به ورزش عمومی است. یک کشور و یک ملت، باید سلامت جسمانی خودش را تأمین کند و ورزش در تحقق این مسأله خیلی مهم است.

اشاره کردند به جنبه‌ی فرهنگی ورزش. البته جنبه‌ی فرهنگی حتماً در ورزش هست و لازم است و باید دنبال شود؛ اما آن هسته‌ی اصلی در ورزش، تربیت و پیشرفت جسمانی است. آدم‌های مریض، آدم‌های بی‌حوصله، آدم‌هایی که توانایی‌ها و قدرت‌هایی را که خدا در جسم یک انسان گذاشته، اصلاً نمی‌شناسند؛ چه برسد به این که بخواهند آن را در میدان‌های عمل بروز بدهند، خیلی ازشان امید کاری نمی‌شود داشت. این جسم کوچک - همین جسم با این حجم و با این عرض و طول مختصری که بنده و شما داریم - توانایی‌هایش خیلی بیش از اینهایی است که ما داریم از آن استفاده می‌کنیم؛ این را در آینده بشر کشف خواهد کرد. در همه‌ی رشته‌های ورزشی این مسأله وجود دارد که گوشه‌هایی از توانایی‌های جسمانی بشر بروز می‌کند. ما در حال عادی، این پا را برای این می‌خواهیم که از این جا بلند شویم و به محل کارمان در یک کیلومتری یا دو کیلومتری، یا کمتر یا بیشتر، برویم یا همین قدر را برگردیم؛ یا خم شویم و چیزی را از این جا برداریم و در آن جا بگذاریم - استفاده‌ی ما از این جسم، همین اندازه است - اما توانایی‌های جسم همین است؟! نه. وقتی شما می‌بینید که یک انسان مثلاً صد و بیست، سی کیلوگرمی، وزنه‌ی سه برابر وزن خودش را بالای سرش می‌برد؛ یا یک خانم جوانی، هشت هزار و هشتصد و چهل و چند متر از کوه بالا می‌رود، معلوم می‌شود که حد توانایی ما، فقط بالا رفتن از این پله‌ها نیست. ببینید چقدر فاصله است بین بالا رفتن از طبقه‌ی اول به طبقه‌ی دوم، تا

رفتن به ارتفاع پنج هزار و چند صد متری و شصت و چند روز در آن جا زندگی کردن! این، به زبان آسان می‌آید؛ ولی خیلی چیز فوق‌العاده‌ای است. این، گوشه‌ای از توانایی‌های جسمی انسان را نشان می‌دهد؛ این است توانایی جسمی بشر.

قابلیت‌های جسم انسان



انسان از همه‌ی موجودات عالم، قوی‌تر است و خدای متعال ذره ذره‌ی بافت‌های درهم تنیده‌ی این جسم را از مغز بگیرد - آن‌طور که صاحبان این فن برای ما می‌گویند، هنوز علم بشر عمده‌ترین کارکرد حجم مغز را نشناخته و اصلاً نمی‌شناسد که این بخش مغز برای چیست - تا بقیه‌ی اعضای بدن انسان، طوری خلق

کرده که ما هنوز بدن خودمان را نمی‌شناسیم. یکی از مهمترین کارهای ورزش این است که دایم میدان‌های تازه و افق‌های تازه‌ای را باز می‌کند و قابلیت‌های جسم انسان و قدرت پروردگار را در به وجود آوردن این جسم، در خلق این شیء بدیع که نامش انسان است، نشان می‌دهد. این جسم با این همه دارای تحرک، با یک عامل معنوی همراه است و آن عامل، خرد و اراده‌ی انسان است، که انسان می‌تواند این دو را به کار بگیرد و جسم را هدایت کند و در جهت‌های گوناگون آن را حرکت بدهد. آن اراده هم خودش یک چیز فوق‌العاده‌ی است. گاهی انسان می‌خواهد - همان‌طور که گفتم - از طبقه‌ی اول به طبقه‌ی دوم برود؛ حوصله ندارد، حال ندارد؛ اراده‌ی او این قدر نیست که یک چیز سنگینی را از این جا بردارد و آن جا بگذارد؛ اما همین اراده این قدر توانایی دارد که برود روی بام دنیا؛ روی قله‌ی اورست. ببینید چقدر فاصله است!

دکترها به ده دقیقه ورزش صبحگاهی قانعند و می‌گویند صبح‌ها فقط برای ده دقیقه دست‌ها و پا و سر را تکان بدهید؛ اما اراده‌ی انسان کم می‌آورد و می‌گوید نمی‌توانم. هرچه هم می‌گوییم چرا ورزش نمی‌کنی، می‌گوید نمی‌توانم. «نمی‌توانم»؛ یعنی ظرف من خالی است و در این حد، اصلاً این ظرف توانایی ندارد؛ اما وقتی با همین ظرف بنا می‌کنیم کار کردن، می‌بینیم رفت تا قله‌ی اورست! چطور این ظرف خالی بود؟ برای این که آن را به کار نگرفته بودیم.

شما خانم‌ها خیلی کار بزرگی کردید؛ دست‌تان درد نکند، پاتان درد نکند؛ همچنین شما جوان‌های عزیز که رفتید؛ همچنین مسؤولان محترمی که این کارها را برنامه‌ریزی کردند. از این که بحمدالله این توفیق را به دست آوردید، خیلی خوشحال شدیم.

نام مقدس فاطمه‌ی زهرا علیها السلام

شما با فرهنگ خودتان به قله اورست رفتید. «یا فاطمة الزهراء»؛ این فرهنگ شماست؛ این مال شماست؛ و نشان‌دهنده‌ی همین کشور سرافراز امروز است که در ورزش این کار را می‌کند؛ در بخش علمی آن طور پیشرفت می‌کند؛ در بخش‌های تجربی و علمی و فنی هم آن طور پیشرفت می‌کند؛ آن انرژی هسته‌ای‌اش است، آن بخش سلول‌های بنیادی‌اش است و در بخش‌های سیاسی و کارهای فراوان گوناگون دیگر هم همین طور است. این ملت مثل جسمی که نبض آن می‌زند و از همه طرف در حال رشد است، دارد کار می‌کند. این، نشان‌دهنده‌ی یک ملت زنده است. این ملت زنده، شعارش همین چیزهایی است که شما در آن جا مطرح کردید: نام خدا را آوردید، نام اولیای خدا را آوردید، نام مقدس فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را آوردید.

ما از همه‌تان متشکر هستیم و امیدواریم که همین اشکالاتی هم که گفتند، همت کنید تا برطرف شود و کاری کنید که این رشته‌ی ورزشی کاربرد دار هرچه بیشتر رشد کند. بعضی از رشته‌های ورزشی اصلاً کاربرد ندارند؛ مثلاً شمشیربازی. وقتی یک نفر

قهرمان شمشیربازی می‌شود، کاربردش چیست؟ یا از این قبیل چیزها، که حالا اگر من از رشته‌های ورزشی بی‌فایده اسم نیاورم، بهتر است؛ اما این ورزش مثل خیلی از ورزش‌های دیگر، کاربرد دارد؛ این ورزش، مستقیم با زندگی مردم تماس دارد و از تولید به مصرف است و همه می‌توانند آن را مصرف کنند. این ورزش را رشد بدهید و آن را تشویق کنید.

من از خلوتی کوهستان، غصه می‌خورم

بنده گاهی اوقات که بر همان تنبلی مورد بحث و بر ضعف‌های مربوط به سن و پیری فایق می‌آیم، چند قدمی از کوهستان‌های اطراف تهران می‌روم بالا و می‌بینم هیچ کس نیست! غصه می‌خورم. در کوهستان، جاهایی هست که ساختمان‌ها در زیر

پا پیدا است؛ این همه آدم در اتاق‌ها خوابیده‌اند که در بین آنها جوان هست، در بین آنها کسانی هستند که ظاهر جسم‌شان اقلاده برابر ما توان و قدرت دارد؛ اما از این اتاق‌ها بیرون نمی‌آیند، ولی ما از این گوشه‌ی شهر با سن نزدیک به هفتاد سال، می‌رویم آن‌جا دل انسان خیلی غصه‌دار می‌شود که چرا آنها در آن‌جا چهار قدم بالا نمی‌آیند و از این امکان استفاده نمی‌کنند. شما امکانات و اتوبوس بگذارید که اگر کسی خواست از پایین شهر و از راه‌های دور به این ارتفاعات بیاید، بتواند. ارتفاعات بعضی از شهرها یک خرده با شهر فاصله دارد، بنابراین، وسایلی فراهم کنید که اگر کسی خواست، بتواند بیاید - حالا اگر کسی همت نکرد و اراده نکرد، آن، بحث دیگری است - و تشویق بشوند؛ نگویند وسیله نداشتیم و نیامدیم.^۱

ایستادگی ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر انحراف عجیب!



وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه می‌کنید، مقطعی را می‌بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه‌های دین - تبدیل شده است به سلطنت، که یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است. البته بعضی از صحابه‌ی بزرگ پیغمبر در همان اوقات، جامعه‌ی اسلامی را از این که این حادثه پیش بیاید، برحذر می‌داشتند؛ اما پیش آمد. چرا پیش آمد و علل و عواملش چه بود و چه کسانی بودند؟ اینها فعلاً مورد بحث من نیست، ولی این حادثه اتفاق افتاد. نتیجه‌ی این اتفاق این بود که جامعه‌ای که بر اساس ارزش‌های دینی و اسلامی و در جهت سعادت و صلاح انسان و انسانیت پدید آمده بود، مسیر خودش را به صورت فاحشی تغییر داد. وقتی از منبع و مرکز حکومت یک جامعه، تقوا نترآود، صلاح و دین و معرفت و هدایت سرازیر نشود، بلکه به عکس، از رأس قله‌ی جامعه، دنیاطلبی، اشرافیگری، ماده‌گرایی، شهوت‌پرستی صادر شود و بروز کند، معلوم است که در یک چنین جامعه‌ای، چه بر

سر ارزش‌های اصیل و والا خواهد آمد و این اتفاق در یک برهه‌ای، سال‌ها بعد از وفات نبی مکرم اسلام، در تاریخ صدر اسلام پیش آمد. در چنین شرایطی، دلسوزان و مؤمنان صادق، چه وظیفه‌ای دارند؟ در رأس همه، آن کسانی که بیش از همه وظیفه دارند، امامان معصوم هستند؛ زیرا خدای متعال به آنها از علم خود، از روح خود، از هدایت خود، نصیب وافر داده است؛ آنها را عالم و معصوم و هدایت‌کننده و هدایت‌شونده قرار داده است. ائمه‌ی ما در این دوران، وظیفه‌ی خودشان دانستند که در مقابل این انحراف عجیب بایستند. آنها مدتی با ایستادگی رویاروی و واضح سیاسی - مثل دوران امام حسن و امام حسین علیهما السلام که اثر خود را گذاشت - کار خود را کردند. آن کار، شعله‌ی اعتراض عمیقی را به وضعیت تازه‌ی پدید آمده‌ی انحرافی در جامعه‌ی اسلامی برافروخت و بعد از آن، در دوران ائمه‌ی بعدی، این کار با دشواری بسیار پیچیده و پُررنجی ادامه پیدا کرد. ائمه‌ی اطهار علیهم السلام وظیفه‌ی خود می‌دانستند که هم پایه‌ی ارزش‌ها و تفکر اسلامی را در ذهنیت جامعه مستحکم و عمیق نمایند و هم سعی کنند که بنای آن سلطنت پدید آمده و بناحق بر جای نبوت نشسته را منهدم و ویران کنند و یک بنای حقیقی و صحیحی به وجود بیاورند. ائمه علیهم السلام، این دو کار را می‌کردند. آنچه عرض می‌کنم، موضوع یک بحث بسیار طولانی و ریز است که کتاب‌ها خواهد شد؛ این، یک تصویر اجمالی از دور است.

ائمه علیهم السلام، مبارزه‌ی بسیار پُررنج و پُرتلاش و پُرمحتوا و فراگیری را می‌کردند؛ هم در زمینه‌ی معنوی و فرهنگی؛ برای حفظ پایه‌های اعتقاد اسلامی و جلوگیری از انحرافی که در جهت بنای حکومت سلطنتی ممکن بود به وجود بیاید، که به وجود آمده بود؛ هم در جهت مبارزه‌ی سیاسی. اوج این حرکت در زمان امام صادق بود. نمی‌شود گفت در زمان‌های دیگر، این حرکت اوج نداشت؛ چرا، در زمان امام رضا علیه السلام و در زمان‌های دیگر هم همین طور بود؛ منتها زمانه در دوران امام صادق علیه السلام یک فرصت و فسحتی را در اختیار گذاشت و این بزرگوار توانستند کاری بکنند که با پایه‌های معرفت اسلامی صحیح در جامعه، آن چنان مستحکم بشود که تحریف‌ها

دیگر نتواند این پایه‌ها را از بین ببرد. ایشان این کار را کرد، تا این زمینه بماند و در هر دوره‌ای از دوره‌های تاریخ، کسانی که لایق هستند، بتوانند از این زمینه استفاده کنند و نظام اسلامی و مبنای مبتنی بر ارزش‌های اسلامی را به وجود بیاورند و این بنای رفیع را بسازند. این، کار امام صادق علیه السلام است. آنچه که ما امروز در عرصه‌ی نظام جمهوری اسلامی با آن مواجه هستیم، شباهتی به این حرکت عظیم عمیق نیازمند به صبر و حوصله‌ی ائمه علیهم السلام دارد؛ به همان اندازه هم تأثیرات عمیقی را دارد.

امروز دنیای اسلام تقریباً شامل یک میلیارد و نیم جمعیت، با حدود پنجاه کشور و دولت، است. اگر در بین این جمعیت عظیم - که در نقاط مهم دنیا هم ساکنند - تکیه‌ی به ارزش‌های اسلامی وجود می‌داشت، بدون شک، امروز ملت مسلمان و امت بزرگ اسلامی پیشتاز در علم و مدنیت و معرفت و جلوه‌ی دین و دنیا و اخلاق و زندگی بود؛ چیزی که امروز ما در دنیا نداریم و نظیر آنچه را هم که این تصویر را در ذهن ما زنده می‌کند، در دنیا نیست. ملت‌ها و دولت‌های غرب، پیشرفت علمی دارند؛ جلوه‌های براقی در زندگی آنها مشاهده می‌شود؛ اما این، فقط بخشی از وجود انسان است و اخلاق و معنویت، رحم و انصاف، دلبستگی به آرمان‌های والای الهی، ارتباط با خدا و پرداختن به دل، در زندگی آنها نیست و روز به روز کم‌رنگ‌تر شده است و باز هم دایم کم‌رنگ‌تر می‌شود. اگر یک روز معابد و کلیساهای آنها یک مسحه‌ی از معنویت داشت، آن هم بتدریج تحت تأثیر هیمنه‌ی مادیت دنیا ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود؛ اما ما در طول این قرن‌های متمادی، یک مجموعه‌ی عظیم انسانی را در دنیا نداشتیم که هم بتواند دنیای خود را از لحاظ بهره‌مندی از مواهب طبیعت و پیشرفت‌های علمی دنیایی آباد بکند، هم توجه به معنویت، توجه به اخلاق، جزء اصلی زندگی آنها باشد و آنها با خدا ارتباط خودشان را قطع نکنند و برای ارتباطات مهم زندگی هم از تعلیم و هدایت الهی خودشان را محروم نکنند. دنیای اسلام می‌توانست چنین وضعیتی را داشته باشد؛ اما متأسفانه پیش نیامده. دنیای اسلام تا وقتی انقلاب عظیم اسلامی پیش نیامد، یک نظام مبتنی بر تعالیم اسلام و هدایت

اسلامی را تجربه نکرد. این انقلاب درست در خط جهت‌گیری ائمه علیهم‌السلام قرار داشت. ما اگر در این بیست و هفت سال توانستیم و در وسع و قدرت ما بود که حرکت خود را با همان نواخت و آهنگی که ائمه علیهم‌السلام پیش می‌رفتند، تنظیم بکنیم، امروز به قله‌های خیلی رفیعی رسیده بودیم؛ منتها ما ضعیف و ناقص هستیم. آنچه پیغمبر اکرم در ظرف ده سال حکومت خود انجام داد، جوامع معمولی و رهبران معمولی مؤمن به همان راه، در ظرف صد سال هم نمی‌توانند انجام بدهند. نواخت کار و آهنگ حرکت ما، آهنگی است که از ضعف‌های ما سرچشمه می‌گیرد. ما در جنب آن انسان‌های قدسی و بزرگ، انسان‌های ضعیفی هستیم، ولی به هر حال حرکت کردیم و به قدر وسع و توان خود پیش رفتیم.^۱

معنا و مظهر بسیجی کامل



این حرکتی که از اول انقلاب تا امروز در جهت ایجاد یک بنای رفیع اجتماعی مبتنی بر هدایت دین و انگشت اشاره‌ی قرآن، در کشور ما انجام می‌گیرد، تداوم همان حرکت ائمه علیهم‌السلام است. لب و لباب و مظهر خالص و کامل این حرکت هم از اول انقلاب تا حالا، بسیج بوده است. وقتی می‌گوییم «بسیج»، مراد ما فقط یک مجموعه‌ی نظامی و ملبس به لباس نظامی و آموزش‌های نظامی نیست، بلکه بسیج، یعنی مجموعه‌ی انسان‌هایی که نیروی خودشان را به میدان می‌آورند تا در جهاد عمومی کشور و ملت‌شان، در جهت رسیدن به قله‌ها، فعال باشند و با آنها همکاری کنند و در کارشان سهیم باشند؛ این، معنای بسیج است. آن مادری که با عشق به فرزند خود - که عشق مادران به فرزندان‌شان، چیزی شبیه افسانه‌هاست؛ افسانه‌یی که هر روز در زندگی ما، هزاران و هزاران بار واقعیت و تجسم پیدا می‌کند - با طوع و رغبت، او را راهی جبهه‌ی دفاع می‌کند و بعد که جنازه‌ی فرزند شهیدش را تحویل می‌گیرد، به جای اظهار پشیمانی، به جای اظهار گله، اظهار سرافرازی و افتخار می‌کند، مظهر یک بسیجی کامل است. آن خانواده‌هایی که در دوران سخت این کشور، در همه‌ی مشکلاتی که بر سر راه این ملت وجود داشت، خود را سهیم دانستند؛ با زبان‌شان، با پولشان، با کار دست‌ی‌شان، با حضورشان، همان کاری را که می‌توانستند انجام بدهند، آن را به میدان آوردند، اینها بسیجی‌اند. یک سیاستمدار بسیجی، یک نظامی بسیجی، یک دانشجوی بسیجی، یک روحانی بسیجی، یک کشاورز بسیجی، یک کارگر بسیجی، یک محقق و دانشمند بسیجی، یک استاد بسیجی، از همه‌ی قشرها یک بسیجی، آن کسی است که مقدمات و امکان خود را در راه هدف‌های عظیم این ملت به میدان می‌آورد؛ خود را سهیم می‌کند؛ خود را مسؤول می‌داند و مایل نیست کنار بنشیند، تا دیگران تلاش کنند، او هم نگاه کند؛ یا آن جایی که سودمند است، سودش را

ببرد؛ و یا تا یک گوشه‌اش ساییده شد، بنا کند به ایراد گرفتن و اعتراض کردن؛ این جور انسان هم در جامعه داریم؛ بسیجی آن کسی است که این گونه نیست. آن جایی که نیازمند رفتن به عرصه‌ی نظامی است، او پیشاهنگ است؛ جوان و پیر هم نمی‌شناسد؛ دور و نزدیک هم نمی‌شناسد؛ آن جایی که جای حضور در عرصه‌ی سیاسی و میدان سیاست است، او فعال و پُرنشاط است؛ آن جایی که در عرصه‌های بین‌المللی باید حضور پیدا کرد - عرصه‌های گوناگون بین‌المللی؛ عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی فرهنگی، عرصه‌ی ورزشی - او در آن جا، مظهر عزت ملت و کشور خود است. با این روحیه، با این احساس، در آن جا حاضر می‌شود: آن جایی که جای علم است، جای

تحقیق است، جای صبر کردن بر مشکلاتِ نوآوری علمی است، از جان و ذهن خودش مایه می‌گذارد؛ آن جایی که جای پول خرج کردن است، اگر پولی دارد، پول خرج می‌کند. این، بسیجی است.

بسیجی هم شدت و ضعف دارد. بعضی در میدان بسیج، خلوص و صفایشان مثل خورشید می‌تابد و انسان را مجذوب می‌کند. به هر حال، بسیج یک فرهنگ است؛ بسیج، یک ذهنیت برجسته و والا در جامعه‌ی ماست.

ابراز دشمنی با بسیج، یعنی ابراز دشمنی با مجاهدت و تلاش و نشاط و کار در همه‌ی میدان‌ها. خیلی روشن است که آرزومندانِ ناکامی این ملت، از بسیج ناراحتند. هرکس آرزومند است که این ملت ناکام بشود و شکست بخورد، از حضور بسیج ناراحت است. همه‌ی دشمنان، همه‌ی حاسدان، همه دل‌بستگان به دشمن در داخل، از بسیج خوش‌شان نمی‌آید. اگر بتوانید بسیج را هرچه فراگیرتر کنید و دل‌های بیشتر و نشاطِ متراکم‌تری را وارد این صحنه‌ی عمل بکنید، آینده‌ی این کشور تضمین

شده تر است. روحیه‌ی بسیجی یک روحیه‌ی بی است که اگر در هر نقطه‌ای و در هر قشری به وجود بیاید، در آن جا فعالیت و نشاط و حرکت و حیات را مضاعف و چند برابر می‌کند؛ این معنای بسیج است.

بعضی خیال می‌کنند بسیج یک سازمان دولتی است؛ اما این طور نیست. اگر هر کدام از دستگاه‌های گوناگون کشور روحیه‌ی بسیجی پیدا کنند، توفیقاتشان بیشتر می‌شود. امروز خوشبختانه دولت و رئیس جمهور و مجلس شورای اسلامی و مسؤولان گوناگون افتخار می‌کنند که عضو بسیجند. فرهنگ بسیجی است که می‌تواند بر همه‌ی تحولات این کشور فایق بیاید و حرکت این کشور را تضمین کند.^۱

ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد!!



این ملت با این سرمایه‌های استعداد انسانی و با این سرزمین پهناور و حاصلخیز و زرخیز و سرشار از منابع طبیعی، می‌توانست در اوج قله‌ی علم و تمدن و پیشرفت مادی و معنوی قرار بگیرد - کاری کردند که شد جزو کشورهای جهان سوم؛ آن هم در آن ردیف‌های آخر! آخر! این که این قدر دانایان این کشور به رژیم طاغوت لعن و طعن می‌کنند، بیهوده نیست. این جنایت بر کشور ما وارد آمده و بر ملت ما تحمیل شد. ملتی را که می‌توانسته به اوج بینهایت پرواز کند، بال‌هایش را بریندند، پاهایش را بستند و زخمی‌اش کردند؛ ملت ما را به یک ملت بدبین به خود، ناامید از آینده‌ی خود، بی‌تحرك برای رسیدن به افق‌های دوردست، مجذوب و واله در مقابل دیگران، تبدیل کرده بودند؛ اما انقلاب آمد و یک تکان سخت و یک تغییر نگرش عمیق به این ملت داد، که ملت ما بیدار شد، حرکت کرد، راه افتاد، خودش را شناخت و گفت «می‌توانیم!» و توانست، حالا هم پیش رفته است. موتور حرکت ما، ایمان ماست و اتکای ما، به خداست؛ تکیه‌ی ما، به راهنمایی‌ها و هدایت‌های الهی است، که در

معارف دینی و در احکام ما وجود دارد؛ حرکت ما هم حرکت خوبی بوده و دشمن هم اتفاقاً همین نقطه‌ی اساسی، نقطه‌ی ایمان، را بمباران می‌کند. الان در بین جامعه‌ی ما یک مجموعه‌ای افتخار می‌کنند و با حماسه، از ایمان خودشان یاد می‌کنند. این، خیلی با ارزش است. این، بسیج است.

همه‌ی ابزارهای فرهنگی و تبلیغی در طول صد سال یا بیشتر به کار گرفته شد، تا این ملت را به خودشان بدبین کنند - یکی از شخصیت‌های سرشناس معروف می‌گفت: ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد! - لوله‌نگ یعنی آفتابه گلی؛ آن زمانها از گل، آفتابه درست می‌کردند. این جور این ملت را تحقیر می‌کردند. این ملت حالا در زمینه‌های زیستی، در زمینه‌ی فعالیت‌های گوناگون علمی، تحقیقی کارهایی می‌کند

که خودش را جزو ده کشور اول جهان قرار می‌دهد؛ این، شوخی نیست. این مسأله به ملت ما، به شما جوان‌ها، در هر جا که هستید و در هر قسمتی که کار می‌کنید، هشدار می‌دهد که قدر خودتان را بدانید، حرکت کنید، ناامید نشوید؛ شماها می‌توانید. شما آن نسلی هستید که اگر خوب عمل کردید، آینده‌یی این کشور را - صد سال، دو بیست سال یا بیشتر - تضمین خواهید کرد. همین بیدار شدن، همین حساس بودن، همین انگیزه داشتن، همین ایمان، همین امید، همین تکیه به هدایت الهی و اعتماد به کمک الهی، قواره‌ی اصلی بسیج است؛ این یک فرهنگ است.^۱

من پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد!



من خاطره‌یی را عرض بکنم: تقریباً دو، سه سال قبل یکی از دوستان خیلی خوب ما که در این شورا هم فعالیتی داشته‌اند، راجع به مسایل فرهنگ عمومی کشور و مسأله‌ی تربیت و ناهنجاری‌هایی که احیاناً در سطح جامعه بتدریج بروز کرده، با من گفتگو می‌کردند و مطالبات و توقعات به حقی را در میان می‌گذاشتند. من به آن دوست عزیز گفتم کاری که من در این زمینه می‌توانم بکنم، همین کاری است که تا حالا کرده‌ام؛ یعنی تشکیل این شورا و وارد کردن افراد با فکر و با انگیزه برای تصمیم‌گیری درباره فرهنگ کشور؛ و کمک قانونی و حیثیتی و هرچه که لازم است نسبت به این شورا؛ این کاری است که به عهده‌ی من است؛ اما از این جا به بعدش به عهده‌ی شما. من به آن دوست گفتم که بنده با شما پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد و به پروردگار خواهم گفتم من بهترین کسانی را که مناسب این کار می‌شناختم، در این شورا جمع کردم؛ شما به خدای متعال باید جواب دهید؛ هرچه که فکر می‌کنید باید پیش خدای متعال گفت، آن را بیان کنید و به فکرش باشید. حالا این را می‌خواهم به شما عرض بکنم که مسؤولیت این شورا به خاطر اهمیت و سنگینی مسأله‌ی فرهنگ و علم، مسؤولیت سنگینی است؛ منتها ثقل اکبر در این جا فرهنگ است؛ چون هم خود علم و آموزش و هم جهت‌گیری و کیفیت و روی کردهای مختلف آن، تحت تأثیر فرهنگ عمومی جامعه است.

من معتقدم عمق و ریشه‌های انقلاب، به عمق باورهای دینی مردم این سرزمین است؛ چیزی نیست که با این هیجانات و حرکت‌های سطحی و گوناگون بشود آن را برکند. ما شاهد رشد و رویش یک طبقه‌ی جوانِ علاقه‌مند، مؤمن، جستجوگر در زمینه‌ی انقلاب، و پیدایش زبده‌گانی در این زمینه هستیم؛ این قابل انکار نیست؛ هم در دانشگاه‌ها، هم در حوزه‌ی علمیه‌مان، هم در سطح جامعه‌مان، لیکن عوارض

سطحی اگر علاج نشوند، بتدریج به عمق کشیده می شوند. اگر بیماری و آفت را که در پوسته‌ی دندان هست علاج نکنیم، بتدریج به قلع خود آن دندان منتهی خواهد شد؛ در این هم هیچ تردیدی نباید کرد.^۱

سه عنصر اصلی در حرکت سیدالشهداء علیه السلام

در باب عاشورا آنچه که عرض می‌کنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی عبدالله علیه السلام با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - یک سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق فقط شهید شدن هم

۱- دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳/۱۰/۱۳۸۴.

نیست؛ یک چیز مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت و عنصر عاطفه. عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان‌کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه‌ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطر بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان برود و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده، در حالی که هریک از این کلمات، تکان‌دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه کاری و محافظه کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند. اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او برجا نیست. «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله و لم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله»؛ منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حق علی الله است که انسان بی مسؤولیت و بی تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه‌رو می‌کند، مواجه کند.

حسین بن علی علیه السلام در خلال بیانات گوناگون - در مکه و مدینه و در بخش‌های مختلف راه، و در وصیت به محمد بن حنفیه این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین بن علی علیه السلام عاقبت این کار را می‌دانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را

بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه ما را به این جا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم برحسب محاسبات دقیق برای امام حسین علیه السلام با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما «مسأله» آن قدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاستِ جان حسین بن علی علیه السلام در مقابل این مسأله قرار می گیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای

مسلمان‌ها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته‌ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

در محرم سال ۴۲، امام بزرگوار ما از این ممشاء استفاده کرد و آن حادثه‌ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرم سال ۱۳۵۷ هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» و آن حادثه‌ی تاریخی بی نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مالِ زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملت‌ها پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین طور باشد و همین طور خواهد بود. این بخش «منطق»، که

عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرف یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین را تفسیر نمی‌کند و بر تحلیل جوانب این مسأله قادر نیست.

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد؛ چون «العزّة لله و لرسوله و للمؤمنین». مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم، بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می‌کنی، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسأله وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین بن علی علیه السلام یک شب را مهلت می‌گیرد، عزتمندانه مهلت می‌گیرد؛ همان جایی هم که می‌گوید: «هل من ناصر» - استنصار می‌کند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدم‌های گوناگون برخورد می‌کند و با آنها حرف می‌زند و از بعضی از آنها یاری می‌گیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است. این عنصر در همه‌ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدام‌های مجاهدت‌آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آن جایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد. در روز عاشورا در مدرسه‌ی فیضیه، چهره‌ی امام را نگاه کنید: یک روحانی‌ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه‌ی موجودی خود دارد، آن چنان با عزت حرف می‌زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می‌کند؛ این موضع عزت است. امام در همه‌ی احوال همین طور بود؛ تنها، بی‌کس، بدون عُدّه و عُده، اما عزیز؛ این چهره‌ی امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که مادر زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه‌ی عینی از آنچه را که بارها و سال‌ها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم؛ و او، امام بزرگوار ما بود.

عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین‌کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان‌های دیگر پیدا شود. حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر می‌کنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبری علیها السلام در کوفه و شام منطقی حرف می‌زند، اما مرثیه می‌خواند؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می‌کوبد، اما مرثیه می‌خواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می‌توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی‌توان فهمید.^۱

۱- دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۸۴/۱۱/۵.

کار عاشورایی نیروی هوایی



خاطره‌ی نوزده بهمن یک خاطره‌ی افتخاربرانگیز است. جوانان نیروی هوایی - چه همافران، چه افسران و چه درجه‌داران - آن روز یک کار عاشورایی کردند (شما جوانهای عزیزی که در این جلسه هستید، وزن و اهمیت آن کار را در آن دوران تعیین‌کننده و عجیب، شاید نتوانید درست حدس بزنید.) و این کار عاشورایی نه فقط آن روز، بلکه در طول دوران بیست و هفت ساله، به یک نقطه‌ی اثرگذار و شعاع‌آفرین تبدیل شد.

نیروی هوایی در طول این سال‌ها در صفوف مقدم همه‌ی کارهای افتخارآمیزی

که از نیروهای مسلح انتظار می‌رفت، قرار گرفت. در دوران دفاع مقدس، نیروی هوایی در بخش آفند و پدافند کارهای درخشانی کرد. من نمی‌دانم آیا شما جوانان عزیز از تاریخچه‌ی فعالیت‌های نیرو در این دوران پُرماجرا مطلع هستید یا نه، اما همین قدر بدانید که برترین مجاهدت‌هایی که در یک دفاع مقدس ممکن است برای یک نظامی پیش بیاید، در نیروی هوایی پیش آمد و دلاوران نیروی هوایی از عهده‌ی آن برآمدند. باید این مسائل دقیق، امانت‌دارانه و به دور از مبالغه - احتیاج به مبالغه نیست؛ واقعیات آن قدر شگفت‌انگیز و آن قدر با عظمت است که هر چشم دل و هر بصیرتی را به خود متوجه می‌کند - در اختیار نسل جوان گذاشته شود.

در عرصه‌ی سازندگی هم اولین بخش از ارتش که جهاد خودکفایی را به معنای حقیقی کلمه در خود ایجاد کرد، نیروی هوایی بود. بنده از نزدیک در جریان

فعالیت‌های جهاد خودکفایی در نیروی هوایی و در سایر سازمان‌های ارتش بودم، کارهای با ارزشی را انجام داده‌اند. میل به استقلال، میل به این که ارتشی ایرانی و مسلمان بتواند سر خود را بالا بگیرد و به نیروی ذاتی خود افتخار کند، اول در این نیرو بود که سرکشید و به کارهای بزرگ و با ارزشی منتهی شد و گره‌هایی را باز کرد. امروز شما کارکنان نیروی هوایی - نظامیانی که در این بخش مهم مشغول فعالیتید - جایگاه خودتان را درست بشناسید. نیروی هوایی بسیار مهم است؛ به یک معنا تعیین‌کننده است. امروز بخش پدافند شما جزو مؤثرترین بخش‌های همه‌ی دستگاه‌های نظامی کشور برای دفاع از عزت، استقلال و سربلندی ملت ایران است، که جز با همت و اراده و اعتماد به نفس و توکل شما به خدا و کار خستگی‌ناپذیرتان، این قله‌های بلند را نمی‌شود فتح کرد. یک روز نیروی هوایی با آن کار بزرگ خود در نوزده‌ی بهمن، تحول را در مجموعه‌ی کشور به وجود آورد. شاید آن جوان‌هایی که آن روز آمدند، نمی‌دانستند که چه کار مهمی انجام می‌دهند - یک ایمان، یک عشق آنها را به میدان کشانده بود - اما کار آنها بشدت در کل حرکت انقلاب تأثیرگذار بود. بنابراین، هر بخشی از بخش‌های نیروهای مسلح و بیرون از نیروهای مسلح، می‌توانند در مواقع خاصی بشدت اثرگذار باشند. به خود اعتماد کنید، از نیروی درونی و ذاتی خود استفاده کنید و بدانید که شما می‌توانید بخش خودتان را با اراده و ابتکار و نوآوری و فعالیت خودتان، در سطح بالا، وسیله‌ی عزت ملت خودتان قرار بدهید؛ تا حالا هم امتحان کرده‌ایم و شده است. کار سازمانده‌ی شده، منظم، با اعتماد به خود، و با حفظ آن انضباط دقیق و ظریف نظامی، و با اخلاص، و با توکل به خدا؛ در همه‌ی قسمت‌های شما یک چنین کاری با این روح و با این جوهر و حقیقت، می‌تواند تأثیرات بزرگی را بگذارد.^۱

رسوایی لیبرال دموکراسی غرب

مسأله‌ی مهمتر، مسأله‌ی رسواکننده‌ی تمدن غربی در زمینه‌ی آزادی بیان است. این حرکت زشت اهانت به نبی مکرم اسلام ﷺ، از همه مهمتر است. این قضیه، لیبرال دموکراسی‌یی که غرب، پرچم آن را سر دست گرفته است و به آن افتخار می‌کند، رسوا می‌کند. آزادی بیان - که آنها دم از آن می‌زنند - به آنها اجازه نمی‌دهد که در باب افسانه‌ی کشتار یهودیان - معروف به هلوکاست - کسی تردید بکند. در آن قضیه، جای آزادی بیان نیست! در کشورهای اروپایی، افراد زیادی - از دانشمند و محقق و مورخ و مطبوعاتی و غیره - از ترس جرأت نمی‌کنند تردیدی را که نسبت به این قضیه در دلشان هست، ابراز کنند. بعضی‌ها هم معتقدند قضیه از اصل دروغ است، اما جرأت نمی‌کنند بگویند؛ چون دیده‌اند هرکس بگوید، مجازات خواهد شد؛ زندان می‌اندازند، تعقیب می‌کنند، از حقوق محروم می‌کنند؛ اما اهانت به مقدسات یک میلیارد و نیم مسلمان - آن هم بی دلیل، بدون این که دعوی در بین باشد؛ بدون این که این طرف اهانتی به آنها کرده باشد - مجاز است و مشمول آزادی بیان! مسأله بر سر آن مطبوعات یا کاریکاتوریستی نیست که صهیونیست‌ها پولی به او داده‌اند که کاریکاتوری بکشد - با اهداف پلیدی که صهیونیست‌ها دارند - و او هم کشیده، بلکه مسأله بر سر زمامداران اروپایی است که از این کار دفاع می‌کنند و پشت سر این عملیست و سخیف قرار می‌گیرند و به عنوان آزادی بیان، آن را مجاز می‌شمرند! من حدس می‌زنم که اصل قضیه، توطئه‌ی عمیق صهیونیستی است. مسأله، مسأله‌ی رودر رو قرار دادن مسلمانان و مسیحیان است؛ چون برای صهیونیست‌ها این مسأله، بسیار حایز اهمیت و لازم است که جامعه‌ی عظیم اسلامی را در سرتاسر عالم در مقابل مسیحی‌ها و مسیحی‌ها رادر مقابل مسلمان‌ها قرار بدهند.

آن روزی که رئیس جمهور امریکا از دهنش پرید - بعد از قضیه‌ی یازده سپتامبر -

و گفت جنگ صلیبی شروع شده و بعد که فهمیدند اشتباه کرده‌اند و نباید می‌گفتند و بنا کردند به رُفو کردن، آن روز کسی به «نکته»ی قضیه توجه نکرد، که این «جنگ صلیبی» چیست. جنگ صلیبی، جنگ ملت‌های مسیحی و ملت‌های مسلمان است. آنها می‌خواهند مقدمات آن را فراهم کنند، که ملت‌ها را به جان هم بیندازند. هم مسلمانان عالم، هم مسیحیان عالم، باید خیلی هشیار باشند، تا بازیچه‌ی دست این سیاستمداران خبیث نشوند.

چند سال قبل، یکی از سران اروپا در ملاقات با من، صحبت از جنگ مسیحی و مسلمان کرد! من حساس شدم؛ با این که آن شخص، آدم چندان وزینی نبود و نیست، لیکن چون مرتبط و متصل با امریکا و پیرو آن کشور بود، این حرف، من را حساس

کرد؛ و امروز می‌بینم که دست‌های صهیونیستی در دنیای مسیحی و در اروپا، این کار را زمینه‌سازی می‌کنند. به چه دلیل باید اهانتی که در یک ماه و نیم یا دو ماه پیش در روزنامه‌یی و در یک کشوری درج شده، بعد از گذشت مدتی، باز مجدداً همان اهانت در کشورهای اروپای مرکزی و اروپای غربی، پی در پی چاپ شود؟! انگیزه‌ی این کار چیست؟ چه دستی در کار است؟ ملت‌های مسلمان بجا و به موقع عکس‌العمل نشان دادند و باید هم نشان بدهند. وجود مقدس خاتم‌الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کانون همه‌ی عشق‌ها و محبت‌های دنیای اسلام است محور و مرکز اتحاد و اتفاق و هماهنگی همه‌ی مذاهب اسلامی است و جا دارد که مسلمان‌ها از خودشان، حمیت و غیرت و عکس‌العمل نشان بدهند؛ اما همه بدانند که این تظاهرات، این خشم بجا و مقدسی که مسلمان‌ها دارند، علیه مسیحیان دنیا نیست، بلکه علیه دست‌های پنهان و خبیث صهیونیست‌هاست، که سیاستمداران دنیای سلطه را بازیچه‌ی خود دارند و مطبوعات و رسانه‌های فراوانی هم در اختیار آنهاست؛ همان‌هایی که امروز بر دولت کنونی امریکا به کلی حاکمند و در اروپا هم فعالیت می‌کنند. آنها وقتی در فلسطین

ضربه خوردند و پیروزی حماس بر آنها سخت‌ترین شوک را وارد کرد، می‌خواهند آن شکست را این طوری علیه مسلمان‌ها جبران کنند، تا بلکه بتوانند آبروی ریخته‌ی در فلسطین را طور دیگری جبران کنند.

امریکایی‌ها رسماً اعلان کردند که هر گروهی در فلسطین مقابل حماس قرار بگیرد، حاضرند به آنها پول بدهند؛ و دادند، و امکان تبلیغاتی هم به آنها دادند؛ اما علی‌رغم آنها و به کوری چشم امریکا و صهیونیست‌های غاصب فلسطین، مبارزان حماس پیروز شدند. اگر امروز در هر جای دنیای اسلامی یک انتخابات آزاد برگزار شود، همین قضیه اتفاق خواهد افتاد و گروه مخالف امریکا رأی خواهند آورد؛ چون دل و عواطف مردم و میل سیاسی آنها، امروز این است.

امروز امریکا یک چهره‌ی بشدت زشت و منفور است؛ و نفرت از امریکا مخصوص ملت ما نیست. امروز امریکا در دل‌ها و در عواطف و در اراده‌ی مردم این منطقه صد درصد شکست خورده است؛ هرچند حالا هارت و هورتی بکنند، جنجالی راه بیندازند؛ اما وقتی پای عمل به میان بیاید و نوبت حضور ملت‌ها برسد، آن وقت معلوم خواهد شد که امریکا در این جا چه کاره است. اینها دچار تناقض هم هستند؛ از طرفی می‌گویند دمکراسی، از طرفی هر دمکراسی‌یی به وجود بیاید، به ضرر آنهاست؛ لذا با دمکراسی‌ها و با نتایج آن مخالفت می‌کنند و هر جا بتوانند، دست می‌برند؛ هر جا هم نتوانند، از دور سمپاشی می‌کنند.^۱

کشور ما در کجای تاریخ و جغرافیا قرار گرفته است؟



به نظر من آنچه برای مجموعه‌ی دانشجوی کشور با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های دانشجویی مهم است و باید هم مهم باشد، این است که در یک نگاه کلی، کشور ما ایران در کجای تاریخ و کجای جغرافیا قرار گرفته. می‌خواهیم فرض را بر این بگذاریم که دانشجو در اعماق دل خود و در بلندپروازی‌های ذهن جوانانه‌ی خود، از مسائل شخصی و شغل و امثال اینها عبور کرده. نه این که شغل و زندگی و ازدواج و مسکن را نمی‌خواهد. اینها که ضروریات زندگی است. بلکه به این معنا که در این ایستگاه‌های موقت و کوچک، منحصر و متوقف نمانده؛ ذهن جوان دانشجو

از این جاها پرواز می‌کند و آرمان‌ها را جستجو می‌کند. در نگاه آرمانی - که باید باشد و اگر نباشد، جوانی و زندگی نیست - جایگاه ما از لحاظ دید تاریخی و جغرافیایی و جغرافیای سیاسی کجاست؟ ما به عنوان ایرانِ جمهوری اسلامی، حرفمان در دنیا چیست؟

دوم این که اگر بخواهیم این سخن به کرسی بنشیند، باید چه کار کنیم؟ این، حرف اصلی ما با دانشجویهاست و به نظر من فکر اصلی است که جماعت دانشجوی باید آن را دنبال کند.

اشاعه‌ی بی‌هویتی، فحشا، پوچی و خشونت، در هالیوود

اما جواب سؤال اول که جای ما کجاست. در یک جمله‌ی کوتاه، جای ما به چالش کشیدن زشتی‌ها و سختی‌ها و دردمندی‌هایی است که از سلطه‌ی زر و زور و حاکمیت فساد مالی و قدرت، در دنیا و در سطح بین‌المللی به وجود آمده؛ این را دست کم نگیرید. پول و قدرت پولی امروز توانسته ظریف‌ترین، لطیف‌ترین و شیواترین حقایق عالم ماده را هم در خدمت بگیرد؛ همین هنری که جوان عزیزمان آمدند این‌جا گفتند. امروز برجسته‌ترین و تواناترین مجموعه‌ی سینمایی دنیا در «هالیوود» است. شما ببینید هالیوود در خدمت چیست، در خدمت کیست، در خدمت کدام فکر و کدام جهت و کدام خواب برای بشریت بیچاره‌ی رو به رشد است. من که نه در سینما تخصص دارم، نه هالیوود را درست می‌شناسم، این را نمی‌گویم؛ این نقلی سخن کسانی است که کارشان این است، فکرشان این است و نقاد این صحنه‌ها و میدان‌ها هستند؛ اینها می‌گویند امروز هنر سینمایی - که من هالیوود را به عنوان برجسته‌ترین، مثال زدم؛ و آلا بقیه‌ی مجموعه‌های سینمایی دنیا هم همین طورند - در خدمت اشاعه‌ی فحشا، اشاعه‌ی پوچی، اشاعه‌ی بی‌هویتی انسان، در خدمت خشونت، در خدمت مشغول کردن بدنه‌ی ملتها به یکدیگر است تا طبقه‌ی متعالی و بالا بتوانند بی‌دغدغه زندگی کنند. سینما که یک هنر بسیار پیشرفته و مدرن است، این‌گونه است؛

شعر هم همین طور است؛ قصه هم همین طور است؛ نقاشی هم همین طور است؛ انواع شعبه‌های هنر همین‌گونه است.

استفاده قدرتهای اقتصادی از دین

قدرت‌های اقتصادی از دین هم استفاده می‌کنند؛ از کلیسا هم استفاده می‌کنند. یکی دو سال پیش، من کتابی از یک نویسنده‌ی امریکایی خواندم که در این جا ترجمه و چاپ و منتشر شده است. او در این کتاب استفاده‌ی قدرتها را از مجموعه‌ی دستگاه و تشکیلات کلیسا تشریح می‌کند. من کلیسا را که اسم می‌آورم، نه این که می‌خواهم بگویم مسجد آن طوری نیست؛ نخیر، قدرت و پول و زور و زور از مسجد و معنویات هم استفاده می‌کند. سلطه‌ی پول بر دنیا خیلی چیز عجیبی است. نتیجه‌ی آن، فقر عظیم جهانی، گرسنگی چند میلیارد انسان، تربیت غلط و ضد معنوی نسل‌های رو به رشد بشر، جنگهای تحمیل شده‌ی بر ملتها و بازیچه قرار گرفتن سازمان‌های بین‌المللی است. آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به عنوان مثال مطرح شده و همه دارند می‌گویند، که یک نمونه‌اش است. این نهاد، وابسته به سازمان ملل است و برای نظارت بر عدم اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای به وجود آمده. شما ببینید برخوردش با کشورها چگونه است؛ تبعیض‌اش چگونه است؛ دخالت عنصر سیاسی در آن چگونه است؛ به خاطر این که زر و زور در آن تسلط دارند. اینها زشتی‌ها و چالش‌های بزرگ دنیای امروز است. کی می‌خواهد با اینها مواجه شود؟ یک انسان، یک حزب و یک مجموعه نمی‌تواند. آن چیزی که می‌تواند در مقابل این امواج کشنده و کوبنده بایستد، یک هویت عظیم جمعی بین‌المللی است. امروز این هویت عظیم جمعی و بین‌المللی در حال شکل گرفتن است؛ محورش هم نظام جمهوری اسلامی است. روی اینها تأمل کنید؛ اینها چیزهای قابل عبور و آسان نیست.

علت شلاق‌هایی هم که بر پیکر تأثرناپذیر جمهوری اسلامی پی در پی وارد می‌کنند، همین است؛ چون ما ایستاده‌ایم؛ ایستادن امیدوارانه؛ نه ایستادن نومیدانه.

بعضی‌ها ایستاده‌اند و می‌گویند ما تا آخرین قطره‌ی خونمان را هم خواهیم داد. البته ما اگر پایش بیفتد، تا آخرین قطره‌ی خون را می‌دهیم؛ اما می‌دانیم به آخرین قطره‌ی خون نمی‌رسد.

هُنر حرکت عظیم انقلاب اسلامی

ما پیش برده‌ایم و توانسته‌ایم در جهت‌هایی که انقلاب برای ما ترسیم کرده، به شکل محسوس پیشروی کنیم. این شوخی است که مراکز قدرت سیاسی دنیا تصریح کنند که ایران به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شده و اگر فلان کار و فلان کار را نکنیم، به یک قدرت جهانی تبدیل خواهد شد؟ این چیز کمی است؟ شما خیال می‌کنید در دنیای فوق مدرن پیشرفته‌ی علمی و این همه ثروت متراکم، این چیز کمی است که یک مجموعه‌ی سیاسی به نام دین و معنویت و عدالت و با پشتیبانی مردم به وجود

بیاید و چنین جایگاه و موقعیتی پیدا کند؟ امروز این اتفاق افتاده است. خیمه‌ای که این جا سرپاست، ریسمانها و میخ‌های عمیقی که این خیمه در سرزمین اسلامی دارد، در کشورهای دیگر کوبیده شده است. ما در ملت‌های گوناگون عمق استراتژیک داریم. شماها ان شاء الله وقتی در عرصه‌های وسیع‌تر وارد شوید - به کشورها مسافرت کنید، در میان ملتها حضور پیدا کنید - این را بیشتر احساس می‌کنید. الان در کشورهای دنیا، جمهوری اسلامی در دل ملت‌های مسلمان جا دارد. ما به چیزهایی عادت کرده‌ایم. رؤسای جمهور ایران پا می‌شوند به کشورهای دیگر می‌روند. استقبال مردمی از این رؤسای جمهور برای هیچ رئیس جمهوری از هیچ کشوری در هیچ نقطه‌ای غیر از کشور خودش متصور نیست؛ این یک واقعیت است. بنده هم که زمان ریاست جمهوری به کشورهای بیگانه سفر می‌کردم، همین طور بود. رئیس جمهور بعد از من، و رئیس جمهور بعد از او هم به کشورهای مختلف رفتند و ملتها نسبت به آنها اظهار عشق و علاقه کردند. این، هنر این رئیس جمهور نیست؛ هنر این حرکت عظیم است؛ هنر این موج‌آفرینی است؛ هنر هویت شماسست؛ هویت نظام جمهوری اسلامی؛ این شأن ماست. ما می‌توانیم پایه‌های غلطی را که قدرت اقتصادی متمرکز متراکم دستگاه‌های شیطانی برای خودشان به وجود آورده‌اند، به چالش بکشیم. در دنیا جنگ راه می‌اندازند، قحطی به وجود می‌آورند و بحران ایجاد می‌کنند. یک سرمایه‌دار ناگهان در چندین کشور بحران مالی به وجود می‌آورد. یادتان هست چهار، پنج سال قبل یک سرمایه‌دار یهودی و امریکایی ساکن اروپا با اسم مشخص و شناخته شده توانست مالزی و اندونزی و فیلیپین و تایلند را ورشکست کند؟ قدرت پول را ببینید. بنابراین قدرتهای اقتصادی می‌توانند بحران ایجاد کنند. بحران‌آفرینی، جنگ‌آفرینی و ایجاد نظام‌های خشن و قصی‌القلب - مثل اسرائیل - کار اینهاست. باید اینها را به چالش کشید. کی می‌تواند؟ یک هویت جمعی بین‌المللی زنده‌ی خسته نشو، متکی به ایمان قلبی و دینی؛ این است که نمی‌گذارد انسان خسته شود. هر چیز دیگری قابل خسته شدن است، جز ایمان با طراوت دینی. این می‌تواند آن قدرتها را به

چالش بکشد و تعدیل کند و در نهایت آنها را از بین ببرد. ان شاء الله در حکومت عدل مهدوی (سلام الله علیه) و (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این کارها انجام می‌گیرد؛ منتها ما هم می‌توانیم مقدماتش را انجام دهیم؛ اگر همت و اراده و ایستادگی و تدبیر داشته باشیم. این کارها، هم ایستادگی و شجاعت و قدرت می‌خواهد؛ هم تدبیر و عقل می‌خواهد. اینها کارهایی که دم دستی باشد و بشود همین طوری تمامش کرد، نیست؛ اما شدنی است و تا الان هم شده است. نظام جمهوری اسلامی که امروز برایش مسأله‌ی هسته‌ای حل شده است - و البته این فقط یک مثال است؛ بارها من این را گفته‌ام - همان نظامی است که روز اولی که به وجود آمد، مستکبران عالم نه تصور می‌کردند و نه اگر تصور می‌کردند، یک موی نشان راضی بود که این کشور بتواند در زمینه‌های علمی پیشرفت کند. یکی از شما جوانها الان بیان کردند که در اوایل انقلاب ما در دانشگاه‌ها مشکل داشتیم، مشکل پزشکی داشتیم، مشکل متخصص داشتیم؛ اما امروز کشور از لحاظ علمی پیشرفته است. البته ما نباید همت خود را کم کنیم. مقداری که پیش آمده، نسبت به آنچه باید پیش می‌آمد و نسبت به توانایی ما خیلی کم است.

چند روز پیش، این جا جلسه‌ی اساتید بود. چندین نفر از اساتید بخش‌ها و رشته‌های مختلف همان چیزی را تأکید می‌کردند که همیشه اعتقاد راسخ قلبی من هم بوده که استعداد و ظرفیت و توانایی نظام جمهوری اسلامی بیش از اینهاست. ما می‌توانیم؛ جایگاه ما این است. امروز اگر می‌بینید علیه ما تلاش می‌کنند، کار می‌کنند، توطئه می‌کنند و حمله می‌کنند، به خاطر این جایگاه است. این، پاسخ سؤال اول.

قدرت علمی، راه فائق آمدن به چالشها

سؤال دوم؛ چگونه می‌توانیم در این چالش موفق شویم؟ این چیزی است که به شما جوانها خیلی ارتباط پیدا می‌کند. قدرتهایی که در بخش‌های مختلف باید به وجود بیاوریم، در درجه‌ی اول قدرت علمی است. دانشگاه‌ها در این زمینه

مسئولیت دارند. یکی از آقایان این جا گفتند که بیاییم پیمان خلع سلاح را به جای پیمان عدم اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای - که ان. پی. تی است - در دنیا مطرح کنیم. این ایده‌ی بسیار خوب و جالبی است، گفتنش هم خیلی آسان است؛ اما یک پیمان بین‌المللی با گفتن میان چند نفر که تشکیل نمی‌شود؛ یک نیروی پشتیبانی می‌خواهد تا این را به صورت یک پیمان بین‌المللی در بیاورد امریکا و شوروی سابق - دو قدرت درجه‌ی یک آن روز - نشستند راجع به خلع سلاح با همدیگر توافق کردند؛ اما چون اراده‌ی عمل نبود، نشد. کی می‌تواند پیمانی را به عنوان پیمان خلع سلاح مطرح کند، در وسط بگذارد و کشورهای دنیا را موظف کند به این پیمان پایبند باشند؟ - البته نه موظف حتماً به زور سلاح، بلکه به زور سیاست، به زور گفتمان مسلط فرهنگی، به زور تغلیب هویت و شخصیت ملی - یک کشور قدرتمند.

قدرت پیدا کنید. اگر ایران اسلامی بتواند در زمینه‌ی علمی سخن خودش را در حد سخنان اول دنیا در بیاورد، کار شدنی است؛ چون علم، ثروت هم ایجاد می‌کند، قدرت نظامی هم ایجاد می‌کند، اعتماد به نفس هم ایجاد می‌کند. من بارها گفته‌ام، باز هم می‌گویم و باز هم تأکید خواهم کرد که پایه و زیربنای اقتدار آینده‌ی شما ملت عزیز در قدرت علمی است.

دانشگاه‌ها را باید جدی گرفت؛ هم شما دانشجویها، هم اساتید. بدانید نقشه‌هایی وجود دارد برای این که دانشگاه‌های ما را از کار ببندازند. شما غصه می‌خورید که بودجه‌ی مراکز تحقیق را دیر می‌دهند؛ خیلی خوب، این را می‌شود جبران کرد؛ می‌شود دنبال کرد. کسانی تلاش و توطئه می‌کنند تا اصلاً در کلاسهای درس و کارگاه‌های تحقیق را ببندند و دانشجو را به علم و فراگیری بی‌رغبت کنند. با این توطئه باید مبارزه کند. این مبارزه، هم به عهده‌ی دولت و مسئولان است، هم به عهده‌ی شما تشکل‌هاست، هم به عهده‌ی عناصر صاحب نفوذ و صاحب اقتدار است.^۱

۱- دیدار جمعی از دانشجویان برگزیده و نمایندگان تشکلهای دانشجویی، ۱۳۸۴/۷/۲۴.

تصمیم منطقی، جمعی و همه‌جانبه‌ی ایران در مسأله‌ی انرژی هسته‌ای



در مسأله‌ی هسته‌ای، حرف ملت ایران حرف معلومی است، مسؤولان هم بارها آنچه را که باید گفت، گفته‌اند. مطلب این است که ملت ایران یک ملت با استعداد، با فرهنگ، بزرگ، توانا، بانشاط و جوان است و این جور ملتی صبر نمی‌کند که اجازه بدهند تا به فلان پیشرفت علمی یا فلان پیشرفت فناوری دست پیدا کند؛ نه، این جور ملتی خودش وارد می‌شود، مرزهای دانش را هم می‌شکند و عبور می‌کند و خودش را نشان می‌دهد. اگر هم خارجی‌ها، رقبا، دشمنان می‌بینند که در این صد سال اخیر قبل از انقلاب این حالت پیش نیامده، باید بدانند که در آن وقت‌ها نمی‌گذاشتند ملت ایران حرکت شایسته‌ی خودش را بکند؛ و الا ملت ایران همیشه یک ملت با استعداد بوده است. ما همان ملتی هستیم که در همه‌ی دوران اسلامی، از همه‌ی ملت‌های مسلمان، بدون استثناء، پیشروتر بودیم و در همه‌ی علوم و فنون؛ در فلسفه، در علم، حتی در علوم مربوط به زبان عربی پیشروتر بودیم؛ بزرگترین زبان‌دان‌ها و نحوی‌ها و علمای علم زبان عربی، ایرانی‌اند و حتی بهترین و قوی‌ترین کتابها را هم در همان رشته، ایرانی‌ها نوشته‌اند. این ملت همیشه در فلسفه، در علوم گوناگون و در دانش‌های تجربی، به قدر زمانه و جلوتر از آن، پیشرو بوده است. این، همان ملت است؛ منتظر نمی‌ماند؛ لذا منتظر هم نماند و حالا از جمله، توانسته است به دانش هسته‌ای دست پیدا کند. آنچه که امروز ما داریم، هم دانش هسته‌ای است، هم فناوری هسته‌ای؛ اما آنچه نداریم و جلوییش را گرفته‌اند و مانع ایجاد کرده‌اند، تشکیل تجهیزات این فناوری است؛ یعنی یک علمی را شما کسب می‌کنید، براساس او یک فناوری را به دست می‌آورید؛ راز به کارگیری این دانش را در تولید فلان محصول کشف می‌کنید و وسیله‌اش را هم در حدِ حداقل تولید می‌کنید؛ ولی وقتی می‌خواهید

آن را تکثیر کنید و از آن استفاده‌ی کامل بکنید، نمی‌گذارند و جلویش را می‌گیرند؛ این، چیزی است که اتفاق افتاده است. حرف ملت ایران این است که در مناسبات بین‌المللی، گزینشی نباید عمل کرد. اینی که ما رسیدن به دانش هسته‌ای را برای فلان کشور مجاز بشمریم، برای فلان کشور، به دلایل واهی، مجاز نشمریم، برای ملت ایران قابل قبول نیست.

کاری که در کشور در این زمینه - چه در چالش بین‌المللی مربوط به کار هسته‌ای، چه در خود کار هسته‌ای - دارد انجام می‌گیرد، کاری است که با حکمت و مشورت دارد انجام می‌گیرد: این را ملت ایران بدانند. گاهی اظهار نگرانی می‌شود که نبادا کار غیر مدبرانه‌ای انجام بگیرد؛ نبادا تصمیمات فردی گرفته بشود؛ نه، قضیه این جور نیست. خوشبختانه مسئولان کشور در این مسأله هم‌رأی و هم‌فکرند؛ کار با مشورت، با تدبیر - از اول و در این دو سال و اندی هم همین جور بوده است - و با فکر جمعی انجام گرفته است و پیشرفت کرده‌ایم. بعد از این هم همین جور خواهد بود. افرادی مردم را نترسانند که ممکن است کار بی‌مشورت باشد، عجولانه باشد؛ نه، نخیر؛ کار دارد درست با حکمت و همه‌جانبه، با توجه به جوانب گوناگون، پیش می‌رود. مسأله این است که ملت ایران حقی دارد و آن حق را مطالبه می‌کند. این حرف هم برای مردم دنیا قابل فهم است، هم برای دولت‌ها قابل فهم است؛ ولی معارض اصلی در این قضیه، دولت امریکاست. حتی دولتهای اروپایی هم مواضع‌شان بیشتر تحت تأثیر فشار امریکاست؛ هرکدام که با امریکا نزدیک‌ترند، مواضع‌شان تندتر و سخت‌تر است؛ مثل دولت انگلیس. البته ملت ایران سوابق طولانی از دولت انگلیس دارد و مسأله‌ی ملت ایران و دولت انگلیس، مسأله‌ی امروز و دیروز نیست؛ حالا هم همه‌شان، از آن رأسشان تا مسئولان گوناگونشان، مواضع بسیار بدی دارند می‌گیرند؛ آنها یکی از بدترین مواضع را دارند می‌گیرند؛ لیکن معارض اصلی، دولت امریکاست. دولتمردان امریکا که ادعا می‌کنند ایران دنبال سلاح اتمی است، خودشان هم می‌دانند که دروغ می‌گویند، آن کسانی هم که حرف این‌ها را در نطق‌ها و محافل

می‌شنوند و برایشان کف می‌زنند، آن‌ها هم می‌دانند که این‌ها دروغ می‌گویند؛ کما این که آن جایی که دم از حقوق بشر می‌زنند، همین‌طور است.

طوفان کاترینا و زندانهای ابوغریب و گوانتانامو

وقتی رئیس‌جمهور امریکا درباره‌ی قضایای عراق و غیره، دم از دمکراسی و حقوق بشر می‌زند، هم خودش می‌داند که دروغ می‌گویند - چیزی که به فکرش نیستند، حقوق بشر و دمکراسی است - هم آن مخاطبانی که این حرفها را می‌شنوند و برایشان کف می‌زنند. اهداف آن‌ها برای خودشان روشن است؛ هدف آنها سلطه‌گری است. حقوق بشر برایشان کمترین اهمیتی ندارد. شما در همین طوفان کاترینا در امریکا، دیدید که چون مردم، سیاه‌پوست بودند، همان مقداری هم که دولت امریکا می‌توانست، به اینها کمک نشد؛ این، حرفی است که خود ملت امریکا - سیاه‌پوست‌ها که به جای خود - بر زبان آوردند و گفتند و فریاد کشیدند. رفتارشان با زندانی،

رفتارشان با زندانی بخصوص گوانتانامو، رفتارشان در ابوغریب عراق، رفتارشان با مردم عراق، رفتارشان با زن و بچه‌هایی که در خانه‌هاشان هستند، همه، نشان‌دهنده‌ی این است که مسأله‌ی حقوق بشر از نظر امریکایی‌ها افسانه است؛ می‌دانند که دروغ می‌گویند. مسأله‌ی آنها دو چیز است.

یکی، این است که بحران‌آفرینی در دنیا برای دولت‌های امریکا غالباً یک مطلوب لازم، یک کار تاکتیکی لازم بوده است؛ به آن احتیاج داشته‌اند برای این که از مسایل داخلی، از مشکلات داخلی امریکا، مردم را متوجه به خارج کنند؛ همیشه این جور بوده است و حالا هم این دولت که در امریکا بر سر کار است، یک دولت افراطی و جنگ طلب است و مصلحت‌شان ایجاب می‌کند که این طرف و آن طرف دنیا مسأله درست کنند، مسایلی را بزرگ کنند، یا بحران بیافرینند، یا حوادث کوچک را به شکل بحران برای ملت خودشان معرفی کنند.

آمریکا دنبال یک امپراطوری است

دیگر این که دولت‌های امریکا و از همه بیشتر این دولت جنگ طلب تندروی افراطی، دنبال یک امپراطوری‌اند؛ دنبال یک سلطه‌ی جهانی‌اند. این سلطه، مخصوص خاورمیانه هم نیست. البته حالا خاورمیانه مطرح است؛ اما این‌ها به خاورمیانه هم قانع نیستند. شرکای اروپایی‌شان هم این را خوب می‌دانند که امریکا آن روزی که به خاورمیانه و به آسیای میانه و به مناطق حساس دنیا تسلط پیدا کند، دست از سر اروپا هم حتی برنخواهند داشت؛ این، چیزی نیست که برای آن‌ها پوشیده و پنهان باشد. آن‌ها دنبال منافعشان هستند. یکی از مهم‌ترین مناطق، عبارت است از همین خاورمیانه؛ منطقه‌ای حساس، پل شرق و غرب، منطقه‌ی نفت، منطقه‌ی گذرگاه‌ها و گلوگاه‌های دریایی بسیار حساس، با ملت‌هایی که سابقه‌های فرهنگی دارند و ذخایر فراوان؛ اینها همه در این منطقه جمع است. حکومت امریکا به این طور چیزها برای سلطه‌ی خود در دنیا احتیاج دارد. در این منطقه، آن دولتی که صریحاً با

سلطه‌طلبی مخالفت می‌کند و به طور جد ایستاده است، دولت جمهوری اسلامی است. طبیعی است که این مسایل وجود پیدا می‌کند و بنابراین، معارض، دولت امریکاست.

حرف جمهوری اسلامی این است که این ملت؛ ملتی که انقلاب کرده است؛ ملتی که در طول بیست و هفت سال نظام جمهوری اسلامی با حوادث گوناگون و نشیب و فرازهای مختلف مواجه شده و با آنها پنجه انداخته و در همه‌ی قضایا توانسته است به طرف هدف‌های خود پیش برود؛ ملتی که اکثریت قاطع آن، جوانند؛ ملتی که دانشجوی آن، استاد آن، نخبه‌ی علمی و عملی آن روز به روز رو به افزایش است، ملتی است که رو به آینده دارد؛ دل پُر امید دارد. این ملت، ملتی نیست که زیر بار زور و تحمیل امریکا و غیر امریکا برود؛ لذا همان‌طور که مسؤولان کشور در باب مسأله‌ی انرژی هسته‌ای گفته‌اند، هدف ما مطلقاً ربطی به سلاح هسته‌ای و انحراف این حرکت علمی و فناوری به سمت سلاح نیست؛ اما از این فناوری هم ملت ایران صرف نظر نخواهد کرد؛ این، حرف اصلی ماست. روش‌های کاری و دیپلماسی و ارتباطات و مناسبات بین‌المللی‌اش را هم مسؤولان کشور سازماندهی می‌کنند و پیش می‌برند.^۱

کم‌کاری در معرفی شخصیت‌های اثرگذار روحانیت در کشور



ما باید شخصیت‌های اثرگذار در زندگی سیاسی، زندگی اجتماعی، زندگی علمی و زندگی اقتصادی‌مان را درست بشناسیم. اشاره کردید که مرحوم رسا گفته که غربی‌ها حوادث را دقیق ثبت و ضبط می‌کنند و درباره‌ی شخصیت‌هایشان هم همین‌طور عمل می‌کنند. من می‌بینم اینها در تاریخ‌هایشان دقیق نوشته‌اند که فلان کس در چه تاریخی متولد شد - البته انسان حدس می‌زند که خیلی از این تاریخ‌های تولد جعلی هم باشد؛ چون آن وقتی که آن شخصیت متولد شده، یک شخصیت برجسته‌ای نبوده، یک بچه‌ی معمولی بوده؛ ولی تاریخ تولد دارد؛ در روز چندم جولای سال فلان! - یعنی سعی می‌کنند این شخصیتها را از لابه‌لای انبوه چهره‌های شناخته و ناشناخته‌ی تاریخ منضبط بیرون بکشند و آنها را روی سکو بنشانند! مشخص کنند، و به آنها افتخار کنند. البته این کارها واقعاً هم تأثیر دارد؛ یعنی این طور نیست که تأثیر نداشته باشد؛ اما ما نه؛ ما شخصیت‌های برجسته‌مان را البته می‌شناسیم، ولی تاریخ وفات خیلی‌هایشان را هم حتی نمی‌دانیم، چه برسد به تاریخ تولدشان یا تاریخ ازدواجشان با فلان دختر، که معمولاً غربی‌ها این چیزها را ذکر می‌کنند. این، نشان‌دهنده‌ی این است که ما به شناسایی و پرداخت چهره‌ی شخصیت‌های تاریخی خودمان و تحلیل این چهره‌ها بها نداده‌ایم و این به ضرر ما تمام می‌شود. مثلاً در همین قضیه‌ی مشروطه، مرحوم حاج آقا نورالله یک شخصیت برجسته است. یا مرحوم آسید عبدالحسین لاری هم در بین شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی - روحانی همین برهه‌ی مورد نظر شما، یک شخصیت فوق‌العاده برجسته است؛ اما ما از میان همه‌ی اینها، فقط یک مدرّس را به صورت برجسته درآورده‌ایم، که همه اسمش را آورده‌اند و گفته‌اند، ولی از دیگران چیزی نیست؛ در حالی که در خود همین

خانواده‌ی نجفیون - من نمی‌خواهم تعبیر به «مسجد شاهی» بکنم: چون واقعاً این نسبتِ خیلی خوبی نیست. همان نسبت «نجفی» برای این خانواده‌ی بزرگ علمی و سیاسی و اجتماعی بهتر است - کسان زیادی بودند که شخصیت علمی و اجتماعی و اثرگذار در اصفهان و در سطح کشور داشته‌اند؛ ولی از اینها هیچ نامی به آن صورت نیست. البته اشخاصی در گوشه کنار شرح حالی از یک گوشه از این خانواده نوشته‌اند، لیکن ما شخصیت‌هایمان را زنده نمی‌کنیم. بنابراین، روی این مسأله نبایستی بی‌اهتمامی نشان داد. ما بالاخره یک شخصیتی داریم که در یک مقطعی از زمان، از خودش یک عظمتی نشان داده، یک کار بزرگی را انجام داده، در یک خط ابتکاری حرکت کرده و کارهای بزرگی کرده است. ما باید این شخصیت را به مردم معرفی کنیم تا مردم بدانند که چنین شخصی را داشته‌اند.

یک بُعد دیگر که آن هم واقعاً به نظرم خیلی مهم است، این است که ما روحانیت شیعه را آن چنان که بوده، معرفی کنیم. ما در قضایای مشروطه به مرحوم آخوند نازیدیم و بالیدیم و افتخار کردیم؛ به مرحوم میرزای نائینی همین طور؛ اما قضیه در همین حدود تقریباً متوقف ماند؛ در حالی که در قضیه‌ی مشروطه شخصیت‌های برجسته‌ای بودند. شما نگاه کنید به تاریخ کسروی، مثلاً فلان شخص که در تبریز یک قطار فشنگ به خود می‌بسته و رشادتهایی کرده، شده یک شخصیت! البته ما نمی‌گوییم چرا؛ اما اسم «ثقة الاسلام» با آن عظمت، که اتفاقاً کسروی از او تعریف کرده، یا همان بزرگانی که پدر من نعش آنها را در دوران نوجوانی بالای دار دیده بود - در همان روز عاشورایی که روسها اینها را به دار کشیدند - خیلی کم مطرح هستند.

اینها خیلی افراد بزرگ و خیلی شخصیت‌های برجسته‌ای بودند. ما چرا اجازه بدهیم این ظلم به روحانیت شیعه بشود؟ شما نگاه کنید که در سرتاسر کشور، چه کسانی انجمن‌های ملی را می‌گرداندند؟ درست است که در تکوین مشروطیت، هم جریان روحانیت و هم جریان روشنفکری، هر دو، دخیل بودند - این را نمی‌شود انکار کرد و این مقدمات همان چیزی بود که بعد اسمش شد مشروطیت، و اول، عدالت‌طلبی و قانون‌گرایی و قانون‌طلبی بود - اما در عمل، آن کسانی که وارد میدان شدند و حقیقتاً بارهای سنگین مثل همین انجمن‌های ملی - نه بارهای نان و آب‌دار مثل نمایندگی مجلس از تهران و وزارت - را به دوش گرفتند، چه کسانی بودند؟ شما اگر به جاهایی که انجمن فعالیت داشته نگاه کنید، خواهید دید که در رأس انجمن، یک یا دو سه

روحانی بوده‌اند. این قضیه در مشهد بود؛ کما ای که در تبریز، در اصفهان، در شیراز و در لار هم همین‌طور بود. بنابراین، می‌بینید که این شخصیت‌های روحانی بودند که وارد میدان شدند. ما یک نمونه‌ی دیگر آن را در کمیته‌های بعد از انقلاب می‌بینیم. این کار، نان و آبی نداشت؛ خطر کشته شدن و ترور شدن و متهم شدن هم داشت؛ اما اگر روحانیون نبودند، کمیته‌ها را اداره نمی‌کردند، به مساجد نمی‌آمدند، افراد مسلح و سلاح‌ها را جمع نمی‌کردند و تا چند ماه، همه‌ی وظایف یک دولت را به قدر مقدور خودشان انجام نمی‌دادند، چه کسی می‌خواست این کار را بکند؟ ما هیچ کس را نداشتیم؛ نه روشنفکرها این ظرفیت را داشتند، نه این همت را به خرج می‌دادند و نه هرگز این خطرپذیری را مجموعه‌ی روشنفکری، حقاً و انصافاً از خودش نشان داده است. به هر حال، به روحانیت ظلم شده است. یک قدری شما روی این مسأله تکیه کنید.^۱

۱- دیدار اعضای همایش مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی، ۱۳۸۴/۵/۱۵.

شخصیت حاج آقا نورالله اصفهانی



مرحوم حاج آقا نورالله انصافاً از یک نظر، قله‌ی این خاندان است. ایشان از لحاظ علمی، شاگرد میرزا و اصحاب سامره است که چند سالی در آن جا زندگی کرده و برگشته و شاگرد پدرش - یعنی همان مکتبِ مرحوم شیخ محمدتقی، صاحب حاشیه - است که در اصفهان رواج پیدا کرد و مکتب علمی شد و علمای بزرگی را هم تربیت کرد

از لحاظ فهم سیاسی هم بسیار مرد فهیم و جلوتر از زمان خودش بود؛ هم در قضیه‌ی مشروطه، انسان این مسأله را مشاهده می‌کند، هم در قضیه‌ی رضاشاه. این حرکتی که ایشان در ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ شروع کرد که قم را پایگاه خودشان قرار داد و

انتظاراتی را از رضاشاه مطرح کرد، کارهای خیلی بزرگی است؛ منتها آن استبداد رضاخانی و سرنیزه و قلدری رضاخانی نگذاشت این قضیه موج پیدا کند؛ والا اگر یک مقدار آن فشار دیکتاتوری رضاخانی نبود، این قضیه در همه‌ی ایران موج پیدا می‌کرد و شاید نتایج بسیار مهمی را انسان می‌توانست حدس بزند که بر آن مترتب می‌شد؛ لیکن نگذاشتند، بعد هم که به شهادت و مسموم کردن ایشان منتهی شد. بنابراین، از لحاظ فهم سیاسی هم ایشان خیلی مهم بوده است.

نکته‌ی دیگری که در مورد ایشان هست، روشن بینی و روشنفکری است. ببینید این مبارزاتی که با فرنگی‌ها و با خارجی‌ها و با نفوذ اجانب در کشور از طرف علما انجام گرفته، که یک نمونه‌اش خود میرزای شیرازی است، یک نمونه‌اش دو طرف مشروطیت هستند در نجف؛ یعنی هم آسید محمدکاظم، هم آخوند ملاکاظم خراسانی، که هر دوی اینه مخالف حضور بیگانه بودند؛ هم آن که با مشروطیت

مخالفت می‌کرد، از حضور بیگانه می‌ترسید؛ هم ایشان که مشروطه می‌خواست، آن روح آزادی‌خواهی‌اش همراه با بیگانه‌ستیزی بود، و چه مرحوم آسید عبدالحسین لاری، چه مرحوم آسید عبدالله بلادی در بوشهر - که او هم داستان‌های مفصلی دارد - و چه مرحوم خیابانی و دیگرانی که در سرتاسر کشور در آن برهه بودند، منشأ مخالفت همه‌ی آنها با خارجی‌ها بود؛ یعنی صورت قضیه این بود که کفر در مقابل اسلام است؛ چون خارجی، کافر بود؛ فرنگی، کافر بود و نمی‌خواستند کفر بیاید. صورت این قضیه، صرفاً یک جنگ مذهبی را نشان می‌دهد؛ اما وقتی انسان کاوش می‌کند، می‌بیند در اغلب اینها، بخصوص در قضیه‌ی مرحوم حاج آقا نورالله، مسأله فقط یک جنگ مذهبی نیست؛ یعنی دعوای این نیست که مسیحی‌ها می‌خواهند بیایند غلبه پیدا کنند؛ مسیحی‌ها که در خود اصفهان با آنها داشتند زندگی می‌کردند؛ آرامنه‌ی اصفهان همیشه بودند و باهم زندگی می‌کردند و مشکلی هم نداشتند؛ پس دعوا، دعوای مذهبی نبود، بلکه دعوا، سر همان چیزی است که ما امروز از مسأله‌ی استقلال می‌فهمیم؛ یعنی سلطه‌ی اقتصادی، سلطه‌ی فرهنگی، سلطه‌ی سیاسی، سلطه‌ی اجتماعی و نفوذ ویران‌کننده و خانه‌براندازی که غرب در دنیا داشته - آن دوره، دوره‌ی بود که غرب با نشاط و با سرزندگی داشت می‌آمد و حالت تهاجمی داشت - اینها این را می‌دیدند؛ این را می‌فهمیدند. مرحوم حاج آقا نورالله از آن شرکتی که احداث می‌کند، از آن حرفهایی که می‌زند، از همان گفتگوهایی که در کتاب «مسافر و مقیم» مطرح می‌کند - متأسفانه فرصت نشد که من درست آن کتاب را نگاه کنم؛ فقط بخهایی از آن را خواندم - نشان می‌دهد که مرد بسیار روشن‌بین، بسیار آگاه و متوجه به ابعاد سلطه‌ی بیگانه است. اگر دولت انگلیس استعمارگر، اسلام را هم آورده بود و بنا بود همین کارها را بکند، ظاهراً در موضع ایشان تغییری پیدا نمی‌شد؛ فرقی نبود بین این که مسیحی باشد یا مسلمان باشد. استعمارگری و سلطه‌ی فرهنگی و نفوذ در ارکان حیات مدنی کشور بود که این بزرگان را حساس می‌کرد و وادار می‌کرد به این که مقابله کنند و مقاومت کنند.

با رضاشاه هم که مقابله کردند، برای همین مسأله بود. درست است که مبارزات مرحوم حاج آقا نورالله در دو بخش تقسیم می‌شود: بخش مقابله‌ی با خارجی؛ و بخش مبارزه‌ی با استبداد. این دو بخش، کاملاً در زندگی ایشان و در مبارزات ایشان محسوس و قابل تفکیک است؛ لیکن با رضاخان هم که ایشان مبارزه می‌کند، گویی برایش کاملاً روشن است که رضاخان پیش کرده‌ی همان خارجی است، که آمده. این، همان چیزی است که برای نسل امروز ما، جزو واضحات است؛ اما آن روز این قضیه جزو واضحات نبود؛ روشن نبود. آن روز حتی کسانی با شعارهای رضاشاه جذب می‌شدند و حرف او را باور می‌کردند! من در یکی از همین نوشته‌ها - که انسان دلش

نمی‌آید از بعضی‌ها که آدمهای خوبی هم بودند، اسم بیاورد - تعبیری دیدم که تعبیر ستایش‌آمیزی از رضاشاه بود! البته اسم نیاورده بود، اما پیدا بود که مقصودش رضاشاه است. اینها کسانی بودند که قطعاً رضاشاه می‌خواست ریشه‌ی آنها را بکند و کند؛ اما از این قبیل تصورات و توهمات و اشتباهات وجود داشت؛ ولی برای ما، امروز روشن است. انسان احساس می‌کند که مرحوم حاج آقا نورالله، آن روز می‌فهمید که مبارزه‌ی با رضاشاه، فقط مبارزه‌ی با نظام اجباری و کلاه‌فرنگی نیست؛ بحث این است که یک آدمی بر سر کار آورده شده و بر کشیده شده، برای این که اهداف انگلیس را در ایران پیاده کند. او این را حس می‌کرد و می‌خواست با آن مقابله کند؛ منتها برای مقابله‌اش شعار پیدا می‌کند؛ مثل همین شعار مقابله با نظام اجباری و همین چیزهایی که ایشان وقت آمدن به قم مطرح کرده بودند.^۱

۱- دیدار اعضای همایش مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی، ۱۳۸۴/۵/۱۵.